

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جزء ۱۶ جلد ۱۶

۱۶

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَسْبُطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدِّمْنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنُّنَا بِبِضَاعَةِ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیہ حضرت آیت اللہ خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.
آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵
۲۱ خرداد ۱۳۸۳
ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

﴿۷۵﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا

(باز آن مرد عالم) گفت: به تو نگفتم تو هرگز توانایی نداری با من صبر کنی؟

﴿۷۶﴾ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا

(موسی) گفت: اگر بعد از این از تو درباره چیزی سؤال کنم دیگر با من مصاحبت

نکن، چرا که از ناحیه من دیگر معذور خواهی بود.

باز آن عالم بزرگوار با همان خونسردی مخصوص به خود جمله سابق را تکرار کرد.

تنها تفاوتی که با جمله گذشته دارد اضافه کردن کلمه «لَكَ» است که برای تأکید بیشتر

است، یعنی من این سخن را به شخص تو گفتم.

موسی عليه السلام به یاد پیمان خود افتاد، توجهی توأم با شرمساری، چرا که

دوبار پیمان خود را، هرچند از روی فراموشی، شکسته بود و کم‌کم احساس می‌کرد که گفته

استاد ممکن است راست باشد و کارهای او برای موسی در آغاز غیرقابل تحمل است،

لذا بار دیگر زبان به عذرخواهی گشود.

این جمله حکایت از نهایت انصاف و دورنگری موسی می‌کند و نشان می‌دهد که او در برابر یک واقعیت، هرچند تلخ، تسلیم بود و یا به تعبیر دیگر بعد از سه بار آزمایش برای او روشن می‌شد که مأموریت این دومرد بزرگ از هم جدا است و به اصطلاح آبشان در یک جوی نمی‌رود.

﴿۷۷﴾ فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوا لَهُمَا فَوْجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتُ لَاتَّخَذْتُ عَلَيْهِ أَجْراً
باز به راه خود ادامه دادند، تا به قریه‌ای رسیدند، از آن‌ها خواستند که به آن‌ها غذا دهند، ولی آن‌ها از مهمان‌گردنشان خودداری نمودند (با این حال) آن‌ها در آن جادواری یافتند که می‌خواست فروود آید، (آن‌مرد عالم) آن‌را برپا داشت، (موسی) گفت: (لااقل) می‌خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری؟

بدون شک موسی و خضر از کسانی نبودند که بخواهند سربار مردم آن دیار شوند، ولی معلوم می‌شود زاد و توشه و خرج سفر خود را در اثناء راه از دست داده یا تمام کرده بودند

و به همین دلیل مایل بودند میهمان اهالی آن محل باشند (این احتمال نیز وجود دارد که مرد عالم عمداً چنین پیشنهادی به آنها کرد تا درس جدیدی به موسی بیاموزد). یادآوری این نکته نیز لازم است که «قریه» در لسان قرآن مفهوم عامی دارد و هرگونه شهر و آبادی را شامل می‌شود، اما در این جا مخصوصاً منظور شهر است، زیرا در چند آیه بعد تعبیر به «الْمَدِينَةُ» شده است.

در این که این شهر کدام شهر و در کجا بوده است؟ معتقدند که منظور شهر «ناصره» است که در شمال فلسطین قرار دارد و محل تولد حضرت مسیح علیه السلام بوده است. مرحوم «طبرسی» در این جا حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که تأییدی است بر این احتمال.

و در هر صورت از آنچه بر سر موسی و استادش در این قریه آمد می‌فهمیم که اهالی آن خسیس و دون همت بوده‌اند، لذا در روایتی از پیامبر می‌خوانیم که درباره آن‌ها

فرمود: « كَانُوا أَهْلَ قَرْيَةٍ لِيْنَامٍ : آن‌ها مردم لئیم و یستی بودند » .^(۱)

سپس قرآن اضافه می‌کند : « فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ » .

موسی که قاعدتاً در آن موقع خسته و کوفته و گرسنه بود و از همه مهم‌تر احساس می‌کرد شخصیت والای او و استادش به خاطر عمل بی‌رویه اهل آبادی سخت جریحه‌دار شده و از سوی دیگر مشاهده کرد که خضر در برابر این بی‌حرمتی به تعمیر دیواری که در حال سقوط است پرداخته مثل این که می‌خواهد مزد کار بد آن‌ها را به آن‌ها بدهد و فکر می‌کرد حداقل خوب بود استاد این کار را در برابر اجرتی انجام می‌داد تا وسیله غذایی فراهم گردد . لذا تعهد خود را باردیگر به کلی فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود .

درواقع موسی فکرمی‌کرد این عمل دوراز عدالت است که انسان دربر ابرمردمی که این قدر فرومایه باشند این چنین فداکاری‌کند و یا به تعبیر دیگر نیکی خوب است اما در جای خود .

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

درست است که در برابر بدی، نیکی کردن، راه و رسم مردان خدا بوده است، اما در جایی که سبب تشویق بدکار به کارهای خلاف نشود.

﴿ ۷۸ ﴾ قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا
او گفت: اینک وقت جدایی من و تو فرارسیده است، امابه زودی سر آنچه را که
توانستی در برابر آن صبر کنی برای تو بازگو می کنم.

«تأویل» از ماده «أول» (بر وزن قول) به معنی ارجاع و بازگشت دادن چیزی است،
بنابراین هرکار و سخنی را که به هدف اصلی برسانیم تأویل نامیده می شود، هم چنین پرده
برداشتن از روی اسرار چیزی، نیز یک نوع تأویل است.

و اگر تعبیر خواب را تأویل می گویند، نیز به همین جهت است آن چنان که در سورة
یوسف آیه ۱۰۰ آمده است: «هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ».^(۱)

۱- «تفسیر نمونه» جلد ۲، صفحه ۳۲۴، ذیل (۷/ آل عمران).

البته موسی هم هیچ‌گونه اعتراضی بر این سخن نکرد ، زیرا درست همان مطلبی بود که خودش در ماجرای قبل پیشنهاد کرده بود ، یعنی بر خود موسی نیز این واقعیت ثابت گشته بود که ایشان در یک جوی نمی‌رود .

ولی به هر حال خبر فراق همچون پتکی بود که بر قلب موسی وارد شد ، فراق از استادی که سینه‌اش مخزن اسرار بود و مصاحبش مایهٔ برکت ، سخنانش درس بود و رفتارش الهام‌بخش ، نور خدا در پیشانیش می‌درخشید و کانون قلبش گنجینه علم الهی بود . آری جدا شدن از چنین رهبری سخت دردناک است ، اما واقعیت تلخی بود که به هر حال موسی باید آن را پذیرا شود .

مفسر معروف ابوالفتوح رازی می‌گوید : در خبری است که از موسی پرسیدند از مشکلات دوران زندگیت از همه سخت‌تر را بگو ، گفت : « سختی‌های بسیاری دیدم (اشاره به ناراحتی‌های دوران فرعون و گرفتاری‌های طاقت‌فرسای دوران حکومت بنی‌اسرائیل)

ولی هیچ یک همانند گفتار خضر که خبر از فراق و جدایی داد بر قلب من اثر نکرد» (۱).
 ﴿۷۹﴾ **أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ
 مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا**

اما آن کشتی متعلق به گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند و من خواستم
 آن را معیوب کنم (چرا که) پشت سر آنها پادشاهی ستمگر بود که هر کشتی را
 از روی غصب می گرفت.

اسرار درونی این حوادث

بعد از آن که فراق و جدایی موسی و خضر مسلم شد ، لازم بود این استاد الهی اسرار
 کارهای خود را که موسی تاب تحمل آن را نداشت بازگو کند و در واقع بهره موسی از
 مصاحبت او فهم راز این سه حادثه عجیب بود که می توانست کلیدی باشد برای مسایل

۱- «تفسیر ابوالفتح رازی» ، ذیل آیه مورد بحث .

بسیار و پاسخی برای پرسش‌های گوناگون .

نخست از داستان کشتی شروع کرد و توضیح داد که در پشت چهره ظاهری زننده سوراخ کردن کشتی ، هدف مهمی که همان نجات آن از چنگال یک پادشاه غاصب بوده است ، وجود داشته ، چرا که او هرگز کشتی‌های آسیب‌دیده را مناسب کار خود نمی‌دید و از آن چشم می‌پوشید ، خلاصه این کار در مسیر حفظ منافع گروهی مستمند بود و بسایند انجام می‌شد .

کلمه « وَرَاءَ » (پشت سر) مسلماً در این جا جنبه مکانی ندارد بلکه کنایه از این است که آن‌ها توجه نداشتند گرفتار چنگال چنین ظالمی می‌شدند و از آن‌جا که انسان حوادث پشت سر خود را نمی‌بیند این تعبیر در این جا به کار رفته است .

به علاوه هنگامی که انسان از طرف فرد یا گروهی تحت فشار واقع می‌شود تعبیر به پشت سر می‌کند ، مثلاً می‌گوید طلبکاران پشت سر من هستند و مرا رها نمی‌کنند ، در آیه ۱۶ سورة ابراهیم می‌خوانیم : « مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ » شده است .

ضمناً از تعبیر «مَسَاكِين» (مسکین‌ها) در این مورد استفاده می‌شود که مسکین کسی نیست که مطلقاً مالک چیزی نباشد، بلکه به کسانی گفته می‌شود که دارای مال و ثروتی هستند ولی جوابگوی نیازهای آن‌ها نمی‌باشد.

﴿۸۰﴾ **وَ اَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ ابَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا اَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا**
و اما آن نوجوان پدر و مادرش باایمان بودند، ما نخواستیم او آن‌ها را به طغیان و کفر وادارد.
به هر حال آن مرد عالم، اقدام به کشتن این نوجوان کرد و حادثه ناگواری را که در آینده برای یک پدر و مادر با ایمان در فرض حیات او رخ می‌داد دلیل آن گرفت.
تعبیر به «خَشِينَا» (ما ترسیدیم که در آینده چنین شود...) تعبیر پرمعنایی است، این تعبیر نشان می‌دهد که این مرد عالم خود را مسؤول آینده مردم نیز می‌دانست و حاضر نبود پدر و مادر باایمانی به خاطر انحراف نوجوانشان دچار بدبختی شوند.

اما این‌که چگونه ضمیر جمع متکلم برای یک فرد آمده است پاسخش روشن می‌باشد این اولین بار نیست که در قرآن به چنین تعبیری برخورد می‌کنیم هم در قرآن و هم در سایر

کلمات زبان عرب و غیر عرب ، اشخاص بزرگ گاهی به هنگام سخن گفتن از خویشتن ضمیر « جمع » به کار می‌برند و این به خاطر آن است که آن‌ها معمولاً نفراتی در زیر دست دارند که به آن‌ها مأموریت برای انجام کارها می‌دهند ، خدا به فرشتگان دستور می‌دهد و انسان‌ها به نفرات زیر دست خویش .

﴿ ۸۱ ﴾ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا

ما اراده کردیم که پروردگارشان فرزند پاک‌تر و پرمحبت‌تری به جای او به آن‌ها بدهد. « زکاة » در این جا به معنی پاکیزگی و طهارت است و مفهوم وسیعی دارد که ایمان و عمل صالح را شامل می‌شود ، هم در امور دینی و هم در امور مادی و شاید این تعبیر پاسخی بود به اعتراض موسی که می‌گفت « تو نفس زکیه "ای راکشتی" ، او در جواب می‌گوید : « نه این پاکیزه نبود می‌خواستیم خدا به جای او فرزند پاکیزه‌ای به آن‌ها بدهد » .

در چندین حدیث که در منابع مختلف اسلامی آمده است می‌خوانیم: «أَبَدَلَهُمَا اللَّهُ بِهِ جَارِيَةً

وَلَدَتْ سَبْعِينَ نَبِيًّا: خداوند به جای آن پسر، دختری به آن هاداد که هفتاد پیامبر از نسل او به وجود آمدند.» (۱)

﴿۸۲﴾

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا
و اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آنها وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود ، پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند ، این رحمتی از پروردگارت بود ، من به دستور خود این کار را نکردم و این بود سر کارهایی که توانایی شکیبایی در برابر آنها را نداشتی .
من مأمور بودم به خاطر نیکوکاری پدر و مادر این دو یتیم آن دیوار را بسازم ، مبادا سقوط کند و گنج ظاهر شود و به خطر بیفتند .

در پایان برای رفع هرگونه شک و شبهه از موسی و برای این که به یقین بدانند همه این کارها بر طبق نقشه و مأموریت خاصی بوده است اضافه کرد: «وَمِنْ أَيْنَ كَارٍ بِهِ دَسْتُورُ خُودِ انْجَامِ نَدَادِمُ» بلکه فرمان خدا و دستور پروردگار بود: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي...».

﴿۸۳﴾ **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا**

و از تو درباره «ذوالقرنین» سؤال می کنند، بگو به زودی گوشه ای از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد.

ذوالقرنین که بود؟

در این که ذوالقرنین که در قرآن مجید آمده از نظر تاریخی چه کسی بوده است و بر کدام یک از مردان معروف تاریخ منطبق می شود؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است، نظرات مختلفی در این زمینه ابراز شده که مهم ترین آن ها سه نظریه زیر است.

اول: بعضی معتقدند او کسی جز «اسکندر مقدونی» نیست، لذا بعضی او را به نام اسکندر ذوالقرنین می خوانند.

دوم: جمعی از مورخین معتقدند ذوالقرنین یکی از پادشاهان « یمن » بوده (پادشاهان یمن به نام « تُتَّع » خوانده می شدند که جمع آن « تَبَايَعَة » است) .
 سومین: نظریه که ضمناً جدیدترین آن ها محسوب می شود همان است که دانشمند معروف اسلامی « ابوالکلام آزاد » که روزی وزیر فرهنگ کشور هند بود ، در کتاب محققانه ای که در این زمینه نگاشته است آمده است .^(۱)
 طبق این نظریه ذوالقرنین همان « کورش کبیر » پادشاه هخامنشی است .
 از آن جا که نظریه اول و دوم تقریباً هیچ مدرک قابل ملاحظه تاریخی ندارد به همین دلیل بحث را بیشتر روی نظریه سوم متمرکز می کنیم و در این جا لازم می دانیم به چند امر دقیقاً توجه شود:
 الف: نخستین مطلبی که در این جا جلب توجه می کند این است که « ذوالقرنین »

۱- / این کتاب به فارسی ترجمه شده و به نام « ذوالقرنین یا کورش کبیر » انتشار یافته است .

(صاحب دو قرن) چرا به این نام نامیده شده است ؟
 بعضی معتقدند این نام‌گذاری به خاطر آن است که او به شرق و غرب عالم رسید که
 عرب از آن تعبیر به قَرْنِ الشَّمْسِ (دو شاخ آفتاب) می‌کند .
 بعضی دیگر معتقدند که این نام به خاطر این بود که دو قرن زندگی یا حکومت کرد و در
 این که مقدار قرن چه اندازه است نیز نظرات متفاوتی دارند .
 بعضی می‌گویند در دو طرف سر او برآمدگی مخصوصی
 بود و به خاطر آن به ذوالقرنین معروف شد .
 ب: از قرآن مجید به خوبی استفاده می‌شود که ذوالقرنین دارای صفات ممتازی بود :
 - خداوند اسباب پیروزی‌ها را در اختیار او قرار داد .
 - او سه لشگرکشی مهم داشت : نخست به غرب ، سپس به شرق و سرانجام به منطقه‌ای
 که در آنجا یک تنگه کوهستانی وجود داشته و در هریک از این سفرها با اقوامی
 برخورد کرد که شرح صفات آن‌ها در تفسیر آیات می‌آید .

- او مرد مؤمن و موحد و مهربانی بود و از طریق عدل و داد منحرف نمی شد و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود . او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود و به مال و ثروت دنیا علاقه ای نداشت .

- او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز .

- او سازنده یکی از مهم ترین و نیرومندترین سدها است ، سدی که در آن به جای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یاجوج و ماجوج بوده است .

- او کسی بوده که قبل از نزول قرآن نامش در میان جمعی از مردم شهرت داشت و لذا قریش یا یهود از پیغمبر درباره آن سؤال کردند ، چنان که قرآن می گوید : « يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ : از تو درباره ذوالقرنین سؤال می کنند » .

اما از قرآن چیزی که صریحاً دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی شود هرچند

تعبیراتی در قرآن هست که اشعار به این معنی دارد چنانکه در تفسیر آیات آینده می‌آید .
 از بسیاری از روایات اسلامی که از پیامبر و ائمه اهل بیت نقل شده نیز
 می‌خوانیم : « او پیامبر نبود بلکه بنده صالحی بود » .^(۱)
 ج - اساس قول سوم (ذوالقرنین کورش کبیر بوده است)
 به طور بسیار فشرده بر دو اصل استوار است :
 نخست این که : سؤال کنندگان درباره این مطلب از پیامبر اسلام طبق روایاتی که
 در شأن نزول آیات نازل شده است یهود بوده‌اند و یا قریش به تحریک یهود ، بنابراین
 باید ریشه این مطلب را در کتب یهود پیدا کرد .
 از میان کتب معروف یهود به کتاب دانیال فصل هشتم بازمی‌گردیم ، در آن جا چنین
 می‌خوانیم : « در سال سلطنت "بَلْ شَصَّر" به من که دانیال را رؤیایی مرئی شد بعد از رؤیایی

۱- «نورالثقلین» ، جلد ۳ ، به صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ مراجعه شود .

که اولاً به من مرئی شده بود و در رؤیا دیدم و هنگام دیدنم چنین شد که من در قصر "شوشان" که در کشور "عیلام" است بودم و در خواب دیدم که در نزد نهر "اولای" هستم و چشمان خود را برداشته نگریستم و اینک قوچی در برابر نهر بایستاد و صاحب دو شاخ بود و شاخ‌هایش بلند ... و آن قوچ را به سمت "مغربی" و "شمالی" و "جنوبی" شاخ زنان دیدم و هیچ حیوانی در مقابلش مقاومت نتوانست کرد و از این‌که احدی نبود که از دستش رهایی بدهد لهذا موافق رأی خود عمل می‌نمود و بزرگ می‌شد...»^(۱).

پس از آن در همین کتاب از «دانیال» چنین نقل شده: جبرئیل بر او آشکارگشت و خوابش را چنین تعبیر نمود:

قوچ صاحب دو شاخ که دیدی ملوک مدائن و فارس است (یا ملوک ماد و فارس).
یهود از بشارت رؤیای دانیال چنین دریافتند که دوران اسارت آن‌ها با قیام یکی از

۱- کتاب «دانیال»، فصل هشتم، جمله‌های ۱-۴.

پادشاهان ماد و فارس و پیروز شدنش بر شاهان بابل، پایان می‌گیرد و از جنگال بابلیان آزاد خواهند شد.

چیزی نگذشت که «کوروش» در صحنه حکومت ایران ظاهر شد و کشور ماد و فارس را یکی ساخت و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد و همان‌گونه که رؤیای دانیال گفته بود که آن قوچ شاخ‌هایش را به غرب و شرق و جنوب می‌زند کورش نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد.

یهود را آزاد ساخت و اجازه بازگشت به فلسطین به آن‌ها داد. جالب این‌که در تورات در کتاب «اشعیا» فصل ۴۴ شماره ۲۸ چنین می‌خوانیم: «آنگاه در خصوص کورش می‌فرماید که شبان من اوست و تمامی مشیتم را به اتمام رسانده به اورشلیم خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد.»

این جمله نیز قابل توجه است که در بعضی از تعبیرات تورات، از کورش تعبیر به عقاب مشرق و مرد تدبیر که از مکان دور خوانده خواهد شد آمده است (کتاب اشعیا، فصل ۴۶، شماره ۱۱).

دوم: این که در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر «مُرغاب» مجسمه‌ای از کورش کشف شد که تقریباً به قامت یک انسان است و کورش را در صورتی نشان می‌دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شد و تاجی به سردارد که دو شاخ همانند شاخ‌های قوچ در آن دیده می‌شود.

این مجسمه که نمونه بسیار پرارزشی از فنّ حجّاری قدیم است آن‌چنان جلب توجه دانشمندان را نمود که گروهی از دانشمندان آلمانی فقط برای تماشای آن به ایران سفر کردند. از تطبیق مندرجات تورات با مشخصات این مجسمه این احتمال در نظر این دانشمند کاملاً قوّت گرفت که نامیدن «کورش» به «ذوالقرنین» (صاحب دو شاخ) از چه ریشه‌ای مایه می‌گرفت و هم‌چنین چرا مجسمه سنگی کورش دارای بال‌هایی همچون بال عقاب است و به این ترتیب بر گروهی از دانشمندان مسلم شد که شخصیت تاریخی ذوالقرنین از این طریق کاملاً آشکار شده است.

آن‌چه این نظریه را تأیید می‌کند اوصاف اخلاقی است که در تاریخ برای کورش نوشته‌اند.

هَرْدُوت مورخ یونانی می‌نویسد: «کوروش» فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند او را نکشند و لشگر کوروش فرمان او را اطاعت کردند به طوری که تودهٔ ملت، مصائب جنگ را احساس نکردند. و نیز «هَرْدُوت» دربارهٔ او می‌نویسد: کوروش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود، مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بلکه نسبت به کرم و عطا حریص بود، ستم زدگان را از عدل و داد برخوردار می‌ساخت و هرچه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می‌داشت.

و نیز مَورَخ دیگر «ذی‌نوفن» می‌نویسد: کوروش پادشاه عاقل و مهربان بود و بزرگی ملوک با فضایل حکماء در او جمع بود، همتی فائق و جودی غالب داشت، شعارش خدمت انسانیت و خوی او بذل عدالت بود و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود.

جالب این‌که این مَورخان که کوروش را این چنین توصیف کرده‌اند از تاریخ‌نویسان

بیگانه بودند نه از قوم یا ابناء وطن او ، بلکه اهل یونان بودند و می دانیم مردم یونان به نظر دوستی به کورش نگاه نمی کردند ، زیرا با فتح « لیدیا » به دست کورش شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم گشت .

طرفداران این عقیده می گویند اوصاف مذکور در قرآن مجید درباره ذوالقرنین با اوصاف کورش تطبیق می کند .

از همه گذشته کورش سفرهایی به شرق ، غرب و شمال انجام داد که در تاریخ زندگانش به طور مشروح آمده است و با سفرهای سه گانه ای که در قرآن ذکر شده قابل انطباق می باشد: نخستین لشگرکشی کورش به کشور « لیدیا » که در قسمت شمال آسیای صغیر قرار داشت صورت گرفت و این کشور نسبت به مرکز حکومت کورش جنبه غربی داشت . هرگاه نقشه ساحل غربی آسیای صغیر را جلو روی خود بگذاریم خواهیم دید که قسمت اعظم ساحل در خلیجک های کوچک غرق می شود ، مخصوصاً در نزدیکی « ازمیر » که خلیج صورت چشمه ای به خود می گیرد .

قرآن می‌گوید : ذوالقرنین در سفر غربیش احساس کرد خورشید در چشمهٔ گل‌آلودی فرومی‌رود .
 این صحنه همان صحنه‌ای بود که کورش به هنگام فرورفتن قرص آفتاب (در نظر بیننده) در خلیجک‌های ساحلی مشاهده کرد .
 لشگرکشی دوم کورش به جانب شرق بود ، چنان‌که «هَرْدُوت» می‌گوید : این هجوم شرقی کورش بعد از فتح «لیدیّا» صورت گرفت ، مخصوصاً طغیان بعضی از قبایل وحشی بیابانی کورش را به این حمله واداشت .
 تعبیر قرآن «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سَبْتًا» اشاره به سفر کورش به منتهای شرق است که مشاهده کرد خورشید بر قومی طلوع می‌کند که در برابر تابش آن سایبانی ندارند اشاره به این‌که آن قوم بیابان گرد و صحرانورد بودند .
 کورش لشگرکشی سومی داشت که به سوی شمال ، به طرف کوه‌های قفقاز بود ، تا به تنگهٔ میان دو کوه رسید و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی با درخواست مردمی که در

آن جا بودند در برابر تنگه سدّ محکمی بنا کرد .

این تنگه در عصر حاضر تنگه « ذارپال » نامیده می شود که در نقشه های موجود میان « ولادی کیوکز » و « تفلپس » نشان داده می شود ، در همان جا که تاکنون دیوار آهنی موجود است ، این دیوار همان سدی است که کورش بنا نموده زیرا اوصافی که قرآن درباره سد ذوالقرنین بیان کرده کاملاً بر آن تطبیق می کند .

این بود خلاصه آن چه در تقویت نظریه سوم بیان شده است .^(۱)

سرگذشت عجیب ذوالقرنین

گروهی از قریش به این فکر افتادند که پیامبر اسلام را به اصطلاح آزمایش کنند ، پس از مشاوره با یهود مدینه سه مسأله طرح کردند : یکی تاریخچه اصحاب کهف ، دیگری مسأله روح و سوم سرگذشت ذوالقرنین که پاسخ مسأله روح در

۱- به کتاب « ذوالقرنین یا کورش کیبر » و « فرهنگ قصص قرآن » مراجعه شود .

سورة اِسرائِء آمده و پاسخ دو سؤال دیگر در همین سورة کُهِف .

اکنون نوبت داستان ذوالقرنین است :

سورة کُهِف اشاره به سه داستان شده که هرچند ظاهراً با هم مختلف هستند اما دارای یک قدر مشترک می‌باشند ، (داستان اصحاب کُهِف و موسی و خضر و ذوالقرنین) این هر سه مشتمل بر مسایلی است که ما را از محدوده زندگی معمولی بیرون می‌برد و نشان می‌دهد که عالم و حقایق آن منحصر به آنچه می‌بینیم و به آن خو گرفته‌ایم نیست .
داستان ذوالقرنین درباره کسی است که افکار فلاسفه و محققان را از دیرزمان تاکنون به خود مشغول داشته و برای شناخت او تلاش فراوان کرده‌اند .

ما نخست به تفسیر آیات مربوط به ذوالقرنین ، که مجموعاً ۱۶ آیه است می‌پردازیم که قطع نظر از شناخت تاریخی شخص او خود درسی است بسیار آموزنده و پر از نکته‌ها .
سپس برای شناخت شخص او با استفاده از قراین موجود در این آیات و روایات و گفتار مورخان وارد بحث می‌شویم .

و به تعبیر دیگر ما نخست از « شخصیت » او سخن می‌گوییم و آنچه از نظر قرآن اهمیت دارد همان موضوع اول است .

نخستین آیه می‌گوید : « وَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ ... » .

تعبیر به « سَأَلُوا » با توجه به این‌که « سین » معمولاً برای آینده نزدیک است ، درحالی که در این مورد پیامبر بلافاصله از ذوالقرنین سخن می‌گوید ممکن است برای رعایت ادب در سخن بوده باشد ، ادبی که آمیخته با ترک عجله و شتاب‌زدگی است ، ادبی که مفهومش دریافت سخن از خدا و سپس بیان برای مردم است .

آغاز این آیه نشان می‌دهد که داستان ذوالقرنین در میان مردم قبلاً مطرح بوده متنها اختلافات یا ابهاماتی آن را فراگرفته بود ، به همین دلیل از پیامبر توضیحات لازم را در این زمینه خواستند .

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾

ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب هرچیز را در اختیارش نهادیم .

﴿ ۸۵ ﴾ فَاتَّبِعْ سَبَباً

او از این اسباب پیروی (و استفاده) کرد.

گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند مفهوم « سَبَب » را که در اصل به معنی طنابی است که به وسیله آن از درختان نخل بالا می‌روند و سپس به هرگونه وسیله اطلاق شده، در مفهوم خاصی محدود کنند، ولی پیدا است که آیه کاملاً مطلق است و مفهوم وسیعی دارد و نشان می‌دهد که خداوند اسباب وصول به هرچیزی را در اختیار ذوالقرنین گذارده بود: عقل و درایت کافی، مدیریت صحیح، قدرت و قوت، لشکر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آنچه از وسایل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدف‌ها لازم بود در اختیار او نهادیم.

﴿ ۸۶ ﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْماً قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَّخَذُ فِيهِمْ حُسْنًا

تا به غروبگاه آفتاب رسید (در آنجا) احساس کرد که خورشید در چشمه (یا دریا)ی

تیره و گل آلودی فرو می رود و در آنجا قومی را یافت ، ما گفتیم ای ذوالقرنین ! آیا می خواهی مجازات کنی و یا پاداش ینکویی را درباره آنها انتخاب نمایی ؟

« حَمِئَةٌ » در اصل به معنی گل سیاه بدبو و یا به تعبیر دیگر « لجن » است و این نشان می دهد که سرزمینی را که ذوالقرنین به آن رسیده بود دارای لجنزارهای فراوان بود ، به طوری که ذوالقرنین به هنگام غروب آفتاب احساس می کرد خورشید در آن لجنزارها فرو می رود ، همان گونه که همه مسافران دریا و ساحل نشینان چنین احساسی را درباره خورشید دارند که در دریا غروب می کند و یا از دریا سر بر می آورد .

بعضی از مفسران از تعبیر « قُلْنَا » (ما به ذوالقرنین گفتیم) می خواهند نبوت او را استفاده کنند ، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله الهام قلبی باشد که در مورد غیر پیامبران نیز وجود داشته امانمی توان انکار کرد که این تعبیر بیشتر نبوت را در نظر انسان مجسم می کند.

﴿ ۸۷ ﴾ قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكَرًا

گفت : اما کسانی که ستم کرده اند آنها را مجازات خواهیم کرد سپس ، به سوی

پروردگارشان بازمی‌گردند و خدا آن‌ها را مجازات شدیدی خواهد نمود .
 « نُنْكَرُ » از ماده « نُنْكَرُ » به معنی ناشناخته است ، یعنی عذاب ناشناخته‌ای
 که هرگز آن را باور نمی‌کرد .

این ظالمان و ستمگران هم مجازات این دنیا را می‌چشند و هم عذاب آخرت را .
 ﴿ وَمَا مِنْ أَمْنٍ وَاعْمَلْ صَالِحاً فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ۝ ﴾
 و اما کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پاداش نیکو خواهد داشت و ما
 دستور آسانی به او خواهیم داد .

هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد و هم تکالیف سخت و سنگین بر دوش او
 نخواهیم گذارد و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت .
 گویا هدف ذوالقرنین از این بیان اشاره به این است که مردم در برابر دعوت
 من به توحید و ایمان و مبارزه با ظلم و شرک و فساد ، به دو گروه تقسیم خواهند
 شد : کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند مطمئناً پاداش نیک خواهند داشت

و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد .

اما آن‌ها که در برابر این دعوت موضع‌گیری خصمانه داشته باشند و به شرک و ظلم و فساد ادامه دهند مجازات خواهند شد .

ضمناً از مقابله « مَنْ ظَلَمَ » با « مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً » معلوم می‌شود که ظلم در این جا به معنی شرک و عمل ناصالح است که از میوه‌های تلخ درخت شوم شرک می‌باشد .

﴿ ۸۹ ﴾ ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَباً

سپس (بار دیگر) از اسبابی که در اختیار داشت بهره گرفت .

﴿ ۹۰ ﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا

تا به خاستگاه خورشید رسید (در آن جا) مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می‌کند که جز آفتاب برای آن‌ها پوششی قرار نداده بودیم .

« ذوالقرنین » سفر خود را به غرب پایان داد سپس عزم شرق کرد .

« در آن جا مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می‌کند که جز آفتاب بر ای آن‌ها پوششی قرار نداده بودیم ».

احتمالی که در تفسیر این جمله گفته‌اند این است که سرزمین آن‌ها یک بیابان فاقد کوه و درخت بود و چیزی که آن‌ها را از آفتاب بیوشاند و سایه دهد در آن بیابان وجود نداشت. ^(۱)

﴿۹۱﴾ كَذٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا

(آری) این چنین بود (کار ذوالقرنین) و ما به‌خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم. بعضی از مفسران این احتمال را در تفسیر آیه داده‌اند که جمله فوق اشاره‌ای است به هدایت الهی نسبت به ذوالقرنین در برنامه‌ها و تلاشهایش. ^(۲)

﴿۹۲﴾ ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا

(باز) از اسباب مهمی (که در اختیار داشت) استفاده کرد.

۱- «فی ظلال» و «فخر رازی» ذیل آیه مورد بحث.

۲- «المیزان»، جلد ۱۳، صفحه ۳۹۱.

﴿ ۹۳ ﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا
(و همچنان به راه خود ادامه داد) تا به میان دو کوه رسید و در آن جا گروهی غیر از آن دو
را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند .

اشاره به این که او به یک منطقه کوهستانی رسید و در آن جا جمعیتی (غیر از دو جمعیتی
که در شرق و غرب یافته بود) مشاهده کرد که از نظر تمدن در سطح پایینی بودند ، چرا که
یکی از روشن ترین نشانه های تمدن انسانی ، همان سخن گفتن او است .
بعضی نیز این احتمال را داده اند که منظور از جمله « لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا » این نیست
که آن ها به زبان های معروف آشنا نبودند ، بلکه آن ها محتوای سخن را درک نمی کردند ،
یعنی از نظر فکری بسیار عقب مانده بودند .

﴿ ۹۴ ﴾ قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَ مَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ
خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا

(آن گروه به او) گفتند : ای ذوالقرنین یا جوج و ما جوج در این سرزمین فساد می کنند آیا

ممکن است ما هزینه‌ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آن‌ها سدی ایجاد کنی؟ از این جمله استفاده می‌شود که آن جمعیت از نظر امکانات اقتصادی وضع خوبی داشتند، اما از نظر صنعت و فکر و نقشه ناتوان بودند، لذا حاضر شدند هزینه این سد مهم را بر عهده گیرند مشروط بر این که ذوالقرنین طرح و ساختمان آن را پذیرا گردد.

یأجوج و مأجوج چه کسانی بودند؟

در قرآن مجید در دو سوره از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده، یکی در آیه مورد بحث و دیگری در سوره انبیاء آیه ۹۶.

آیات قرآن به خوبی گواهی می‌دهد که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته‌اند. در تورات در کتاب «جزقیل» فصل سی و هشتم و فصل سی و نهم و در کتاب رؤیای «یوحنا» فصل بیستم از آن‌ها به عنوان «گوگ» و «مأگوگ» یاد شده است که معرب آن یأجوج و مأجوج می‌باشد.

به گفته مفسر بزرگ ، علامه طباطبایی در «المیزان» از مجموع گفته‌های تورات استفاده می‌شود که مأجوج یا یأجوج ، گروه یا گروه‌های بزرگی بودند که در دوردست‌ترین نقطه شمال آسیا زندگی داشتند مردمی جنگجو و غارت‌گر بودند .^(۱)

دلایل فراوانی از تاریخ در دست است که در منطقه شمال شرقی زمین در نواحی مغولستان در زمان‌های گذشته گویی چشمه جوشانی از انسان وجود داشته ، مردم این منطقه به سرعت زاد و ولد می‌کردند و پس از کثرت و فزونی به سمت شرق، یا جنوب‌سرازیر می‌شدند و همچون سیل روانی این سرزمین‌ها را زیر پوشش خود قرار می‌دادند و تدریجاً در آن‌جا ساکن می‌گشتند .

برای حرکت سیل آسای این اقوام ، دوران‌های مختلفی در تاریخ آمده است که یکی از آن‌ها دوران هجوم این قبایل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری «آتیل» بود که

۱- «المیزان» ، جلد ۱۳ ، صفحه ۴۱۱ .

تمدن امپراطوری روم را از میان بردند .
و دوران دیگر که ضمناً آخرین دوران هجوم آنها محسوب می‌شود در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیزخان صورت گرفت که بر ممالک اسلامی و عربی ، هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله بغداد را ویران نمودند .
در عصر کورش نیز هجومی از ناحیه آنها اتفاق افتاد که در حدود سال پانصد قبل از میلاد بود ، ولی در این تاریخ ، حکومت متحد ماد و پارس به وجود آمد و اوضاع تغییر کرد و آسیای غربی از حملات این قبایل آسوده شد .
به این ترتیب نزدیک به نظر می‌رسد که یاجوج و ماجوج از همین قبایل وحشی بوده‌اند که مردم قفقاز به هنگام سفر کورش به آن منطقه تقاضای جلوگیری از آنها را از وی نمودند و او نیز اقدام به ساختن سد معروف ذوالقرنین نمود .^(۱)

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب «ذوالقرنین یا کورش کبیر» و «فرهنگ قصص قرآن» مراجعه نمایید.

﴿ ۹۵ ﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا

(ذوالقرنین) گفت: آنچه را خدا در اختیار من گذارده بهتر است (از آنچه شما پیشنهاد می‌کنید) مرا با نیرویی یاری کنید، تا میان شما و آنها سد محکمی ایجاد کنم. «رَدَم» در اصل به معنی پرکردن شکاف به وسیله سنگ است، ولی بعداً به معنی وسیع‌تری که شامل هرگونه سد و حتی شامل وصله کردن لباس می‌شود گفته شده است. جمعی از مفسران معتقدند که «رَدَم» به سد محکم و نیرومند گفته می‌شود^(۱) و طبق این تفسیر ذوالقرنین به آنها قول داد که بیش از آنچه انتظار دارند بنا کند. ضمناً باید توجه داشت که سَد و سُدّ به یک معنی است و آن حایلی است که میان دو چیز ایجاد می‌کنند، ولی به گفته «راغب» در مفردات بعضی میان این دو فرق گذاشته‌اند،

۱- «روح المعانی»، «تفسیر صافی» و «تفسیر کبیر».

اولی را مصنوع انسان و دومی را حایل های طبیعی دانسته اند .

﴿ ۹۶ ﴾ اَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ اتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا

قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید (و آنها را به روی هم چید) تا کاملاً میان دو کوه را پوشانید ، سپس گفت : (آتش در اطراف آن بیافروزید و) در آتش بدمید ، (آنها دمیدند) تا قطعات آهن را سیخ و گداخته کرد ، گفت : (اکنون) مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی آن بریزم .

« زُبَر » جمع « زُبْرَة » به معنی قطعات بزرگ و ضخیم آهن است .

« صَدَف » در این جا به معنی کناره کوه است و از این تعبیر روشن می شود که میان دو کناره کوه شکافی بوده که یأجوج و مأجوج از آن وارد می شدند ، ذوالقرنین تصمیم داشت آن را پر کند .

هنگامی که قطعات آهن آماده شد ، دستور چیدن آنها را به روی یکدیگر صادر کرد « تا

کاملاً میان دو کوه را پوشاند : حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ « .
 به هر حال سومین دستور ذوالقرنین این بود که به آن‌ها گفت مواد آتش را (هیزم و مانند آن) بیاورید و آن را در دوطرف این سد قرار دهید و با وسایلی که در اختیار دارید « در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را ، سرخ و گداخته کرد : قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا « .
 در حقیقت او می‌خواست ، از این طریق قطعات آهن را به یکدیگر پیوند دهد و سد یکپارچه‌ای بسازد و با این طرح عجیب ، همان کاری را که امروز به وسیله جوشکاری انجام می‌دهند انجام داد ، یعنی به قدری حرارت به آهن‌ها داده شد که کمی نرم شدند و به هم جوش خوردند .
 سرانجام آخرین دستور را چنین صادر کرد : « گفت مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی این سد بریزم : قَالَ اَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا « .
 و به این ترتیب مجموعه آن سد آهنین را با لایه‌ای از مس پوشانید و آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کرد .

بعضی از مفسران نیز گفته‌اند که در دانش امروز به اثبات رسیده که اگر مقداری مس به آهن اضافه کنند مقاومت آن را بسیار زیاده‌تر می‌کند ، ذوالقرنین چون از حقیقت آگاه بود اقدام به چنین کاری کرد .

﴿۹۷﴾ فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا

(سرانجام آن‌چنان سد نیرومندی ساخت) که آن‌ها قادر نبودند از آن بالا روند و نمی‌توانستند نقبی در آن ایجاد کنند .

سرانجام این سد به قدری نیرومند و مستحکم شد که « آن گروه مفسد ، قادر نبودند از آن بالا بروند و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند » .

﴿۹۸﴾ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا

گفت این از رحمت پروردگار من است اما هنگامی که وعده پروردگارم فرارسد آن‌را درهم می‌کوبد و وعده پروردگارم حق است .

در این جا ذوالقرنین با این‌که کار بسیار مهمی انجام داده بود و طبق روش مستکبران

می‌بایست به آن مباحثات کند و بر خود بیابد و یامتنی بر سر آن گروه بگذارد ، اما چون مرد خدا بود، با نهایت ادب چنین «اظهار داشت که این از رحمت پروردگار من است : قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي». اگر علم و آگاهی دارم و به وسیله آن می‌توانم چنین گام مهمی بردارم از ناحیه خدا است و اگر قدرت و نفوذ سخن دارم آن هم از ناحیه او است . و اگر چنین مصالحی در اختیار من قرار گرفت آن هم از برکت رحمت و اسعه پروردگار است ، من چیزی از خود ندارم که بر خویشتن ببالم و کار مهمی نکرده‌ام که برگردن بندگان خدا منت گذارم . سپس این جمله را اضافه کرد که گمان نکنید این یک سد جاودانی و ابدی است نه « هنگامی که فرمان پروردگارم فراسد آن را درهم می‌کوبد و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می‌سازد » . ذوالقرنین در این گفتارش به مسأله فناء دنیا و درهم ریختن سازمان آن در آستانه رستاخیز اشاره می‌کند .

﴿ ۹۹ ﴾ وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا
در آن روز (که جهان پایان می‌گیرد) ما آن‌ها را چنان رهایی‌کنیم که درهم موج می‌زنند

و در صور دمیده می‌شود و ما همه را جمع می‌کنیم .
 تعبیر به «يُمُوجُ» یا به خاطر فزونی و کثرت انسان‌ها در آن صحنه است همان‌گونه که در
 تعبیرات معمولی نیز می‌گوییم در فلان جریان جمعیت موج می‌زد و یا به خاطر اضطراب و
 لرزه‌ای است که به اندام انسان‌ها در آن روز می‌افتد، گویی همچون امواج آب پیکر آن‌ها می‌لرزد.
 از مجموع آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که در پایان جهان و آغاز جهان دیگر ،
 دو تحول عظیم انقلابی در عالم رخ می‌دهد : نخستین تحول ، فتنای موجودات و انسان‌ها در
 یک برنامه ضربتی است و دومین برنامه که معلوم نیست چه اندازه با برنامه نخست فاصله
 دارد . برانگیخته شدن مردگان آن هم با یک برنامه ضربتی دیگر است ، که از این دو برنامه
 در قرآن به عنوان «نَفْخُ صُور» (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است .
 در این جا روایتی از «أَصْبَحَ نُبَاتَةٌ» از علی عليه السلام نقل شده که امام در تفسیر جمله « وَ

تَرْكُنَا بَعْضُهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ» می‌فرماید منظور روز قیامت است. (۱)

﴿۱۰۰﴾ وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا

در آن روز جهنم را به کافران عرضه می‌داریم .

جهنم با عذاب‌های رنگارنگش و مجازات‌های مختلف دردناکش در برابر آن‌ها کاملاً ظاهر و آشکار می‌شود که همین مشاهده و ظهورش در برابر آنان خود عذابی است دردناک و جانکاه ، تا چه رسد به این که گرفتار آن شوند .

﴿۱۰۱﴾ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَشْفِعُونَ سَمْعًا

همان‌ها که چشم‌هایشان در پرده بود و به یاد من نیفتادند و قدرت شنوایی نداشتند .

در حقیقت آن‌ها مهم‌ترین وسیله حق‌جویی و درک واقعیات و آنچه عامل سعادت و شقاوت انسان می‌شود را از کار انداخته بودند ، یعنی چشم‌های بینا و گوش‌های شنوا را بر

۱- « تفسیر عیاشی » (طبق نقل تفسیر المیزان ، ذیل آیه مورد بحث) .

اثر اندیشه‌های غلط و تعصب‌ها و کینه‌توزی‌ها و صفات زشت دیگر در حجابی سخت و سنگین فروبرده بودند .

جالب این که در مورد چشم می‌گوید : چشم‌هایشان در پوششی دور از یاد من قرار داشت ، اشاره به این که چون در پوشش و حجاب غفلت بودند آثار خدا را ندیدند و چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند و خدا را فراموش کردند . آری چهره حق آشکار است و همه چیز این جهان با انسان سخن می‌گوید تنها یک چشم بینا و یک گوش شنوا لازم است و بس .

به تعبیر دیگر یاد خدا چیزی نیست که با چشم دیده شود ، آنچه دیده می‌شود آثار او است ، اما آثار او ، سبب یاد او است .

﴿۱۰۲﴾ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا

آیا کافران گمان کردند می‌توانند بندگان مرا به جای من اولیای خود انتخاب کنند. ما

برای کافران جهنم را منزلگاه قرار دادیم .

« نَزَّلَ » هم به معنی منزلگاه آمده و هم به معنی چیزی که برای پذیرایی مهمان آماده می شود ، بعضی گفته اند نخستین چیزی است که با آن از مهمان پذیرایی می کنند ، همانند شربت یا میوه ای که در آغاز ورود مهمان برای او می آورند .

﴿ ۱۰۳ ﴾ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا

بگو : آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) کیانند .

﴿ ۱۰۴ ﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
 آن ها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده ، با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند .

مسلماً مفهوم خسران تنها این نیست که انسان منافعی را از دست بدهد بلکه خسران واقعی آن است که اصل سرمایه را نیز از کف دهد ، چه سرمایه ای برتر و بالاتر از عقل و هوش و نیروهای خدا داد و عمر و جوانی و سلامت است ؟ همین ها که محصولش اعمال

انسان است و عمل ما تبلوری است از نیروها و قدرت‌های ما . هنگامی که این نیروها تبدیل به اعمال ویرانگر یا بیهوده‌ای شود گویی همه آن‌ها گم و نابود شده‌اند ، درست به این می‌ماند که انسان سرمایه عظیمی همراه خود به بازار ببرد اما در وسط راه آن را گم کند و دست خالی برگردد .

جالب این‌که در این جا تعبیر به «أَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» شده در حالی که باید «أَخْسَرِينَ عَمَلًا» باشد (چون تمیز معمولاً مفرد است) این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که آن‌ها فقط در یک بازار عمل گرفتار زیان و خسران نشده‌اند بلکه جهل مرکبشان ، سبب خسران در همه برنامه‌های زندگی و تمام اعمال و کارهایشان شده است . به تعبیر دیگر گاه انسان در یک رشته تجارت زیان می‌کند و در یک رشته دیگر سود و در پایان سال آن‌ها را روی هم محاسبه کرده می‌بیند چندان زیانی نکرده است ، ولی بدبختی آن است که انسان در تمام رشته‌هایی که سرمایه‌گذاری کرده زیان کند. ضمناً تعبیر به «گم شدن» گویا اشاره به این حقیقت است که اعمال انسان به هر صورت در عالم نابود نمی‌شود ، همان‌گونه که ماده و

انرژی‌های جهان هرچند دائماً تغییر شکل می‌دهند اما به هرحال از بین نمی‌روند ، ولی گاه گم می‌شوند ، چون آثار آن‌ها به چشم نمی‌خورد و هیچ‌گونه استفاده از آن نمی‌گردد ، همانند سرمایه‌های گم شده‌ای که از دسترس ما خارج و بلااستفاده است .

﴿۱۰۵﴾ **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا**

آن‌ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند ، به همین جهت اعمالشان حبط و نابود شد ، لذا روز قیامت میزانی برای آن‌ها برپا نخواهیم کرد .

این آیه و آیه بعد به معرفی صفات زیان‌کاران می‌پردازد که ریشه تمام بدبختی‌های آن‌ها است و می‌گوید به آیاتی کافر شدند که چشم و گوش را بینا و شنوا می‌کند ، آیاتی که پرده‌های غرور را درهم می‌درد و چهره واقعییت را در برابر انسان مجسم می‌سازد و بالاخره آیاتی که نور است و روشنایی و آدمی را از ظلمات اوهام و پندارها بیرون آورده به سرزمین حقایق رهنمون می‌گردد .

دیگر این که آن ها بعد از فراموش کردن خدا به « معاد » و « لقاء الله » کافر گشتند « وَ لِقَائِهِ » . آری تا ایمان به « معاد » در کنار ایمان به « مبدأ » قرار نگیرد و انسان احساس نکند که قدرتی مراقب اعمال او است و همه را برای یک دادگاه بزرگ و دقیق و سخت گیر حفظ و نگهداری می کند ، روی اعمال خود حساب صحیحی نخواهد کرد و اصلاح نخواهد شد . سپس اضافه می کند : « به خاطر همین کفر به مبدأ و معاد ، اعمالشان حبط و نابود شده است : فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ » .

درست همانند خاکستری در برابر یک طوفان عظیم و چون آن ها عملی که قابل سنجش و ارزش باشد ندارند ، « لذا روز قیامت وزن و میزانی برای آنان برپا نخواهیم کرد : فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا » . چراکه توزین و سنجش مربوط به جایی است که چیزی در بساط باشد ، آن ها که چیزی در بساط ندارند چگونه توزین و سنجشی داشته باشند ؟ لقاء الله چیست ؟

گرچه بعضی از شبه دانشمندان خرافی از این گونه آیات چنین استفاده کرده اند که خدا را

در جهان دیگر می‌توان دید و ملاقات را به معنی ملاقات حسی تفسیر نموده‌اند . ولی بدیهی است که ملاقات حسی لازمه‌اش جسمیت و جسمیت لازمه‌اش محدود بودن ، نیازمند بودن و فناپذیر بودن است و هر عاقلی می‌داند خداوند نمی‌تواند دارای چنین صفاتی باشد . بنابراین بدون شک منظور از « ملاقات » یا « رؤیت » در آیات مختلف قرآن هنگامی که به خدا نسبت داده می‌شود ملاقات حسی نیست بلکه شهود باطنی است . یعنی انسان در قیامت چون آثار خدا را بیشتر و بهتر از هر زمان مشاهده می‌کند او را با چشم دل آشکارا می‌بیند و ایمان او نسبت به خدا یک ایمان شهودی می‌شود ، به همین دلیل ، طبق آیات قرآن ، حتی لجوج‌ترین منکران خدا در قیامت زبان به اعتراف می‌گشایند چراکه راهی برای انکار نمی‌بینند .^(۱)

۱- به سورة مؤمنون آیه ۱۰۶ مراجعه نمایید .

توزین اعمال

نیازی به این نداریم که مسأله توزین اعمال را در قیامت از طریق تجسم اعمال تفسیر کنیم و بگوییم عمل آدمی در آنجا تبدیل به جسم صاحب وزنی می شود چرا که توزین معنی وسیعی دارد و هرگونه سنجش را دربرمی گیرد ، مثلاً در مورد افراد بی شخصیت می گوییم آدم های بی وزنی هستند و یا سبک می باشند ، در حالی که منظور کمبود شخصیت آنها است نه وزن جسمانی .

جالب این که در آیات بالا در مورد گروه « أَخْسَرِينَ أَعْمَالًا » می گوید : « برای آنها در قیامت اصلاً توزی سنجش برپا نمی سازیم » آیا این با آیاتی که می گوید « وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ : وزن در آن روز حق است » (۸ / اعراف) منافات دارد ؟

مسلماً نه ، زیرا توزین در مورد کسانی است که کار قابل سنجشی انجام داده اند ، اما کسی که تمام وجودش و افکار و اعمالش حتی به اندازه بال یک مگس وزن ندارد چه نیازی به سنجش دارد ؟

لذا در روایت معروفی از پیغمبر اکرم می خوانیم: « إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزُنُ جَنَاحُ بَعُوضَةٍ: در روز قیامت مردان فربه بزرگ جثه ای را در دادگاه خدا حاضر می کنند که وزنشان حتی به اندازه بال مگسی نیست »^(۱) چرا که در این جهان اعمالشان ، افکارشان و شخصیتشان همه تو خالی و پوک بود .
و از این جا روشن می شود که مردم در آن جا چند دسته اند :
❧ ۱- گروهی به قدری از نظر حسنات و اعمال صالح پربارند که نیازی به توزین و حساب در کارشان نیست و بی حساب وارد بهشت می شوند .
❧ ۲- گروهی دیگر آن چنان اعمالشان حبط و باطل شده و یا به کلی فاقد عمل صالح هستند که باز نیازی به توزین ندارند ، آنها نیز بی حساب وارد دوزخ می شوند .
❧ ۳- اما گروه سوم آنهایی هستند که دارای حسنات و سیئات می باشند ، کارشان به

۱- « مجمع البیان » ذیل آیات مورد بحث .

وزن و حساب کشیده می شود و شاید اکثر مردم داخل در این قسم سوم هستند .

﴿ ۱۰۶ ﴾ ذٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا

این گونه کیفر آن ها دوزخ است ، به خاطر آن که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به باد استهزاء گرفتند .

و به این ترتیب آن ها سه اصل اساسی معتقدات دینی (مبدأ و معاد و رسالت انبیاء) را انکار کرده و یا بالاتر از انکار ، آن را به باد مسخره گرفته اند . لذا مستحق عذاب جهنم شدند .
زیانکارترین مردم « أَخْسَرِينَ أَعْمَالًا » چه کسانی هستند ؟

در زندگی خود و دیگران بسیار دیده ایم که گاه انسان کار خلافی انجام می دهد درحالی که فکر می کند که کار خوب و مهمی انجام داده است ، این گونه جهل مرکب ممکن است یک لحظه و یا یک سال و یا حتی یک عمر ، ادامه یابد و راستی بدبختی از این بزرگ تر تصور نمی شود .

و اگر می بینیم قرآن چنین کسان را زیانکارترین مردم نام نهاده دلیلش روشن است برای

این که کسانی که مرتکب گناهی می شوند اما می دانند خلافتکار هستند غالباً حد و مرزی برای خلافتکاری خود قرار می دهند و لااقل چهار اسبه نمی تازند و بسیار می شود که به خود می آیند و برای جبران آن به سراغ توبه و اعمال صالح می روند ، اما آن ها گنهکار هستند و درعین حال گناهشان را عبادت و اعمال سوئشان را صالحات و کژی ها را درستی ها می پندارند ، نه تنها درصدد جبران نخواهند بود بلکه با شدت هرچه تمام تر به کار خود ادامه می دهند ، حتی تمام سرمایه های وجود خود را در این مسیر به کار می گیرند و چه تعبیر جالبی قرآن درباره آن ها ذکر کرده : « أَحْسَرِينَ أَعْمَالًا » .

در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای « أَحْسَرِينَ أَعْمَالًا » آمده است که هر یک از آن ها اشاره به مصداق روشنی از این مفهوم وسیع است ، بی آن که آن را محدود کند ، در حدیثی از « أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ » می خوانیم که شخصی از امیر مؤمنان علی علیه السلام از تفسیر این آیه سؤال کرد ، امام فرمود : منظور یهود و نصاری هستند ، این ها در آغاز بر حق بودند سپس بدعت هایی در دین خود گذاردند و درحالی که این بدعت ها آن ها را به راه انحراف کشانید

گمان می‌کردند کار نیکی انجام می‌دهند. (۱)
 در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: که پس از ذکر گفتار فوق فرمود:
 «خوارج نهروان نیز چندان از آن‌ها فاصله نداشتند». (۲)
 «خوارج نهروان»، آن جمعیت قشری بی‌مغز و نادان که بزرگ‌ترین گناهان (همچون
 کشتن علی علیه السلام و گروهی از مسلمانان راستین و گل‌های سرسبد اسلام) را موجب تقرب به خدا
 می‌دانستند و حتی بهشت را در انحصار خود فرض می‌کردند آیا از زیانکارترین مردم نبودند؟
 در حدیث دیگر مخصوصاً اشاره به «رهبان‌ها» (مردان و زنان تارک دنیا) و گروه‌های
 بدعت‌گذار از مسلمین شده است. (۳)

۱ و ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲.

راهبانی که یک عمر در گوشه « دیرها » تن به انواع محرومیت‌ها می‌دهند ، از ازدواج چشم می‌پوشند ، از لباس و غذای خوب صرف‌نظر می‌کنند و دیرنشینی را بر همه چیز مقدم می‌شمرند و گمان می‌کنند این محرومیت‌ها سبب قرب آن‌ها به خدا است آیا مصداق « أَحْسَرِينَ أَعْمَالًا » نیستند ؟

آیا هیچ مذهب و آیین الهی ممکن است برخلاف قانون عقل و فطرت ، انسان اجتماعی را به انزوا دعوت کند و این کار را سرچشمه قرب به خدا بداند ؟

هم چنین آن‌ها که در آیین خدا بدعت گذاردند ، تثلیث را به جای توحید و مسیح بنده خدا را به عنوان فرزند خدا و خرافاتی دیگر از این قبیل را وارد آیین پاک‌الهی نمودند ، به گمان این‌که دارند خدمتی می‌کنند ، آیا این‌گونه افراد از زیانکارترین مردم نیستند ؟ و در بعضی از روایات به منکران ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر گردیده . (۱)

خلاصه آیه آن‌چنان مفهوم وسیعی دارد که اقوام زیادی را در گذشته و حال و آینده در برمی‌گیرد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که سرچشمه این حالت انحرافی خطرناک چیست؟ مسلماً تعصب‌های شدید، غرورها، تکبر، خودمحموری و حُب ذات از مهم‌ترین عوامل پیدایش این‌گونه پندارهای غلط است.

گاه تملق و چاپلوسی دیگران و زمانی در گوشه انزوا نشستن و تنها به قاضی رفتن، سبب پیدایش این حالت می‌گردد که تمام اعمال و افکار انحرافی و زشت انسان را در نظر او زینت می‌دهد، آن‌چنان که به جای احساس شرمندگی و ننگ از این زشتی‌ها، احساس غرور و افتخار و مباهات می‌کند، همان‌گونه که قرآن در جای دیگر می‌فرماید: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا: آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش زینت داده شده است و آن را نیکو می‌پندارد» (۸ / فاطر).

در بعضی دیگر از آیات قرآن عامل این تزئین زشتی‌ها، شیطان معرفی شده است و

مسلماً ابزار شیطان در وجود انسان همان خلق و خوی زشت و انحرافی است: «وَالَّذِينَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ: به خاطر بی‌آوردی هنگامی را که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان زینت داد و به آن‌ها گفت در این میدان (جنگ بدر) هیچ‌کس نمی‌تواند بر شما پیروز شود و من شخصاً در کنار شما در این میدان شرکت دارم» (۴۸ / انفال).

قرآن پس از ذکر داستان برج معروف فرعون می‌گوید: «وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِّفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ: این چنین برای فرعون اعمال زشتش در نظرش تزیین شده (که دست به این‌گونه کارهای احمقانه و مضحک برای مبارزه با خدا می‌زند و گمان می‌کند کار مهمی انجام داده است)» (۳۶ و ۳۷ / مؤمن).

﴿١٠٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا
اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، باغ‌های فردوس منزلگاهشان است.

فردوس جای چه کسانی است؟

سؤالی که در این جا پیش می‌آید این است که «فردوس» برترین جای بهشت است و در آیه فوق خواندیم فردوس منزلگاه افراد باایمان و صاحبان اعمال صالح است، اگر چنین است

مناطق دیگر بهشت نباید ساکنانی داشته باشد ، چرا که غیرمؤمن را در بهشت راهی نیست . در پاسخ این سؤال می توان گفت که آیه فوق به هر فردی که ایمان و عمل صالح دارد اشاره نمی کند بلکه در جة والایی از نظر ایمان و عمل صالح را معیار برای دخول در فردوس قرار داده ، هر چند ظاهر آیه مطلق است ، اما توجه به مفهوم کلمه « فردوس » آن را مقید می کند . لذا در سورة مؤمنون که صفات وارثان فردوس را بیان می کند حد اعلایی از صفات مؤمنان را ذکر کرده که در همه افراد وجود ندارد و این خود قرینه ای است بر این که ساکنان فردوس باید دارای صفات ممتازی باشند ، علاوه بر ایمان و عمل صالح .

و نیز به همین دلیل در حدیثی از پیامبر نقل شده است که می فرماید هروقت از خدا تقاضای بهشت را می کنید مخصوصاً تقاضای « فردوس » کنید که جامع ترین و کامل ترین منزلگاه های بهشت است .

اشاره به این که همت افراد با ایمان باید در همه چیز و در همه حال عالی باشد ، حتی در تمنای بهشت به مراحل پایین تر قناعت نکند ، هر چند مراحل پایین تر هم غرق نعمت است .

بدیهی است کسی که چنین تقاضایی از خدا می‌کند لابد باید خود را برای رسیدن به چنین مقامی آماده کند ، لابد باید حداکثر تلاش و کوشش را برای کسب برترین صفات انسانی و انجام صالح‌ترین اعمال به خرج دهد .

بنابراین آن‌ها که می‌گویند خدا کند ما به بهشت راه یابیم هرچند در پایین‌ترین مراحل آن باشیم ، افرادی هستند که از همت والای مؤمنان راستین بهره‌کافی ندارند .

﴿ ۱۰۸ ﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا

آن‌ها جاودانه در آن خواهند ماند و هرگز تقاضای نقل مکان از آن‌جا نمی‌کنند .

« حَوْل » معنی مصدری دارد و به معنی « تَحَوَّل » و نقل مکان است ، همان‌گونه که در تفسیر آیه بالا گفتیم « فردوس » ، باغی از بهشت است که بهترین نعمت‌ها و مواهب الهی در آن جمع است و به همین دلیل بهترین نقاط آن جهان می‌باشد و لذا ساکنان آن هرگز تمنای نقل مکان از آن را نمی‌کنند .

ممکن است سؤال شود پس زندگی در آن‌جا به صورت یکنواخت و راکد خواهد بود و

این خود عیب بزرگ آن است .

در پاسخ می‌گوییم هیچ مانعی ندارد که تحول و تکامل در همان منطقه تداوم داشته باشد یعنی اسباب تکامل در آن جا جمع است و انسان‌ها در پرتو اعمالی که در این جهان انجام داده‌اند و مواهبی که خدا در آن جهان به آن‌ها عنایت کرده در مسیر تکامل دائماً پیش می‌روند .

﴿ ۱۰۹ ﴾ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِزَادًا لِّلْكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَزْدَادًا

بگو اگر دریاهای برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب شوند، دریاهای پایان‌می‌گیرند پیش از آن‌که کلمات پروردگارم پایان‌یابد، هر چند همانند آن (دریاهای) را به آن اضافه کنیم. «مِزَاد» به معنی مرکب و یا ماده رنگینی که به کمک آن می‌نویسند می‌باشد و در اصل از «مَدَّ» به معنی کشش گرفته شده است ، زیرا با کشش آن خطوط آشکار می‌شود . « کَلِمَاتِ » جمع کَلِمَة در اصل به معنی الفاظی است که با آن سخن گفته می‌شود و یا به تعبیر دیگر لفظی است که دلالت بر معنی دارد ، اما از آن‌جا که هریک از موجودات این

جهان دلیل بر علم و قدرت پروردگار است گاهی به هر موجودی «کَلِمَةُ اللَّهِ» اطلاق می شود ، مخصوصاً این تعبیر در مورد موجودات مهم و با عظمت بیشتر آمده است .
قرآن مجید در مورد عیسی مسیح عليه السلام می گوید : « إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ : عیسی کلمه خداوند بود که آن را به مریم القانمود » (۱۷۱ / نساء) .
در آیه مورد بحث کلمه نیز به همین معنی است یعنی اشاره به موجودات هستی است که هرکدام حکایت از صفات گوناگون پروردگار می کند .

در حقیقت قرآن در این آیه توجه به این واقعیت می دهد که گمان میرید عالم هستی محدود به آن است که شما می بینید یا می دانید یا احساس می کنید ، بلکه آن قدر عظمت و گسترش دارد که اگر دریاها مرکب شوند و بخواهند نام آن و صفات و ویژگی های آن ها را بنویسند دریاها پایان می یابند پیش از آن که موجودات هستی را احصا کرده باشند .
آیه فوق با آیه مشابهی که در سورة لقمان آمده است هیچ گونه منافاتی ندارد آن جا که می گوید : « وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ

كَلِمَاتُ اللَّهِ : اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند و دریا و هفت دریای دیگر ، مرکب آن گردند (تا کلمات خدا را بنویسند) هرگز کلمات او پایان نمی گیرد » (۲۷ / لقمان) .

یعنی این قلم ها می شکند و آن مرکب ها تا آخرین قطره تمام می شود و هنوز شرح مخلوقات و اسرار و حقایق جهان هستی باقی مانده است .

به تعبیر دیگر می توان گفت : اگر تمام اقیانوس های روی زمین مرکب و جوهر شوند و همه درختان قلم گردند هرگز قادر نیستند آنچه در علم خداوند است رقم بزنند .

﴿ ۱۱۰ ﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

بگو من فقط بشری هستم همچون شما (امتیازم این است که) به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است ، پس هرکس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند .

آن‌ها که امید لقای خدا را دارند

این آیه که آخرین آیه سورة كهف است مجموعه‌ای است از اصول اساسی اعتقادات دینی، یعنی توحید و معاد و رسالت پیامبر و در واقع همان چیزی است که آغاز سورة كهف نیز با آن بوده است، چرا که در آغاز نیز سخن از الله و وحی و پاداش عمل و قیامت بود و از یک نظر عصاره و فشرده‌ای است از مجموع این سوره که قسمت مهمی از آن بر محور این سه موضوع دور می‌زد.

و از آن‌جا که مسأله نبوت در طول تاریخش با انواع غُلُو و مُبَالَغَة همراه بوده است آن را چنین بیان می‌کند:

« بگو من فقط بشری همچون شما هستم، یگانه امتیازم این است که بر من وحی می‌شود: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ ».

و با این تعبیر بر تمام امتیازات پنداری شرک آلودی که پیامبران را از مرحله بشریت

به مرحله الوهیت بالا می برد قلم سرخ می کشد .
 سپس از میان تمام مسایلی که وحی می شود ، انگشت روی مسأله توحید می گذارد و
 می گوید : « بر من وحی می شود که معبود شما فقط یکی است : اِنَّمَا الْهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ » .
 چرا تنها به این مسأله اشاره شده است برای این که توحید ، عصاره همه معتقدات و همه
 برنامه های فردی و اجتماعی سعادت بخش انسان است ، در جای دیگر نیز گفته ایم که توحید
 تنها یک اصل از اصول دین نیست بلکه خمیرمایه همه اصول و فروع اسلام است .
 اگر در یک مثال ساده تعلیمات دین را از اصول و فروع به دانه های گوهری تشبیه کنیم
 باید توحید را به آن ریسمانی تشبیه کرد که این دانه ها را به هم پیوند می دهد و از
 مجموع آن گردنبند پرارزش و زیبایی می سازد .
 و یا این که اگر هریک از تعلیمات دین را به یکی از اعضاء پیکر انسان تشبیه کنیم باید
 بگوییم توحید روحی است که در مجموع این پیکر دمیده است .

در بحث‌های معاد و نبوت ، این واقعیت به ثبوت رسیده است که آن‌ها جدا از توحید نیستند یعنی هنگامی که خدا را با همه صفاتش بشناسیم می‌دانیم چنین خدایی باید پیامبرانی بفرستد و نیز حکمت و عدالت او ایجاب می‌کند که دادگاه عدل و رستاخیزی وجود داشته باشد ، مسایل اجتماعی و کل جامعه انسانی و هر چه در ارتباط با آن است باید پرتوی از توحید و وحدت باشد تا سامان یابد .

به همین دلیل در احادیث می‌خوانیم که جمله « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » قلعه محکم پروردگار است و هرکس در آن وارد شود از عذاب و کیفر الهی در امان است .

و نیز همه شنیده‌ایم که پیامبر در آغاز اسلام می‌فرمود : اگر طالب رستگاری هستید زیر پرچم توحید درآیید « قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا » .

سومین جمله این آیه اشاره به این مسأله رستاخیز می‌کند و آن را با « فاء تفریع » به مسأله توحید پیوند می‌زند و می‌گوید : « فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا » .

لقای پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت درون است گرچه در این دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان پذیر است اما از آن جا که این مسأله در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر و روشن تر و صریح تر جنبه همگانی و عمومی پیدا می کند ، این تعبیر در لسان قرآن معمولاً در مورد روز قیامت به کار رفته از سوی دیگر طبیعی است اگر انسان انتظار و امید چیزی را دارد باید خود را برای استقبال از آن آماده کند. آن کس که ادعا می کند من انتظار چیزی دارم و اثری در عمل او نمایان نیست ، در واقع مدعی دروغینی بیش نخواهد بود .

به همین دلیل در آیه فوق « فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا » به صورت صیغه امر بیان شده ، امری که لازمه رجاء و امید و انتظار لقای پروردگار است.

در آخرین جمله حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه چنین بازگو می کند : « و نباید کسی را در عبادت پروردگارش شریک سازد : وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا » .

به تعبیر روشن‌تر تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید ، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت . انگیزه الهی و خدایی است که به عمل انسان عمق می‌دهد ، نورانیت می‌بخشد و جهت صحیح می‌دهد و هنگامی که اخلاص از میان رفت ، عمل بیشتر جنبه ظاهری پیدا می‌کند ، به منافع شخصی گرایش می‌یابد و عمق و اصالت و جهت صحیح خود را از دست می‌دهد . در حقیقت این عمل صالحی که از انگیزه الهی و اخلاص ، سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده است گذرنامه لقای پروردگار است .

ضمناً عمل صالح آن‌چنان مفهوم وسیعی دارد که هر برنامه مفید و سازنده فردی و اجتماعی را در تمام زمینه‌های زندگی شامل می‌شود .

پایان سورة كهف

سورة مريم

فضیلت تلاوت سورة « مريم »

از پیامبر اکرم چنین نقل شده است که: « هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین تعداد کسانی که یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل را تصدیق یا تکذیب کردند ، آری به تعداد هر یک از آنها خداوند ده حسنه بخواهد ، همچنین به تعداد کسانی که (به دروغ و تهمت) برای خدا فرزندی قائل شدند و نیز به تعداد کسانی که فرزندی قائل نشدند » . (۱)

در حقیقت این حدیث دعوت به تلاش و کوشش در دو خط مختلف می کند : خط حمایت از پیامبران و پاکان و نیکان و خط مبارزه با مشرکان و منحرفان و آلودگان ، زیرا می دانیم این ثواب های بزرگ را به کسانی نمی دهند که تنها الفاظ را بخوانند و عملی بر طبق آن انجام ندهند، بلکه این الفاظ مقدس مقدمه ای است برای عمل .

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده بخشنايشگر

كَهَيْعَصَ ﴿١﴾
كهيعص

در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می شود:
نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند
(اسماء الحسنی) می داند « کاف » اشاره به « کافی » که از اسماء بزرگ خداوند است و « ه »
اشاره به « هادی » و « یاء » اشاره به « ولی » و « عین » اشاره به « عالم » و « ص » اشاره به
« صادق الوعد » (کسی که در وعده خود صادق است) . (۱)
دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین علیه السلام در کربلا

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲۰ .

تفسیر کرده است : « کاف » اشاره به « کربلا » « هاء » اشاره به « هلاک خاندان پیامبر » و « یاء » به « یزید » و « عین » به مسأله « عطش » و « صاد » به « صبر و استقامت » حسین علیه السلام و یاران جانبازش .^(۱)

﴿ ۲ ﴾ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكِيًّا

این یاد است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا .

﴿ ۳ ﴾ اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا

در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) خواند.

این سؤال برای مفسران مطرح شده که « نَادَى » به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که « خَفِيًّا » به معنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست ، ولی با توجه به این نکته که « خَفِيًّا » به معنی آهسته نیست ، بلکه به معنی پنهان است ، بنابراین ممکن

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲۰ .

است زکریا در خلوتگاه خود آنجا که کسی غیر از او حضور نداشته ، خدا را با صدای بلند خوانده باشد و بعضی گفته‌اند این تقاضای او در دل شب بوده است ، آن‌گاه که مردم در خواب آرمیده بودند .^(۱)

بعضی نیز جمله « فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ » (زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته‌اند .^(۲)

﴿ ۲ ﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبَّ شَقِيًّا
گفت : پروردگارا ! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام‌سرم را فرا گرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی‌شدم .

« زکریا » فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را ، به شعله‌ور شدن آتش و

۱- « تفسیر قرطبی » ، جلد ۶ ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- « المیزان » ، جلد ۱۴ ، ذیل آیه .

درخشندگی آن و خاکستر سفیدی که بر جای می‌گذارد ، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا . سپس می‌افزاید : (وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا) تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچ‌گاه محرومم نساخته‌ای ، اکنون که پیر و ناتوان شده‌ام، سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمایی و نومید بازنگردانی .

در حقیقت « شقاوت » در این جا به معنی تعب و رنج است ، یعنی من هرگز در خواسته‌هایم از تو به زحمت و مشقت نمی‌افتادم ، چرا که به سرعت مورد قبول تو واقع می‌گشت .
 ﴿ ٥ 〉 وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا
 و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند) و همسر

نازا است ، تو به قدرتت جانشینی به من ببخش .

﴿ ٦ 〉 يَرْثُنِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا

که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایت قرارده .

« ارث » در این جا مفهوم وسیمی دارد که هم ارث اموال را شامل می‌شود و هم ارث

مقامات معنوی را ، چراکه برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات ، این تفسیر نزدیک به نظر می‌رسد .

﴿ ۷ ﴾ يٰۤاٰزْكِرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اِسْمُهُ يَحْيٰى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا

ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش یحیی است ، پسری هم نامش پیش از این نبوده است .

جمله «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» گرچه ظاهراً به این معنی است که کسی تاکنون هم نام او نبوده است ، ولی از آن‌جا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست ، معلوم می‌شود که این اسم ، اشاره به مسمی است ، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد قبلاً نبوده است ، چنان‌که راغب در کتاب مفردات صریحاً همین معنی را انتخاب کرده است . بدون شک قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودند حتی بالاتر از او ، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگی‌هایی داشته است مخصوص خودش ، چنان‌که بعداً به آن اشاره خواهد شد .

یحیی پیامبر وارسته الهی

نام « یحیی » در سوره های آل عمران ، انعام ، مریم و انبیاء مجموعاً پنج بار آمده است ، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید ، خداوند آن چنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد .

از ویژگی هایی که این پیامبر داشته و قرآن در سوره آل عمران آیه ۳۹ به آن اشاره کرده ، توصیف او به « حَصُور » است ، همان گونه که در ذیل همان آیه گفته ایم « حَصُور » از ماده « حَصَرَ » به معنی کسی است که از جهتی در « مُحَاصَرَة » قرار گیرد و در این جا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است .

این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است و یا بر اثر شرایط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین الهی بوده و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است .

این تفسیر نیز نزدیک به نظر می‌رسد که منظور از «حَصُور» در آیه فوق کسی است که شهوات و هوس‌های دنیا را ترک گفته و در واقع یک مرحله‌عالی از زهد بوده است.^(۱) به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می‌شود که «یحیی» پسر خاله «عیسی» بوده است، هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده، یحیی به او ایمان آورد. بدون شک یحیی کتاب آسمانی ویژه‌ای نداشت و این‌که در آیات بعد می‌خوانیم «یا یَحْیٰی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ: ای یحیی کتاب را با قوت بگیر» اشاره به «تورات» کتاب حضرت موسی است. حضرت یحیی و حضرت مسیح علیه السلام، قدر مشترک‌هایی داشتند، زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد و تولد اعجاز‌آمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک. از روایات اسلامی استفاده می‌شود که امام حسین علیه السلام و یحیی نیز جهات مشترکی

۱- در این‌که ترک ازدواج نمی‌تواند به تنهایی فضیلت بوده باشد و قانون اسلام در زمینه تأکید بر ازدواج، در جلد ۲ «تفسیر نمونه» صفحه ۴۰۴ مشروحاً بحث شده است.

داشتند ، لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام چنین نقل شده که فرمود: «ما همراه امام حسین علیه السلام (به سوی کربلا) بیرون آمدیم ، امام در هر منزلی نزول می فرمود و یا از آن کوچ می کرد یا د یحیی و قتل او می نمود و می فرمود : در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی عفتی از بی عفت های بنی اسرائیل بردند » . (۱)

شهادت امام حسین علیه السلام نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی علیه السلام بود (کیفیت قتل یحیی را بعداً شرح خواهیم داد) . و نیز نام حسین علیه السلام همچون نام یحیی بی سابقه بود و مدت حمل آنها (به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاه تر بود .
 ۸ قَالَ رَبِّ اَنْتَ يَكُونُ لِي غُلَامًا وَ كَانَتْ امْرَاَتِي عَاقِرًا وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا
 گفت : پروردگار اا چگونه فرزندی برای من خواهد بود در حالی که همسر من نازا است و من نیز از پیری افتاده شده ام ؟

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲۴ .

« غاقِر » در اصل از واژه « عَقِر » به معنی ریشه و اساس یا به معنی « حبس » است و این که به زنان نازا « عاقِر » می گویند ، به خاطر آن است که کار آنها از نظر فرزند به پایان رسیده ، یا این که تولد فرزند در آنها محبوس شده است .

« عِتی » به معنای کسی است که به اثر طول زمان اندامش خشکیده شده ، همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می شود .

﴿ ۹ ﴾ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا

فرمود : این گونه است که تو می گویی پروردگارت گفته : این بر من آسان است ، من

قبلاً تو را آفریدم و چیزی نبود .

این مسأله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهراً نازا فرزندی متولد شود ، خدایی که توانایی دارد از هیچ همه چیز بیافریند ، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند .

﴿۱۰﴾ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ ءَايَتُكَ اَلَا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا

عرض کرد: پروردگار! نشانه‌ای برای من قرار ده. گفت: نشانه‌تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (بامردم) نخواهی داشت، در حالی که زبان تو سالم است. بدون شک زکریا به وعده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود، ولی برای اطمینان بیشتر، همان‌گونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضای شهود چهره معاد در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد، زکریا از خدا تقاضای نشانه و آیتی نمود.

این نشانه آشکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هر گونه نیایش با پروردگار در برابر مردم توانایی سخن گفتن را نداشته باشد.

﴿۱۱﴾ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ اَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آن‌ها گفت صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گویند.

بعد از این بشارت و این آیت روشن «زکریا» از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد و با

اشاره به آن‌ها چنین گفت : « صبح و شام تسبیح پروردگار بگوئید » .
 چراکه این نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود ، دامنه آن همه قوم را فرا
 می‌گرفت و در سرنوشت آینده همه آن‌ها تأثیر داشت ، به همین دلیل سزاوار بود همگی به
 شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند .
 « مِحْرَاب » محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته
 می‌شود و در علت نام‌گذاری آن ، دو جهت ذکر کرده‌اند :
 نخست این‌که از ماده « حَرَب » به معنی جنگ‌گرفته شده ، چون محراب در حقیقت محل
 مبارزه با شیطان و هوای نفس است .
 دیگر این‌که محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است و چون محل محراب در
 بالای معبد بوده به این نام نامیده شده .
 بعضی می‌گویند : « محراب » در میان بنی اسرائیل به عکس آنچه در میان ما معمول
 است در نقطه‌ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته و چند پله می‌خورده و اطراف آن را دیوار

می‌کشیده‌اند ، به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می‌شدند جمله « فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ » که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه « عَلَى » که معمولاً برای جهت فوق به کار می‌رود این معنی را تأیید می‌کند .

﴿ ۱۲ ﴾ **يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا**

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر و مافردمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم. معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور از « كِتَاب » در این جا « تورات » است ، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرده‌اند .^(۱)

منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آن است که با قاطعیت هر چه تمام‌تر و تصمیم راسخ و اراده‌ای آهین کتاب آسمانی تورات و محتوای آن را اجرا کند و به تمام آن عمل نماید و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی ، فردی و اجتماعی ، بهره گیرد .

۱- به تفسیر « آلوسی » و تفسیر « قرطبی » ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

اصولاً هیچ «کتاب» و «مکتبی» را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی‌توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه «الله». بعد از این دستور، به مواهب ده‌گانه‌ای که خدا به یحیی داده بود و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می‌کند.

کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر

کلمه «قوت» در جمله «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» همان‌گونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرت‌های مادی و معنوی، روحی و جسمی در آن جمع است و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آیین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه، امکان‌پذیر نیست، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد.

گرچه مخاطب در این جا «یحیی» است، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می‌شود:

در آیه ۱۴۵ اعراف ، موسی مأموریت پیدا می‌کند که تورات را با قوت بگیرد : « فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ » .

و در آیه ۶۳ و ۹۳ بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می‌شود : « خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ » که نشان می‌دهد این یک حکم عام برای همگان است ، نه شخص یا اشخاص معینی .

اتفاقاً همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه ۶۰ سورة انفال آمده است : « وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ : اَنَظِرُوا لَهُمْ مَا فَتَحَ الْوَسْءُ لَكُمْ مِنْ يَدَيِّكُمْ » .
به هر حال این آیه پاسخی است به همه آن‌ها که گمان می‌کنند از موضع ضعف می‌توان کاری انجام داد و یا می‌خواهند با سازش‌کاری در همه شرایط مشکلات را حل کنند .

نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان معمولاً حد و مرز خاصی دارد ، ولی می‌دانیم همیشه در انسان‌ها افراد استثنایی وجود داشته‌اند ، چه مانعی دارد که خداوند این

دوران را برای بعضی از بندگان به خاطر مصالحی فشرده تر کند و در سال‌های کمتری خلاصه نماید ، همان‌گونه که برای سخن گفتن معمولاً گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است ، در حالی که می‌دانیم حضرت مسیح علیه السلام در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود ، آن‌هم سخنی بسیار پرمحتوا که طبق روال عادی در شأن انسان‌های بزرگسال بود ، چنان‌که در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد .

از این جا روشن می‌شود اشکالی که پاره‌ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده‌اند که چرا بعضی از آن‌ها در سنین کم به مقام امامت رسیدند ، نادرست است .

در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمد بن علی النقی علیه السلام به نام علی بن اسباط می‌خوانیم که می‌گوید : به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می‌گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم ، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم ، آن حضرت نشست (گویی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت : «ای علی بن اسباط

خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده ، همانند کاری است که در نبوت کرده است ، گاه می فرماید : " وَ اتَّيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا : ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم " و گاه درباره انسان هائی فرماید : " حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً... : هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید ... " بنابراین همان گونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد . « (۱)

ضمناً این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده گیری که می گویند علی (علیه السلام) نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر ایمان آورد ، چراکه در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست .

﴿ ۱۳ ﴾ وَ حَنَاناً مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَ كَانَ تَقِيًّا

و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزکار بود .

« حَنَان » در اصل به معنی رحمت و شفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است .
 « زکات » معنی وسیعی دارد و همه پاکیزگی‌ها را در بر خواهد گرفت .

﴿ ۱۴ ﴾ وَ بَرّاً بِوَلَدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّاراً عَصِيّاً

او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود .

﴿ ۱۵ ﴾ وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً

و سلام بر او آن روز که تولد یافت و آن روز که می‌میرد و آن روز که زنده و برانگیخته می‌شود .

شهادت حضرت یحییٰ علیہ السلام

نه تنها تولد یحیی شگفت‌انگیز بود ، مرگ او هم از پاره‌ای جهات عجیب بود ، غالب مورخان مسلمان و همچنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده‌اند (هر چند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آن‌ها دیده می‌شود) .

یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت‌های زمان خود با یکی از محارم خویش شد ، به این ترتیب که « هرودیس » پادشاه هوسباز فلسطین ، عاشق « هیرودیا » دختر برادر خود

شد و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داده ، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت . این خبر به پیامبر بزرگ خدا یحیی رسید، او صریحاً اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورهای تورات می باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد . سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر « هیرودیا » رسید ، او که یحیی را بزرگترین مانع راه خویش می دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوس های خویش بردارد . ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ کرد که روزی « هیرودیس » به او گفت : « هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلماً انجام خواهد یافت » . « هیرودیا » گفت : من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم ، زیرا او نام من و تو را بر سر زبان ها انداخته و همه مردم به عیب جویی ما نشسته اند ، اگر می خواهی دل من آرام شود و خاطر من شاد گردد ، باید این عمل را انجام دهی .

« هيرودیس » که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید ، بی توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند ، اما عواقب دردناک این عمل ، سرانجام دامان او را گرفت .

در احادیث اسلامی می خوانیم که سالار شهیدان امام حسین علیه السلام می فرمود : « از پستی های دنیا این که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند » .
یعنی شرایط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است ، چراکه یکی از هدف های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است .

﴿ ۱۶ ﴾ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا
در این کتاب (آسمانی قرآن) از مریم یاد آر ، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت .

سرآغاز تولد مسیح علیه السلام

کلمه « اِنتَبَذَتْ » از ماده « نَبَذَ » به گفته « راغب » به معنی دور انداختن اشیاء غیر

قابل ملاحظه است و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند، از جمع، کناره گیری کرد و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود.

او در حقیقت می خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، به همین جهت طرف شرق بیت المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرام تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک تر و مناسب تر بود برگزید.

﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾^(۱۷) و حجابی میان خود و آنها افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد) در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد.

در این جمله، تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده

که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد، یا برای این بوده است که می خواسته شستشو و غسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است. به هر حال «در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شد» .
«تَمَثَّلُ» چیست ؟

«تَمَثَّلُ» در اصل از ماده «مَثَلَ» به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است و «مُمَثِّلٌ» به چیزی می گویند که به صورت دیگری نمایان گردد ، بنابراین «تَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» مفهومی این است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد .
بدون شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل ، صورتاً و سیرتاً تبدیل به یک انسان شد ، چراکه چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست ، بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد ، هر چند سیرت او همان فرشته بود ، ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت ، چنین تصور می کرد که در برابر او انسانی است سیره و صورتاً .

﴿۱۸﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا

او (سخت ترسید و) گفت: من به خدای رحمن از تو پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی. پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می‌دهد، مریمی که همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته و در میان جمعیت مردم ضرب‌المثل عفت و تقوا است، از دیدن چنین منظره‌ای که مرد بیگانه‌ی زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می‌دهد؟ لذا بلافاصله صدا زد: «من به خدای رحمان از تو پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی».

﴿۱۹﴾ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا

گفت: من فرستاده‌ی پروردگار توأم (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم. مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس‌العمل آن مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید، ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و «گفت: من فرستاده‌ی پروردگار توأم».

این جمله همچون آبی است که بر آتش بریزد ، به قلب پاک مریم آرامش بخشید ، ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد ،

چراکه بلافاصله افزود : «من آمده‌ام تا پسر پاکیزه‌ای از نظر خُلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم» .

﴿۲۰﴾ قَالَتْ أَتَنِي لَیْ غُلَامٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ أَكْ بِغَیْبًا
گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام .

از شنیدن این سخن لرزه شدیدی وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و «گفت : چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم ، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده نبوده‌ام ؟»

او در این حال تنها به اسباب عادی می‌اندیشید و فکر می‌کرد برای این‌که زنی صاحب فرزند شود ، دو راه بیشتر ندارد ، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف ، من که

خود را بهتر از هر کس می‌شناسم ، نه تاکنون همسری انتخاب کرده‌ام و نه هرگز زن منحرفی بوده‌ام ، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود .
 ﴿۲۱﴾ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَيْنٍ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا

گفت : مطلب همین است پروردگارت فرموده ، این کار بر من سهل و آسان است ، ما می‌خواهیم او را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشد و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد) .
 اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرونشست ، او با صراحت به مریم « گفت : مطلب همین است پروردگارت فرموده ، این کار بر من سهل و آسان است » .

تو که خوب از قدرت من آگاهی ، تو که میوه‌های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده‌ای ، تو که آوای فرشتگان را که

شهادت به پاکيت می دادند شنیده ای ، تو که می دانی جدت آدم از خاک آفریده شد ،

این چه تعجب است که از این خبر داری ؟

﴿ ۲۲ ﴾ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا

سرانجام (مريم) باردار شد و او را به نقطه دور دستی برد .

مريم در کشاکش سخت ترين طوفان های زندگی

« سرانجام مريم باردار شد » و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت .

در اين که چگونه اين فرزند به وجود آمد آيا جبرئيل در پيراهن او دميد يا در دهان او ، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است ، چرا که نیازی به آن نبوده ، هر چند کلمات مفسرين در اين باره مختلف است .

به هر حال « اين امر سبب شده او از بيت المقدس به مکان دور دستی برود » .

او در اين حالت در میان یک بیم و امید ، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد ، گاهی به اين می انديشيد که اين حمل سرانجام فاش خواهد شد ، گيرم چند روز يا چند

ماهی از آن‌ها که مرا می‌شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم ،
آخر چه خواهد شد ؟

چه کسی از من قبول می‌کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود ، مگر این‌که آلوده
دامان باشد ، من با این اتهام چه کنم ؟ و راستی برای دختری که سال‌ها سنبل پاکی و عفت و
تقوا و پرهیزکاری و نمونه‌ای در عبادت و بندگی خدا بوده ، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل
به کفالت او از طفولیت افتخار می‌کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته و خلاصه
سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است ، بسیار دردناک است که یک روز
احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است و در گرداب اتهامی قرار
گرفته که بدترین اتهامات محسوب و این سومین لرزه‌ای بود که بر پیکر او افتاد .
اما از سوی دیگر ، احساس می‌کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است ، یک تحفه
بزرگ آسمانی می‌باشد ، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت
معجز آسایی او را آفریده ، چگونه تنهایم خواهد گذاشت ؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی

از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده‌ام و دست رحمتش را بر سر خود دیده‌ام.
 ﴿۲۳﴾ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي
 مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا

درد وضع حمل او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند (آن قدر ناراحت شد که) گفت : ای
 کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم .

هر چه بود دوران حمل پایان گرفت و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع
 شد ، درد سخت زاییدن به او دست داد ، آن چنان که او را از آبادی به بیابان
 کشاند ، بیابانی خالی از انسان‌ها و خشک و بی آب و بی پناه .

گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای تولد فرزند به
 آن‌ها کمک کنند ، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی خواست کسی
 وضع حمل او را ببیند ، با آغاز درد زاییدن ، راه بیابان را پیش گرفت .

قرآن در این زمینه می گوید : « درد وضع حمل ، او را به کنار درخت خرمایی کشاند » .

تعبیر به «جِدْعُ النَّخْلَةِ» با توجه به این که «جِدْع» به معنی تنه درخت است، نشان می‌دهد که تنها بدنه‌ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود.

در این حالت، طوفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت، احساس کرد لحظه‌ای را که از آن می‌ترسید فرا رسیده است، لحظه‌ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می‌شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی‌ایمان متوجه او خواهد شد.

به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می‌کرد که بی اختیار گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم.

بدیهی است تنها ترس تهمت‌های آینده نبود که قلب مریم را می‌فشرد، هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن، وسیله برای نگاه‌داری مولود جدید، این‌ها اموری بود که سخت او را تکان می‌داد.

﴿٢٤﴾ فَنَادِيهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا

ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که غمگین مباش ، پروردگارت زیر پای تو چشمه آب (گوارایی) قرار داده است .

﴿٢٥﴾ وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا غَنِيًّا

و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد .

نظری به بالای سرت بیفکن ، بنگر چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه ها ، شاخه های را زینت بخشیده اند « تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد » .

﴿٢٦﴾ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَاِمَّا تَرِينِ مِنَ الْبَشَرِ احَدًا فَقُولِي اِنِّي

نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا

از (این غذای لذیذ) بخور و از (آن آب گوارا) بنوش و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار و هر گاه کسی از انسان ها را دیدی با اشاره بگو : من برای خدای رحمان روزه گرفته ام

و با احدی امروز سخن نمی‌گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد).

پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم

بعضی می‌پرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور این‌گونه معجزات برای مریم چگونه بود؟

بعضی از مفسران برای حل این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته‌اند که مقدمتاً تحقق یافت و از آن تعبیر به «إِزْهَاص» می‌کنند. (إِزْهَاص به معنی معجزه مقدماتی است). ولی هیچ نیاز به این‌گونه پاسخ‌ها نیست، چراکه ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ‌گونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را «کرامت» می‌گذاریم. معجزه آن است که توأم با «تَحَدِّي» (دعوت به مبارزه و توأم با دعوی نبوت و یا امامت) بوده باشد.

روژه سکوت

ظاهر آیات فوق نشان می‌دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود و به فرمان

خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می کرد تا نوزادش عیسی ، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند ، که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود .
 اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند، ولی این نوع روزه در شرع اسلام ، مشروع نیست .
 از امام علی بن الحسین علیه السلام در حدیثی چنین نقل شده : « صَوْمُ السُّكُوتِ حَرَامٌ : روزه سکوت حرام است » ^(۱) و این به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است .
 ﴿ ۲۷ ﴾ فَاتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا
 (مریم) او را در آغوش گرفته ، به سوی قومش آمد ، گفتند : ای مریم ، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی .

مسیح در گاهواره سخن می گوید

« قَرِئ » بنا به گفتهٔ راغب در کتاب مفردات به معنی بزرگ یا عجیب آمده است .
 « سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت ، از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد » (فَاتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ) .

هنگامی که آن‌ها کودکی نوزاد را در آغوش دیدند ، دهانشان از تعجب باز ماند ، آن‌ها که سابقهٔ پاکدامنی مریم را داشتند و آوازهٔ تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند ، تا آن‌جا که بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری ، عجز بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و گفتند : حیف از آن سابقهٔ درخشان ، با این آلودگی و صد حیف از آن دودمان پاکی که این‌گونه بد نام شد .

﴿ ۲۸ ﴾ يَا أُخْتُ هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا

ای خواهر هارون ، نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زنبدکاره‌ای .

این‌که آن‌ها به مریم گفتند : « ای خواهر هارون » موجب تفسیرهای مختلفی در میان

مفسران شده است ، اما آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که هارون مرد پاک و صالحی بود ، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود، هرکس را می خواستند به پاکی معرفی کنند می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است . مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر نقل کرده است .^(۱)

﴿ ۲۹ ﴾ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا

(مریم) اشاره به او کرد، گفتند: ها چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوئیم. در این هنگام ، مریم به فرمان خدا سکوت کرد ، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی کرد (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ) .

اما این کار بیشتر تعجب آن ها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمناک شدند، گفتند: مریم با چنین کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره نیز می کنی.

درباره «مَهْد» (گهواره) بحث کرده‌اند که عیسی هنوز به گهواره نرسیده بود، بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت، در حالی که عیسی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد.

اما باید توجه داشت که واژه «مَهْد» چنان‌که «راغب» در مفردات می‌گوید، به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می‌کنند، خواه گهواره باشد یا دامن مادر و یا بستر و مَهْد و مِهَاد هر دو در لغت به معنی «الْمَكَانُ الْمُمَهَّدُ الْمُوَطَّأُ: محل آماده شده و گسترده» (برای استراحت و خواب) آمده است.

﴿۳۰﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا

(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود) گفت: من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی)

داده و مرا پیامبر قرار داده است.

به هر حال، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتی شاید عصبانی شدند، آن‌چنان‌که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او، از انحرافش از

جاده عفت، برما سخت تر و سنگین تر است .

و این حالت چندان به طول نینجامید ، چراکه آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و «گفت : من بنده خدایم ، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است .»

چگونه نوزاد سخن می گوید

طبق روال عادی ، هیچ نوزادی در ساعات یا روزهای نخستین تولد سخن نمی گوید ، سخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاه های مختلف بدن با یکدیگر دارد و این امور عادتاً باید ماه ها بگذرد و تدریجاً در کودکان فراهم گردد . ولی هیچ دلیل علمی هم بر محال بودن این امر نداریم تنها این که خارق عادت است و همه معجزات چنین هستند ، یعنی همه خارق عادتند نه محال عقلی .

﴿ ۳۱ ﴾ وَ جَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيَّنَّ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا

و مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم و مرا توصیه به نماز و زکات ، مدام که زنده ام کرده است .

﴿ ۳۲ ﴾ وَبَرًّا بُولَدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است .

« بَرَّ » به معنی شخص نیکوکار است ، در حالی که « بَرَّ » به معنی صفت نیکوکاری است .

« جَبَّار » به کسی می‌گویند که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است، ولی هیچ

حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست .

و نیز « جَبَّار » به کسی می‌گویند که از روی خشم و غضب ، افراد را می‌زند و نابود

می‌کند و پیرو فرمان عقل نیست و یا می‌خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و

تکبر ، برطرف سازد که همه این‌ها صفات بارز طاغوتیان و مستکبران در هر زمان است .

« شَقِيًّا » به کسی گفته می‌شود که اسباب گرفتاری و بلا و مجازات برای خود فراهم

می‌سازد و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی‌کند ، تفسیر کرده‌اند و پیدا

است که این دو معنی از هم جدا نیست .

﴿ ۳۳ ﴾ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا

و سلام (خدا) بر من ، آن روز که متولد شدم و آن روز که می میرم و آن روز که زنده برانگیخته می شوم .

این سه روز در زندگی انسان ، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک است که سلامت در آن ها جز به لطف خدا میسر نمی شود و لذا هم در مورد « یحیی » علیه السلام این جمله آمده و هم در مورد حضرت مسیح علیه السلام ، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح علیه السلام این تقاضا را دارد .

﴿ ۳۴ ﴾ ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ

این است عیسی بن مریم ، گفتار حقی که در آن تردید می کنند .

بعد از آن که قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح علیه السلام کرد ، به نفی خرافات و سخنان شرک آمیزی که درباره عیسی علیه السلام گفته اند ، پرداخته است .

مخصوصاً در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تأکید می‌کند تا مقدمه‌ای باشد برای نفی فرزندى خدا .

اما این‌که قرآن می‌گوید : آن‌ها در این زمینه در شک و تردید هستند ، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح عليه السلام یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است ، از یک‌سو گروهی گمراه در پاکی مادر او شک و تردید کردند و از سوی دیگر گروهی در این‌که او یک انسان باشد ، اظهار شک نمودند ، حتّی همین گروه نیز به شعبه‌های مختلف تقسیم شدند ، بعضی او را صریحاً فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی نه مجازی) و به‌دنبال آن مسأله تثلیث و خدایان سه‌گانه را به وجود آوردند . بعضی مسأله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبداً آن را پذیرفت و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بی‌اساسی دست زدند ، خلاصه همه آن‌ها

چون ندیدند حقیقت، یا چون نخواستند حقیقت، ره افسانه زدند. (۱)

﴿۳۵﴾ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند، منزّه است او، هرگاه چیزی را فرمان
دهد، می‌گوید: موجود باش، آن‌هم موجود می‌شود.

مگر فرزند برای خدا ممکن است

دارا بودن فرزند، آن‌چنان‌که مسیحیان در مورد خدا می‌پندارند، با قداست مقام
پروردگار سازگار نیست، از یک‌سو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت و از
سوی سوم نیاز و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در
سر حدّ یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است.

۱- برای توضیح بیشتر در زمینه تئلیث نصاری و خرافاتی که در این زمینه به هم بافته‌اند به

جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۲۲۴ ذیل ۱۷۱ / نساء مراجعه فرمایید.

﴿٣٦﴾ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

و خداوند پروردگار من و شماست ، او را پرستش کنید ، این است راه راست .
آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد این است که بر مسأله توحید ،
مخصوصاً در زمینه عبادت تأکید کرده است . و به این ترتیب مسیح علیه السلام از آغاز حیات خود
باهرگونه شرک و پرستش خدایان دوگانه و چندگانه مبارزه کرد و همه جا تأکید بر توحید داشت ،
بنابراین آنچه به عنوان تثلیث (خدایان سه گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می شود ، به طور قطع
بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات ۱۷۱ سوره نساء بیان کردیم .^(۱)

﴿٣٧﴾ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ولی (بعد از او) گروه ها از میان پیروان او اختلاف کردند و ای به حال
کافران از مشاهده روز بزرگ (دستاخیز) .

۱- به « تفسیر نمونه » جلد ۴ ، صفحه ۲۲۴ مراجعه شود .

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می‌دهد که آن‌ها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح علیه السلام درباره او و مسأله توحید اختلاف کردند «این اختلافات به اندازه‌ای بالا گرفت که "قسطنطین" امپراتور روم مجمعی از "اُسقفها" (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آن‌ها است، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آن‌ها بودند، هنگامی که بحث درباره عیسی مطرح شده، علمای حاضر نظرات کاملاً مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده‌ای داشت. بعضی گفتند: او خدا است که به زمین نازل شده است، عده‌ای را زنده کرده و عده‌ای را میرانده، سپس به آسمان صعود کرده است. بعضی دیگر گفتند: او فرزند خدا است و بعضی دیگر گفتند: او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است، اَب و اِبْن و رُوح القدس (خدای پدر، خدای پسر و روح القدس) و بعضی دیگر گفتند: او سومین آن سه نفر است: خداوند معبود است، او هم معبود و مادرش هم معبود. سرانجام بعضی گفتند: او بنده خدا است و فرستاده او و فرقه‌های دیگر هر کدام سخنی

گفتند : به طوری که اتفاق نظر بر هیچ یک از این عقاید حاصل نشد ، بزرگ ترین رقم طرفداران یک عقیده ۳۰۸ نفر بود که امپراطور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت ، اما عقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت .^(۱)

﴿ ۳۸ ﴾ اَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلالٍ مُّبِينٍ
چه گوش های شنوا و چه چشم های بینایی (در آن روز) که نزد ما می آیند پیدا می کنند؟
ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند .

روشن است که در عالم آخرت پرده ها از برابر چشم ها کنار می رود و گوش ها شنوا می شود ، چراکه آثار حق در آن جا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است ، اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال ، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان می برد و حتی کوردلان آگاه و

۱- « تفسیر فی ظلال » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۳۶ .

دانا می شوند ، ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آنها مفید نیست .

﴿ ۳۹ ﴾ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

آنها را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان ، روزی که همه

چیز پایان می یابد ، در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند .

رستاخیز روز حسرت و تأسف

روز قیامت نام های مختلفی در قرآن مجید دارد ، از جمله « يَوْمَ الْحَسْرَةِ » هم

نیکوکاران تأسف می خورند ، ای کاش بیشتر عمل انجام داده بودند و هم بدکاران ، چرا که

پرده ها کنار می رود و حقایق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می شود .

در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر جمله « إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ » چنین نقل شده : « خداوند

فرمان خلود را درباره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می کند » .^(۱)

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

﴿۴۰﴾ اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَ اِلَيْنَا يُرْجَعُونَ

مازمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می‌بریم و همگی به سوی ما بازمی‌گردند. آیه فوق به همه ظالمان و ستمگران هشدار می‌دهد که این اموال که در اختیار خود آن‌ها است، جاودانی نیست، همان‌گونه که حیات خود آن‌ها هم جاودانی نمی‌باشد، بلکه وارث نهایی همه این‌ها خدا است. اگر کسی به این واقعیت، مؤمن و معتقد باشد، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می‌رود، تعدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد؟

﴿۴۱﴾ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا

در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود. کلمه «صِدِّیق» صیغه مبالغه از صدق و به معنی کسی است که بسیار راستگو است، بعضی گفته‌اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت «نبوت» بیان شده،

گویی زمینه ساز شایستگی برای پذیرش نبوت است .

﴿۴۲﴾ **إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا**

هنگامی که به پدرش گفت : ای پدر چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و

نمی بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی کند؟

مَنْطِقْ گِیْرَاو کَوْبَنْدَه اِبْرَاهِیْمَ ؑ

«آب» در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است .

این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت پرستی است ، چراکه

یکی از انگیزه های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای

عقاید از آن تعبیر به **مسأله** «دفع ضرر محتمل» کرده اند .

او به عمویش آزر می گوید : «چرا تو به سراغ معبودی می روی که نه تنها مشکلی از کار

تو نمی گشاید ، بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینایی ندارد» .

در حقیقت ابراهیم در این جا دعوتش را از عمویش شروع می کند ، به این دلیل که نفوذ

در نزدیکان لازم‌تر است ، همان‌گونه که پیامبر اسلام نخست مأمور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند ، همان‌گونه که در آیه ۲۱۴ سوره شعراء می‌خوانیم : « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ »

﴿ ۲۳ ﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا
ای پدر علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده ، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم .

دلیل پیروی از عالم

ابراهیم آزر را به پیروی از خود دعوت می‌کند ، با این‌که قاعدتاً عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ‌تر بوده و در آن جامعه سرشناس‌تر و دلیل آن را چنین ذکر می‌کند « که من علمی دارم که نزد تو نیست » (قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ) .

این یک قانون کلی است درباره همه که در آن‌چه آگاه نیستند از آن‌ها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسئله تقلید از مجتهد را در

فروع احکام اسلامی مشخص می‌سازد ، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود ، بلکه از اساسی‌ترین مسأله اصول دین سخن می‌گفت ، ولی حتی در این‌گونه مسائل نیز باید از راهنمایی‌های دانشمندان استفاده کرد ، تا هدایت به صراط سَوِی که همان «صراط مستقیم» است ، حاصل گردد .

﴿۲۴﴾ **يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا**

ای پدر شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود . البته پیدا است که منظور از عبادت در این جا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به جا آوردن نیست ، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می‌شود .

معنی عبادت و پرستش آنقدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می‌گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می‌شود .

از پیامبر چنین نقل شده: « مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ : کسی که به سخن سخن‌گویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده ، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن می‌گوید خدا را پرستیده است و اگر از سوی ابلیس سخن می‌گوید ابلیس را عبادت کرده » . (۱)

به هر حال ابراهیم می‌خواهد این واقعیت را به عمویش تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی‌تواند باشد یا خط الله و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه ، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم‌گیری کند و خیر و صلاح خود را دور از تعصب‌ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد.

﴿ ۴۵ ﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا
ای پدر ، من از این می‌ترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی .

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در این جا بسیار جالب است از یک سو مرتباً او را با خطاب یا ایت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می سازد و از سوی دیگر جمله «أَنْ يَمْنُنَكَ» نشان می دهد که ابراهیم از رسیدن کوچک ترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به «غَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ» اشاره به این نکته می کند کار تو به واسطه این شرک و بت پرستی به جایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در برگرفته به تو خشم می گیرد و مجازات می کند، بین چه کار وحشتناکی انجام می دهی. و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است.

راه نفوذ در دیگران

کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت پرست و بت تراش و بت فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می شده، به ما نشان می دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام،

محبت ، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت استفاده کرد ، چراکه گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد ، هر چند عده‌ای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان می‌دهند که البته حساب آن‌ها جدا است و باید برخورد دیگری با آن‌ها داشت .

﴿۴۶﴾ قَالَ اَزِغِبْ اَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا اِبْرَاهِيْمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا
گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی؟ اگر (از این کار) دست برداری تو را سنگسار می‌کنم ، از من برای مدتی طولانی دور شو .
کلمه « مَلِيًّا » به گفته « راغب » در « مفردات » از ماده اِغْلَاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در این جا مفهومی آن است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو .
نه تنها دلسوزی‌های ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر نشست بلکه او از شنیدن این سخنان ، سخت برآشفته .

جالب این‌که اولاً « آزر » حتی مایل نبود تعبیر انکار بت‌ها و یا مخالفت و بدگویی نسبت به آن‌ها را بر زبان آورد ، بلکه به همین اندازه گفت : « آیا تو روی گردان از بت‌ها هستی »

مبادا به بت‌ها جسارت شود ، ثانیاً : به هنگام تهدید ابراهیم ، او را به سنگسار کردن تهدید نمود ، آن هم با تأکیدی که از «لام» و «نون» تأکید ثقلیه « در «لَا زُجْمَنَّكَ» استفاده می‌شود و می‌دانیم سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است . ثالثاً : به این تهدید مشروط قناعت نکرد ، بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیر قابل تحمل شمرد و به او گفت : برای همیشه از نظرم دور شو .

این تعبیر بسیار توهین آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می‌برند و در فارسی گاهی به جای آن «گورت را گم کن» می‌گوییم ، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو ، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم .

﴿۴۷﴾ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا

(ابراهیم) گفت: سلام بر تو، من به‌زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو می‌کنم ، چرا که او نسبت به من مهربان است .

این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله

بعد ، ابراهیم ، «آزر» را ترک گفت .

در واقع ، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر ، مقابله به ضد نمود ، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد .

در این جا سؤالی مطرح می شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد ، با این که می دانیم آزر ، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان ، طبق صریح آیه ۱۱۳ سوره توبه ممنوع است .

پاسخ این سؤال به طور مشروح ذیل همان آیه سوره توبه ذکر شده است (تفسیر نمونه ، جلد ۸ صفحه ۱۰۶) .

﴿ ۴۸ ﴾ وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ الْأَكْثُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا

و از شما و آنچه غیر از خدا می خوانید کناره گیری می کنم و پروردگارم را می خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند .

﴿ ۴۹ ﴾ فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ

وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا

هنگامی که از آنها و از آنچه غیر خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هریک را پیامبر بزرگی قرار دادیم .

ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام‌تر باقی ماند ، همواره منادی توحید بود ، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند ، اما او سرانجام تنها نماند ، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد ، به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می‌کنند .

گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ ، فرزندی همچون اسحاق و نوه‌ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند ، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم علیه السلام در راه مبارزه با بت‌ها و کناره‌گیری از آن آیین باطل از خود نشان داد .

﴿ ۵۰ ﴾ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا
و از رحمت خود به آنها ارزانی داشتیم و برای آنها نام نیک و مقام مقبول و برجسته
(در میان همه امت‌ها) قرار دادیم .

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سورة شعراء آیه ۸۴ آمده است :
« وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ : خدایا برای من لسان صدق در امت‌های آینده قرار ده »
در واقع آنها می‌خواستند آن‌چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که
کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند ، اما بر عکس ، خداوند
به خاطر ایثارها و فداکاری‌ها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند ، آن‌چنان
آنها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبان‌های مردم جهان قرار داشته و دارند و به عنوان
اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می‌شوند .
« لِسَان » در این‌گونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می‌شود و
هنگامی که آن را اضافه به « صِدْق » کنیم و لِسَانَ صِدْقِ بگوییم معنی یاد خیر و نام نیک و

خاطره خوب در میان مردم است و هنگامی که با کلمه « عَلِيًّا » که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود ، مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند . ناگفته پیدا است ابراهیم نمی خواهد با این تقاضا ، خواهش دل خویش را برآورد ، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان ساز بود به بوته فراموشی بیفکنند و او را که می تواند الگویی برای مردم جهان باشد ، برای همیشه از خاطره ها محو کنند .

در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم : « لِسَانُ الصَّدِّقِ لِمَرْءٍ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي النَّاسِ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ يَأْكُلُهُ وَيُورِثُهُ : خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره می گیرد و هم به ارث می گذارد ، بهتر و برتر است . » (۱)

اصولاً قطع نظر از جنبه های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم ، می تواند برای

انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه‌های آن را فراوان دیده‌ایم .
در این جا سؤالی پیش می‌آید که چگونه در این آیه موهبت وجود
اسماعیل ، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم اصلاً مطرح نشده ، با این که نام یعقوب
که نوه ابراهیم است ، صریحاً آمده است ؟

و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل ، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده ، آن جا که از
زبان ابراهیم می‌گوید : « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ : شَكَرُ خَدَائِي رَاكِهِ
در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید » (۳۹ / ابراهیم) .

پاسخ این سؤال چنین است که : علاوه بر این که در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی
از صفات برجسته او مستقلاً آمده است ، منظور از آیه فوق آن است که ادامه و تسلسل
نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیک و
تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند ،
تحقق یافت و می‌دانیم که بسیاری از پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در اعصار و قرون

به وجود آمده‌اند، هرچند از دودمان اسماعیل نیز بزرگ‌ترین پیامبران یعنی پیامبر اسلام قدم به عرصه هستی گذارد، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود. لذا در آیه ۲۷ سورة عنکبوت می‌خوانیم: « وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ: ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم. » ﴿۵۱﴾ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً وَ كَانَ رَسُولاً نَبِيّاً در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن ، که او مخلص بود و رسول و پیامبر و الامقامی .

موسی پیامبری مخلص و برگزیده

« نَبِيّاً » در این جا اشاره به علو مقام و رفعت شأن این پیامبر بزرگ است ، زیرا این واژه در اصل از « نَبَوَة » به معنی رفعت و بلندی مقام گرفته شده است . موسی به خاطر اطاعت و بندگی خدا به جایی رسید که « پروردگار او را خالص و پاک ساخت » و مسلماً کسی که به چنین مقامی برسد از خطر انحراف و آلودگی مصون خواهد بود ، چراکه شیطان با تمام اصراری که برای منحرف ساختن بندگان خدا دارد ، خودش اعتراف می‌کند که قدرت بر گمراه کردن

« مُخْلِصِينَ » ندارد : « قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُعَوِّدَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ » گفت: سوگند به عزت همه آنها را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلصت « (۸۲ و ۸۳ / ص) .

فرق رسول و نبی

« رَسُول » در اصل به معنی کسی است که مأموریت و رسالتی بر عهده او گذارده شده ، تا آنان را ابلاغ کند و « نَبِيٌّ » بنابر یک تفسیر به معنی کسی است که از وحی الهی آگاه است و خبر می‌دهد و بنابر تفسیر دیگر به معنی شخص عالی مقام است ، این از نظر لغت . اما از نظر تعبیرات قرآنی و لسان روایات بعضی معتقدند که « رَسُول » کسی است که صاحب آیین و مأمور ابلاغ باشد ، یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید ، اما « نَبِيٌّ » دریافت وحی می‌کند ، ولی موظف به ابلاغ آن نیست ، بلکه تنها برای انجام وظیفه خود او است و یا اگر از او سؤال کنند ، پاسخ می‌گوید . به تعبیر دیگر « نَبِيٌّ » همانند طبیب آگاهی است که درمحل خود آمادۀ پذیرایی بیماران است ، او به دنبال بیمار نمی‌رود ، ولی اگر بیماری به او مراجعه کند از درمانش فروگذار نمی‌کند .

اما رسول همانند طیبی است سُبَّار و به تعبیری که علی (علیه السلام) در نهج البلاغه درباره پیامبر اسلام فرموده: «طَيِّبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»^(۱).
 از روایاتی که در این زمینه به ما رسیده و مرحوم کلینی در کتاب «اصول کافی» در باب «طَبَقَاتُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ» و باب «الْفَرْقُ بَيْنَ النَّبِيِّ وَ الرُّسُلِ» آورده است، چنین استفاده می شود که «نَبِيٌّ» کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می بیند (همانند رؤیای ابراهیم) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته وحی را می شنود.
 اما «رَسُولٌ» کسی است که علاوه بر دریافت وحی در خواب و شنیدن صدای فرشته، خود او را هم مشاهده می کند.^(۲)

۱- «نهج البلاغه»، خطبة ۱۰۸.

۲- «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۳۳ و ۱۳۴ (چاپ دارالکتب الاسلامیه).

﴿۵۲﴾ وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا

ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم و او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم. «نَجِيًّا» به معنی «مُناجی» کسی است که با دیگری به نحوی سخن درگوشی دارد، در این جا خداوند نخست موسی را از فاصله دوری صدا زد و بعد که نزدیک شد، با او به نَجْوٰی پرداخت (ناگفته پیدا است که خداوند نه زبانی دارد و نه مکانی بلکه امواج صوتی در فضا ایجاد می کند و با بنده ای همچون موسی سخن می گوید).

در آن شب تاریک و پر وحشتی که با همسرش از بیابان های «مدین» گذشته و به سوی مصر در حرکت بود، به همسرش درد وضع حمل دست داد و گرفتار سرمای شدیدی شد و به دنبال شعله آتشی در حرکت بود، ناگهان برقی از دور درخشید و ندایی برخاست و به موسی (علیه السلام) فرمان رسالت داده شد و این بزرگ ترین افتخار و شیرین ترین لحظه در عمر او بود.

﴿۵۳﴾ وَ هَبْنَاهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا

و ما از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او بخشیدیم.

﴿٥٤﴾ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا
در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر
بزرگی بود.

﴿٥٥﴾ وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا
او همواره خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می کرد و همواره مورد رضایت
پروردگارش بود.

اسماعیل پیامبر صادق الوعد

در این دو آیه به «صَادِقُ الْوَعْدِ» بودن، پیامبر عالی مقام بودن، امر به نماز و پیوند و رابطه
با خالق داشتن، امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن و بالاخره کارهایی انجام
دادن که جلب خشنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است.
تکیه روی وفای به عهد و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق العاده این دو وظیفه الهی
اشاره می کند که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت.

در حقیقت تا انسان «صادق» نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد، چراکه اولین شرط این مقام آن است که وحی الهی را بی کم و کاست به بندگانش برساند و لذا حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره‌ای از ابعادش در انبیاء انکار می‌کنند، مسأله صدق پیامبر را به عنوان یک شرط اساسی پذیرفته‌اند، صدق و راستی در خبرها، در وعده‌ها و در همه چیز.

در روایتی می‌خوانیم: این‌که خداوند اسماعیل را، «ضادِقُ الْوَعْدِ» شمرده، به خاطر این است که او به قدری در وفای به وعده‌اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده‌ای گذارده بود، او نیامد، اسماعیل همچنان تا یک سال در انتظار او بود، هنگامی که بعد از این مدت آمد، اسماعیل گفت: من همواره درانتظار تو بودم.^(۱) بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگیش را تعطیل کرد، بلکه

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۶.

مفهومش این است که در عین ادامه برنامه‌هایش مراقب آمدن شخص مزبور بود .
و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده خویشان است ،
که از همه به انسان نزدیک‌تر می‌باشند ، به همین دلیل پیامبر اسلام نیز نخست دعوت
خود را از خدیجه همسر گرامیش و علی علیه السلام پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان
« وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ » به بستگان نزدیکش پرداخت .^(۱)

در آیه ۱۳۲ سورة طه نیز می‌خوانیم : « وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ
عَلَيْهَا: خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبایی داشته باش » .

﴿ ۵۶ ﴾ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا

و در این کتاب (نیز) از «ادریس» یاد کن ، او بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود .
« صِدِّیق » به معنی شخص بسیار راستگو و تصدیق کننده آیات خداوند و

تسلیم در برابر حق و حقیقت است .

ادریس کیست؟

طبق نقل بسیاری از مفسران ، « ادریس » جد پدر نوح است ، نام او در تورات « اُخْنُوخ » و در عربی « اِدْرِيس » می باشد که بعضی آن را از ماده « درس » می دانند ، زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت ، او علاوه بر مقام نبوت ، به علم نجوم و حساب و هیئت احاطه داشت و نخستین کسی بود که طرز دوختن لباس را به انسان ها آموخت .

﴿ ۵۷ ﴾ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا

و ما او را به مقام بلندی رساندیم .

در این که منظور ، عظمت مقام معنوی ادریس یا بلندی مکان حسی او است ، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی همان گونه که ما انتخاب کردیم آن را اشاره به مقامات معنوی و درجات روحانی این پیامبر بزرگ می دانند و بعضی معتقدند که خداوند ادریس را همچون مسیح به آسمان برد و تعبیر به « مَكَانًا عَلِيًّا » را در آیه فوق اشاره به همین می دانند .

ولی اطلاق کلمه « مَكان » به مقامات معنوی ، امری متداول و معمول است ، در سورة يوسف آیه ۷۷ می خوانیم يوسف به برادران خود که کار خلافی انجام داده بودند ، گفت : « أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا : شما از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید » .

﴿ ۵۸ ﴾ **أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا**

آن‌ها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود ، از فرزندان آدم و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب ، از آن‌ها که هدایت کردیم و برگزیدیم ، آن‌ها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد ، به خاک می افتادند و سجده می کردند ، در حالی که گریان بودند . « سُجَّد » جمع « ساجد » (سجده کننده) و « بُكِيًّا » جمع « باکی » (گریه کننده) است . حدیثی است که از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که به هنگام

تلاوت این آیه ، فرمود : « نَحْنُ عُنَيْنَا بِهَا : ما مقصود از این آیه ایم » .^(۱)

بدیهی است هرگز منظور از این جمله انحصار نیست ، بلکه بیان مصداق روشن پیروان راستین انبیاء است .

در آیات گذشته سخن از « مریم » به میان آمد ، در حالی که او از انبیاء نبود ، او از کسانی بود که در جمله « مِمَّنْ هَدَيْنَا » داخل است و از مصادیق آن محسوب می شود و در هر زمان و مکانی ، مصداق یا مصداق‌هایی داشته و دارد .

به همین جهت در آیه ۶۹ سوره نساء نیز مشاهده می کنیم که مشمولین نعمت های خدا را منحصر به پیامبران ندانسته ، بلکه « صِدِّیقین » و « شُهَدَاء » را نیز بر آن می افزاید : (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ) .

در آیه ۷۵ سوره مائده نیز از مریم مادر عیسی به عنوان « صِدِّیقَة »

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

تعبیر می‌کند و می‌گوید: «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ».

با این‌که همه این پیامبران از فرزندان آدم بودند، ولی با توجه به نزدیکی آن‌ها به یکی از پیامبران بزرگ، از آنان به عنوان «ذریه ابراهیم و اسرائیل» یاد شده و به این ترتیب منظور از «ذریه آدم» در این آیه، ادریس است که طبق مشهور، جد نوح پیامبر بود و منظور از «ذریه کسانی که با نوح بر کشتی سوار شدند» ابراهیم است، زیرا ابراهیم از فرزندان سام (فرزند نوح) بوده. و منظور از «ذریه ابراهیم» اسحاق و اسماعیل و یعقوب است و منظور از «ذریه اسرائیل»، موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی می‌باشد که در آیات گذشته به حالات آن‌ها و بسیاری از صفات برجسته‌شان اشاره شده است.

سپس این بحث را با یاد پیروان راستین این پیامبران بزرگ تکمیل کرده، می‌گوید: (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا...).

﴿٥٩﴾ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا

اما بعد از آن‌ها فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از

شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید .
 « خَلَفَ » به معنی فرزندان ناصالح و به اصطلاح « ناخلف » است ، در حالی که « خَلَفَ » به معنی جانشین شدن و همچنین فرزند صالح است .

منظور از « اِضَاعَةُ صَلَاةٍ » در این جا انجام دادن اعمالی است که نماز را در جامعه ضایع کند . چرا از میان تمام عبادات ، روی نماز در این جا انگشت گذارده شده ؟ شاید دلیل آن این باشد که « نماز » چنان که می دانیم سدی است در میان انسان و گناهان، هنگامی که این سد شکسته شد ، غوطه ور شدن در شهوات ، نتیجه قطعی آن است و به تعبیر دیگر ، همان گونه که پیامبران ، ارتقاء مقام خود را از یاد خدا شروع کردند و به هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده می شد ، به خاک می افتادند و گریه می کردند ، این پیروان ناخلف سقوط و انحرافشان از فراموش کردن یاد خدا شروع شد .

﴿ ٦٠ ﴾ اِلَٰمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَاُولَٰئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُوْنَ شَيْئًا
 مگر آن ها که توبه کنند ، ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند ، چنین کسانی داخل

بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد .

﴿ ۶۱ ﴾ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا

باغ‌هایی است جاودانی که خداوند رحمان ، بندگانش را به آن وعده داده است ،

هر چند آن را ندیده‌اند ، وعده خدا حتماً تحقق یافتنی است .

توصیفی از بهشت

« عَدْن » در لغت به معنی اقامت است و در این جا این مفهوم را می‌رساند که ساکنان آن همیشه در آن « مقیم » خواهند بود . توصیف به « عَدْن » که به معنی همیشگی و جاودانی است ، دلیل بر این است که بهشت همچون باغ‌ها و نعمت‌های این جهان نیست که زایل شدنی باشد ، زیرا چیزی که انسان را در رابطه با نعمت‌های بزرگ این جهان نگران می‌سازد ، این است که همه آن‌ها سرانجام زوال پذیرند ، اما این نگرانی در مورد نعمت‌های بهشتی وجود ندارد .

﴿ ۶۲ ﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

آن‌ها هرگز در آن جا گفتار لغو و بی‌هوده‌ای نمی‌شنوند و جز سلام در آن جا سخنی نیست

و هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است .
 « سَلَامٌ » به معنی وسیع کلمه دلالت بر سلامت روح و فکر و زبان و رفتار و کردار بهشتیان دارد .

به دنبال این نعمت به نعمت دیگری اشاره می‌کند ، می‌گوید : (وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا) .

این جمله دو سؤال را برمی‌انگیزد :

نخست این‌که : مگر در بهشت صبح و شامی وجود دارد ؟

پاسخ این سؤال در روایات اسلامی چنین آمده است: گرچه در بهشت همواره نور و روشنائی است ، اما بهشتیان از کم و زیاد شدن نور و نوسان آن شب و روز را تشخیص می‌دهند .
 سؤال دیگر این‌که : از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که بهشتیان هر چه بخواهند از مواهب و روزی‌ها در اختیارشان همیشه و در هر ساعت وجود دارد ، این چه رزقی است که فقط صبح و شام به سراغ آنها می‌آید ؟

پاسخ این سؤال را از حدیث لطیفی که از پیامبر نقل شده می‌توان دریافت ، آن‌جا که می‌فرماید : « وَ تُعْطِيهِمْ طَرَفُ الْهُدَايَا مِنَ اللَّهِ لِمُؤَاقِفَتِ الصَّلَاةِ الَّتِي كَانُوا يُصَلُّونَ فِيهَا مِنَ الدُّنْيَا : هدایای جالب و نخبه از سوی خداوند بزرگ در اوقاتی که در این دنیا نماز می‌خواندند ، به آن‌ها در بهشت می‌رسد » . (۱)

از این حدیث استفاده می‌شود که این هدایای ممتاز به گونه‌ای هستند که به هیچ‌وجه نمی‌توان ماهیت آن‌را حتی با حدس و تخمین بیان کرد ، نعمت‌هایی است بسیار پرارزش که علاوه بر نعمت‌های معمول بهشتی، صبح و شام به آن‌ها اهداء می‌گردد .

﴿ ٦٣ ﴾ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا

این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزکار می‌دهیم .

و به این ترتیب کلید در بهشت با تمام آن نعمت‌ها که گذشت چیزی جز « تقوا » نیست .

۱- « تفسیر روح المعانی » ، جلد ۱۶ ، صفحه ۱۰۳ .

باز در این جا به کلمه «ارث» برخورد می کنیم که معمولاً به اموالی گفته می شود که از کسی به دیگری بعد از مرگش انتقال می یابد ، در حالی که بهشت مال کسی نبوده و انتقالی ظاهراً در کار نیست .

پاسخ این سؤال را از دو راه می توان گفت :

❧ ۱- «ارث» از نظر لغت به معنی تملیک آمده است و منحصر به انتقال مالی از میت به «بازماندگانش» نمی باشد .

❧ ۲- در حدیثی از پیامبر اکرم می خوانیم : «هر کس بدون استثناء منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد ، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را»^(۱).

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۲ صفحه ۳۱ و جلد ۶ «تفسیر نمونه» صفحه ۱۷۷ .

﴿ ۶۴ ﴾ وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا

ماجن: به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم، آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و مابین این دو می باشد، همه از آن او است و پروردگارت هرگز فراموش کار نبوده (و نیست).

شأن نزول

جمعی از مفسران در شأن نزول آیات فوق چنین آورده اند که چند روزی، وحی قطع شد و جبرئیل پیک وحی الهی به سراغ پیامبر نیامد، هنگامی که این مدت سپری گشت و جبرئیل بر پیامبر نازل شد، به او فرمود: «چرا دیر کردی؟ من بسیار مشتاق تو بودم، جبرئیل گفت: من به تو مشتاق ترم، ولی من بنده ای مأمورم، هنگامی که مأمور شوم می آیم و هنگامی که دستور نداشته باشم خودداری می کنم». (۱)

۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۴۱۶۸ و «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث (با کمی تفاوت).

و این را نیز بدان که « پروردگارت فراموش کار نبوده و نیست » .

﴿ ۶۵ ﴾ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا

همان پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان این دو قرار دارد ، او را پرستش کن و در راه عبادتش شکیبا باش ، آیا مثل و مانندی برای او پیدا می‌کنی ؟

عبادت توأم با توحید و اخلاص و از آن‌جا که در این راه (راه بندگی و اطاعت و عبادت خالصانه خدا) مشکلات و سختی‌ها فراوان است ، اضافه می‌کند: « و در راه عبادت او صابر و شکیبا باش » .

کلمه « سَمِيًّا » گرچه به معنی « هم‌نام » است ، ولی روشن است که منظور در این جا تنها نام نیست ، بلکه محتوای نام است ، یعنی آیا کسی غیر از خدا ، خالق ، رازق ، مُخِی ، مُمیت ، عالم و قادر بر همه چیز پیدا خواهی کرد ؟

﴿ ۶۶ ﴾ وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا

انسان می‌گوید: آیا پس از مردن در آینده زنده (از قبر) بیرون خواهم آمد .

این استفهام یک استفهام انکاری است ، یعنی چنین چیزی امکان ندارد ، اما تعبیر به «انسان» (مخصوصاً با الف و لام جنس) شاید از این رو است که این سؤال در طبع هر انسانی در ابتدا کم و بیش نهفته است که با شنیدن مسأله «زندگی بعد از مرگ» فوراً علامت استفهامی در ذهن او ترسیم می شود .

﴿٦٧﴾ أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا

آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما او را پیش از این آفریدیم ، در حالی که چیزی نبود .
تعبیر به «الإنسان» در این جا نیز ممکن است اشاره به این نکته باشد که انسان با آن استعداد و هوش خداداد ، نباید در برابر چنین سؤالی خاموش بنشیند ، باید خودش با یادآوری خلقت نخستین به آن پاسخ گوید وگرنه حقیقت «انسانیت» خود را به کار نگرفته است .
این آیات مانند بسیاری از آیات مربوط به معاد ، تکیه روی معاد جسمانی دارد ، والا اگر بنا بود تنها روح باقی بماند و بازگشت جسم به زندگی مطرح نباشد ، نه آن سؤال جا داشت و نه این پاسخ .

﴿۶۸﴾ فَوَرَّبُّكَ لَخَشُرَتَّهُمْ وَالشَّيَاطِينِ ثُمَّ لَخَضِرَتْهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا
 سوگند به پروردگارت که همه آنها را همراه با شیاطین محشور می‌کنیم ، بعد همه را
 گرداگرد جهنم در حالی که به زانو درآمده‌اند ، حاضر می‌سازیم .

توصیفی از دوزخیان

تعبیر «جِثِيًّا» (باتوجه به این که «جِثِيٌّ» جمع «جِثِيٍّ» به معنی کسی است بر سر زانو نشسته)
 شاید اشاره به ضعف و ناتوانی و ذلت و زبونی آنها باشد، گویی قدرت ندارند بر سر پا بایستند.
 ﴿۶۹﴾ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا
 سپس از هر گروه و جمعیتی کسانی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکش‌تر بوده‌اند،
 جدا می‌کنیم .

«شِيعَةٍ» در اصل لغت به معنی گروهی است که با هم برای انجام کاری تعاون می‌کنند و
 انتخاب این تعبیر در آیه فوق ممکن است اشاره به این باشد که ، این گروه گمراهان بی‌ایمان
 در طریق طغیان و سرکشی با یکدیگر همکاری داشتند و ما نخست به حساب آن

گروهی می‌رسیم که از همه سرکش‌تر بودند .

همان کسانی که حتی مواهب‌خدای «رَحْمَان» را به دست فراموشی سپردند و در برابر ولی نعمت خود به گستاخی و طغیان و باغی‌گری برخاستند، آری این‌ها از همه به آتش دوزخ سزاوارترند.

﴿۷۰﴾ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا

بعد از آن‌ها به‌خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند، آگاهیم (و آن‌ها

را بیش از دیگران مجازات خواهیم کرد) .

« صِلِيًّا » مصدر است که هم به معنی روشن کردن آتش و هم چیزی را که با آتش

می‌سوزانند، آمده است .

دقیقاً آن‌ها را انتخاب می‌کنیم و در این انتخاب هیچ‌گونه اشتباهی رخ نخواهد داد .

﴿۷۱﴾ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا

و همه شما (بدون استثناء) وارد جهنم می‌شوید ، این امری است حتمی و فرمانی است

قطعی از پروردگارتان .

﴿ ۷۲ ﴾ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا

سپس آن‌ها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می‌بخشیم و ظالمان را در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو در آمده‌اند، در آن رها می‌کنیم.

همه وارد جهنم می‌شوید

«ورود» در این جا به معنی دخول است و به این ترتیب همهٔ انسان‌ها بدون استثناء، نیک و بد، وارد جهنم می‌شوند، منتها دوزخ بر نیکان سرد و سالم خواهد بود، همان‌گونه که آتش نمرود بر ابراهیم (یا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ) چراکه آتش با آن‌ها سنخیت ندارد، گویی از آنان دور می‌شود و فرار می‌کند و هر جا آن‌ها قرار می‌گیرند، خاموش می‌گردد، ولی دوزخیان که تناسب با آتش دوزخ دارند همچون مادهٔ قابل اشتعالی که به آتش برسد، فوراً شعله‌ور می‌شوند.

قطع نظر از این‌که فلسفهٔ این کار چیست که بعداً به خواست خدا شرح خواهیم داد، بدون شک ظاهر آیهٔ فوق با این تفسیر هماهنگ است، زیرا معنی اصلی ورود،

دخول است و غیر آن نیاز به قرینه دارد .
 از « جابر بن عبدالله انصاری » چنین نقل شده که شخصی از او درباره این آیه پرسید ،
 جابر با هردو انگشت به دو گوشش اشاره کرد و گفت: مطلبی با این دو گوش خود از پیامبر
 شنیدم که اگر دروغ بگویم هر دو کر باد ، می فرمود : « ورود در این جا به معنی دخول است ، هیچ
 نیکوکار و بدکاری نیست ، مگر این که داخل جهنم می شود ، آتش در برابر مؤمنان سرد و سالم خواهد بود ،
 همان گونه که بر ابراهیم بود ، تا آن جا که " آتش " یا " جهنم " (تردید از جابر است) از شدت سردی فریاد
 می کشد ، سپس خداوند پرهیزکاران را رهایی می بخشد و ظالمان را در آن ذلیلانه رها می کند . » (۱)
 در حدیث دیگری از پیامبر می خوانیم : « آتش به فرد با ایمان در روز قیامت می گوید :
 زودتر از من بگذر که نورت ، شعله مرا خاموش کرد . » (۲)
 تعبیر پرمعنایی که درباره پل صراط در روایات آمده که آن بر روی جهنم کشیده شده ،

از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است ، نیز شاهد و گواه دیگری بر این تفسیر است .^(۱) تنها سؤالی که در این جا باقی می‌ماند این است که فلسفه این کار از نظر حکمت پروردگار چیست ؟ به علاوه آیا مؤمنان از این کار آزار و عذابی نمی‌بینند؟ پاسخ این سؤال که از هر دو جنبه در روایات اسلامی وارد شده است ، با کمی دقت روشن می‌شود :

در حقیقت مشاهده دوزخ و عذاب‌های آن ، مقدمه‌ای خواهد بود که مؤمنان از نعمت‌های خداداد بهشت حداکثر لذت را ببرند ، چراکه «قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید» (وَ بِالْأَضْدَادِ تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ) در این جا مؤمنان گرفتار مصیبت نمی‌شوند ، بلکه تنها صحنه مصیبت را مشاهده می‌کنند و همان گونه که در روایات فوق خواندیم آتش بر آن‌ها سرد سالم می‌شود و نور آن‌ها شعله آتش را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

۱- «نور الثقلین» جلد ۵ ، صفحه ۵۷۲ ذیل آیه إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمُرْصَادِ (۱۴/فجر).

به علاوه آن‌ها چنان سریع و قاطع از آتش می‌گذرند که کمترین اثری در آن‌ها نمی‌تواند داشته باشد، همان‌گونه که در حدیثی از پیامبر نقل شده است که فرمود: «يَرِدُ النَّاسُ النَّارَ ثُمَّ يَصْدُرُونَ بِأَعْمَالِهِمْ فَأُولَٰئِهِمْ كَلَمَعُ الْبُرْقِ، ثُمَّ كَمَرُ الرِّيحِ، ثُمَّ كَحُضْرِ الْفَرَسِ، ثُمَّ كَالرَّاكِبِ، ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ، ثُمَّ كَمَشْيِهِ: مردم همگی وارد آتش (دوزخ) می‌شوند، سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می‌آیند بعضی همچون برق، سپس کمتر از آن همچون گذشتن تندباد، بعضی همچون دویدن شدید اسب، بعضی همچون سوار معمولی، بعضی همچون پیاده‌ای که تند می‌رود و بعضی همچون کسی که معمولی راه می‌رود» (۱).

﴿٧٣﴾ وَ إِذْ أَنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا

و هنگامی که آیات روشن ما بر آن‌ها خوانده می‌شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: کدام یک

از دو گروه (ما و شما) جایگاهش بهتر و جلسات انس و مشورتش زیباتر و بخشش او بیشتر است؟

«نَدِی» در اصل از «نَدِی» به معنی رطوبت گرفته شده است و سپس به معنی افراد فصیح و سخن‌گو آمده، چراکه یکی از شرایط قدرت بر تکلم، داشتن آب دهان به قدر کافی است و از آن پس «نَدَا» به معنی مجالست و سخن گفتن و حتی مجلسی را که جمعی در آن برای انس جمع می‌شوند یا به مشورت می‌نشینند، «نَدَی» گفته می‌شود و «دَارُ النَّدْوَةِ» که محلی بود در مکه و سران در آن‌جا جمع می‌شدند و مشورت می‌کردند، از همین معنی گرفته شده است.

ضمناً از سخاوت و بذل و بخشش گاه به «نَدِی» تعبیر می‌کنند^(۱) و آیه فوق ممکن است اشاره به همه این‌ها باشد، یعنی مجلس انس ما از شما زیباتر و پول و ثروت و زرق و

۱- «مفردات راغب»، ماده «نَدِی».

برق و لباسمان جالب‌تر و سخنان و اشعار فصیح و بلیغمان بهتر و رساتر است .

﴿۷۴﴾ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَ رِئَاءً

اقوام بسیاری را پیش از آن‌ها نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از این‌ها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسته‌تر .

« قَرْنٍ » معمولاً به معنی یک زمان طولانی است ، ولی چون از ماده « اقتران » به معنی نزدیکی گرفته شده است ، به قوم و جمعیتی که در یک زمان جمعند نیز گفته می‌شود .
« أَثَاثٌ » به معنی متاع و زینت دنیا است و « رِئَاءً » به معنی هیئت و منظر است .
آیا پول و ثروت آن‌ها و مجالس پر زرق و برق و لباس‌های فاخر و چهره‌های زیبایشان توانست جلو عذاب الهی را بگیرد ؟ اگر این‌ها دلیل بر شخصیت و مقامشان در پیشگاه خدا بود ، چرا به چنان سرنوشت شومی گرفتار شدند .

﴿۷۵﴾ قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا زَاوَا مَا يُوعَدُونَ إِنَّمَا

الْعَذَابِ وَإِنَّمَا السَّاعَةُ فَيَسْئَلُ الْمُؤْمِنُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَوْضَعُ جُنْدًا

بگو کسی که در گمراهی است خداوند به او مهلت می‌دهد تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب این دنیا یا عذاب آخرت. آنروز است که خواهند دانست چه کسی مکانش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوان‌تر است؟

«السَّاعَةُ» در این جا به معنی عذاب الهی در قیامت است .

در حقیقت این گونه افراد منحرف که دیگر قابل هدایت نیستند برای این که دردناک‌ترین مجازات الهی را ببینند ، گاهی خداوند آن‌ها را در نعمت‌ها غوطه‌ور می‌سازد که هم مایه غرور و غفلتشان می‌شود و هم عذاب الهی . این همان چیزی است که در بعضی از آیات قرآن به عنوان مجازات «استدراج» ذکر شده است .^(۱)

جمله «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» گرچه به صورت امر است ، ولی در معنی خبر می‌باشد و

۱- به جلد ۷ «تفسیر نمونه» صفحه ۳۲ (ذیل ۱۸۲ و ۱۸۳ / اعراف) مراجعه فرمایید .

مفهوم آن این است که خداوند به آنها مهلت و ادامه نعمت می دهد .
 کلمه « عَذَاب » در آیه فوق به قرینه این که در مقابل « السَّاعَةِ » قرار گرفته اشاره به مجازات های الهی در عالم دنیا است ، مجازات هایی همچون طوفان نوح و زلزله و سنگ های آسمانی که بر قوم لوط نازل شد ، یا مجازات هایی که به وسیله مؤمنان و رزمندگان جبهه حق ، بر سر آنان فرود می آید ، چنان که (در سورة توبه آیه ۱۴) می خوانیم :
 « قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ : با آنان بیکار کنید که خداوند آنها را بادت شما مجازات می کند » .

﴿ ۷۶ ﴾ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا

اما کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان می افزاید ، آثار و اعمال صالحی که (از انسان) باقی می ماند ، در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است .
 « مَرَدًّا » به معنی « رد و بازگشت » است .

بدیهی است هدایت درجاتی دارد ، هنگامی که درجات نخستین آن به وسیله انسان پیموده شود ، خداوند دست او را می گیرد و به درجات عالی تر می برد و همچون درخت باروری که هر روز مرحله تازه ای از رشد و تکامل را می پیماید ، این هدایت یافتگان نیز در پرتو ایمان و اعمال صالحشان هر روز به مراحل بالاتری گام می نهند .

﴿ ۷۷ ﴾ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا

آیا دیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد و گفت : اموال و فرزندان فراوانی نصیبم خواهد شد .

یک تفکر خرافی و انحرافی

بعضی از مردم معتقدند که ایمان و پاکی و تقوا با آن ها سازگار نیست و سبب می شود که دنیا به آن ها پشت کند ، در حالی که با بیرون رفتن از محیط ایمان و تقوا ، دنیا به آن ها رو خواهد کرد و مال و ثروت آن ها زیاد می شود . این طرز فکر خواه بر اثر ساده لوحی و پیروی خرافات باشد و خواه پوششی برای فرار

از زیر بار مسئولیت‌ها و تعهدهای الهی، هر چه باشد یک طرز فکر خطرناک است. گاه دیده‌ایم این موهوم پرستان، مال و ثروت بعضی افراد بی‌ایمان و فقر و محرومیت گروهی از مؤمنان را مستمسکی برای اثبات این خرافه قرار می‌دهند، در حالی که می‌دانیم نه اموالی که از طریق ظلم و کفر و ترک مبانی تقوا به انسان می‌رسد، مایه افتخار است و نه هرگز ایمان و پرهیزکاری سدی بر سر راه فعالیت‌های مشروع و مباح می‌باشد. به هر حال در عصر و زمان پیامبر همچون عصر ما، افراد نادانی بودند که چنین پنداری داشتند و یا لاقلاً تظاهر به آن می‌کردند.

﴿ ۷۸ ﴾ أَطَّلَعَ الْغَيْبِ أَمْ اِتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا

آیا او از اسرار غیب مطلع گشته، یا نزد خدا عهد و پیمانی گرفته است؟ سپس قرآن به آن‌ها پاسخ می‌گوید: کسی می‌تواند چنین پیش‌گویی کند و رابطه‌ای میان کفر و دارا شدن مال و فرزندان قائل شود که آگاه بر غیب باشد، زیرا هیچ رابطه‌ای میان این دو ما نمی‌بینیم و یا عهد و پیمانی از خدا گرفته باشد، چنین سخنی نیز بی‌معنی است.

﴿ ۷۹ ﴾ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا

هرگز چنین نیست ما به زودی آنچه را او می گوید ، می نویسیم و عذاب را بر او مستمر خواهیم داشت .

آری این سخنان بی پایه که ممکن است مایه انحراف بعضی از ساده لوحان گردد ، همه در پرونده اعمال آنها ثبت خواهد شد .

سپس می گوید : وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا . این جمله ممکن است اشاره به عذاب مستمر و جاویدان آخرت بوده باشد و نیز ممکن است اشاره به عذاب هایی باشد که بر اثر کفر و بی ایمانی در این دنیا دامن گیر آنها می شود ، این احتمال نیز قابل ملاحظه است که این مال و فرزندان که مایه غرور و گمراهی است ، خود عذابی است مستمر برای آنها .

﴿ ۸۰ ﴾ وَ نَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا

آنچه را او می گوید (از اموال و فرزندان) از او به ارث می بریم و تک و تنها نزد ما خواهد آمد . آری سرانجام همه این امکانات مادی را می گذارد و می رود و با دست تهی در آن دادگاه

عدل پروردگار حاضر می شود ، در حالی که نامه اعمالش از گناهان سیاه و از حسنات خالی است ، آنجا است که نتیجه این گفته های بی اساس خود را در دنیا می بیند .

﴿ ۸۱ ﴾ **وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا**

آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کردند تا مایه عزتشان باشد (چه پندار خامی؟).

﴿ ۸۲ ﴾ **كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا**

هرگز چنین نیست ، به زودی معبودها منکر عبادت آنها خواهند شد ، بلکه بر ضدشان قیام می کنند .

این جمله اشاره به همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سورة فاطر می خوانیم : « کسانی را که

غیر از خدا می خوانند مالک هیچ چیز نیستند ، اگر آنها را بخوانید سخنان شمارا نمی شنوند ... و روز رستاخیز منکر شرک شما می شوند » .

و نیز در آیه ۶ سورة احقاف می خوانیم : « **وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءُ** : هنگامی که

مردم محشور شوند ، این معبودها دشمنان آنها خواهند بود » .

جالب این که در ذیل حدیث جمله کوتاه و پرمحتوایی درباره حقیقت عبادت ، می خوانیم : « لَيْسَ الْعِبَادَةُ هِيَ السُّجُودُ وَ لَا الرُّكُوعُ وَ إِنَّمَا هِيَ طَاعَةُ الرَّجَالِ ، مَنْ أَطَاعَ مَخْلُوقاً فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ فَقَدْ عَبَدَهُ : عبادت (تنها) سجود و رکوع نیست ، بلکه حقیقت عبادت ، اطاعت این و آن است ، هر کس مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند ، او را پرستش کرده است » (و سرنوشت او همان سرنوشت مشرکان و بت پرستان است) . (۱)

﴿ ۸۳ ﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرُهُمْ أَرْأَ

آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنهارا شدیداً تحریک کنند . « أَرْأَ » چنان که « راغب » در مفردات می گوید : در اصل به معنی جوشش دیگ و زیر و روشن شدن محتوای آن به هنگام شدت غلیان است و در این جا کنایه از آن است که شیاطین آن چنان بر آن ها مسلط می شوند که در هر مسیر و به هر شکلی بخواهند آنان را

به حرکت درمی آورند و زیر و رو می کنند .

بدیهی است که تسلط شیاطین بر انسان ها یک تسلط اجباری و ناآگاه نیست ، بلکه این انسان است که به شیاطین اجازه ورود به درون قلب و جان خود می دهد ، بند بندگی آن ها را بر گردن می نهد و اطاعتشان را پذیرا می شود ، همان گونه که قرآن در آیه ۱۰۰ سورة نحل می گوید : « إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ : تسلط شیطان تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرا گشته و او را بت و معبود خود ساخته اند » .

﴿ ۸۴ ﴾ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا

بنابراین درباره آن ها عجله مکن ، ما آن ها (و اعمالشان) را دقیقاً شماره خواهیم کرد .
در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر « إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا » چنین می خوانیم : از یکی از دوستان خود سؤال فرمود : « به عقیده تو منظور پروردگار از این آیه شمردن چه چیز است ؟ » او در پاسخ عرض کرد : « عدد روزها » ، امام فرمود : « پدران و مادران هم حساب روزهای عمر فرزندان را

دارند « وَ لِكِنَّهُ عَدَدُ الْإِنْفَاسِ : منظور شمارش عدد نفس‌ها است » (۱).

به هر حال دقت در محتوای این آیه انسان را تکان می‌دهد ، چرا که ثابت می‌کند همه چیز ما حتی نفس‌های ما روی حساب و تحت شماره است و باید روزی پاسخ‌گوی همه آن‌ها باشیم .

﴿ ۸۵ ﴾ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا

در آن روز که پرهیزکاران را به سوی خداوند رحمان (و پاداش‌های او) راهنمایی می‌کنیم .
« وَفْد » در اصل به معنی هیئت یا گروهی است که برای حل مشکلاتشان نزد بزرگان می‌روند و مورد احترام و تکریم قرار می‌گیرند ، بنابراین به‌طور ضمنی مفهوم احترام را دربردارد و شاید به همین جهت است که در بعضی از روایات می‌خوانیم : پرهیزکاران بر مرکب‌های راهواری سوار می‌شوند و با احترام فراوان به بهشت می‌روند .

امام صادق علیه السلام می فرماید: « علی علیه السلام در تفسیر این آیه از پیامبر جویا شد فرمود: یا
 عَلِيُّ الْوَفْدُ لَا يَكُونُ إِلَّا رُكْبَانًا أُولَئِكَ رِجَالٌ اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، فَاحْبَبَهُمْ وَ احْتَصَصَهُمْ وَ رَضِيَ
 أَعْمَالَهُمْ فَسَمَّاهُمْ مُتَّقِينَ: ای علی! وفد حتماً به کسانی می گویند که سوار بر مرکبند، آن‌ها افرادی هستند که
 تقوا و پرهیزکاری را پیشه ساختند، خدا آن‌ها را دوست داشت و آنان را مخصوص خود گردانید و از اعمالشان
 خشنود شد و نام متقین بر آن‌ها گذارد ... » (۱)

﴿ ۸۶ ﴾ وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا

و مجرمان را (همچون شتران تشنه کامی که به سوی آبگاه می روند) به جهنم می رانیم .
 کلمه « وِرْد » به معنی گروه انسان‌ها یا حیواناتی است که وارد آبگاه می شوند و از آن جا
 که چنین گروهی حتماً تشنه اند ، مفسران این تعبیر را در این جا به معنی تشنه کامان گرفته اند .
 چه قدر فاصله است میان کسانی که آن‌ها را با عزت و احترام به سوی خداوند رحمان می برند ،

فرشتگان به استقبالشان می‌شتابند و بر آن‌ها سلام و درود می‌فرستند و گروهی که آن‌ها را همچون حیوانات تشنه کام به سوی آتش دوزخ می‌رانند، در حالی که سریزیرند و شرمسار و رسوا و بی‌مقدار؟

﴿ ۸۷ ﴾ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا

آن‌ها هرگز مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد.

معنی «عَهْد» چیست؟

در این که منظور از عهد در آیه فوق که می‌گوید: تنها کسانی مالک شفاعتند که نزد خدا عهدی دارند، چیست؟ مفسران بحث‌های فراوانی کرده‌اند.

بعضی گفته‌اند: «عَهْد» همان ایمان به پروردگار و اقرار به یگانگی او و تصدیق پیامبران خدا است.

بعضی دیگر گفته‌اند: «عَهْد» در این جا به معنی شهادت به وحدانیت حق و بی‌زاری از کسانی است که در برابر خدا پناهگاه و قدرتی قائلند و همچنین امید نداشتن به غیر «الله». امام صادق علیه السلام در پاسخ یکی از دوستانش که از تفسیر آیه فوق سؤال کرد فرمود:

« مَنْ ذَاكَ يُولَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللَّهِ : کسی که به ولایت امیر مؤمنان و امامان اهل بیت بعد از او عقیده داشته باشد ، آن عهد نزد خدا است » . (۱)

در روایت دیگری از پیامبر می خوانیم : « مَنْ ادَّخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُوراً فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ اتَّخَذَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً : کسی که سرور و شادی در دل مؤمنی ایجاد کند ، مرا سرور کرده و هر کس مرا سرور کند ، عهدی نزد خدا دارد » . (۲)

در حدیث دیگری از پیامبر می خوانیم که محافظت بر عهد همان محافظت بر نمازهای پنج گانه است . (۳)

از بررسی روایات فوق که در منابع مختلف اسلامی آمده و همچنین کلمات مفسران بزرگ اسلام ، چنین نتیجه می گیریم که عهد نزد خدا ، همان گونه که از مفهوم لغوی آن

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۶۲ . ۲- « المیزان » ، ذیل آیه مورد بحث .

۳- « المیزان » ، ذیل آیه مورد بحث .

استفاده می‌شود، معنی وسیعی دارد که هرگونه رابطه با پروردگار و معرفت و اطاعت او و همچنین ارتباط و پیوند با مکتب اولیای حق و هرگونه عمل صالح در آن جمع است، هرچند در هر روایتی به بخشی از آن یا مصداق روشنی اشاره شده است.

﴿۸۸﴾ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا

آنها گفتند: خداوند رحمن فرزندی برای خود اختیار کرده.

نه تنها مسیحیان عقیده داشتند حضرت «مسیح» فرزند حقیقی خدا است که یهودیان نیز درباره «عزیر» و بت پرستان درباره «فرشتگان» چنین اعتقادی داشتند و آنها را دختران خدای پنداشتند.^(۱)

﴿۸۹﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا

چه سخن زشت و زننده‌ای آوردید.

۱- در مورد «عزیر» در آیه ۳۰ / توبه و در مورد «فرشتگان» در

۱۹ / زخرف سخن به میان آمده است.

«إِدَّ» در اصل به معنی صدای زشت و ناهنجاری است که بر اثر گردش شدید امواج صوتی در گلوی شتر به گوش می‌رسد، سپس به کارهای بسیار زشت و وحشتناک اطلاق شده است.

هنوز هم مسیح علیه السلام را فرزند خدا می‌پندارند

آنچه در آیات فوق خواندیم با قاطع‌ترین کلمات، فرزند را از خدا نفی می‌کند، این آیاتی است مربوط به چهارده قرن قبل، در حالی که امروز و در دنیای علم و دانش هنوز بسیاری کسانی که مسیح علیه السلام را فرزند خدا می‌پندارند، نه فرزند مجازی که فرزند حقیقی و اگر در پاره‌ای از نوشته‌ها که جنبه تبلیغی دارد و مخصوص محیط‌های اسلامی تنظیم شده، این فرزند را فرزند تشریفاتی و مجازی معرفی می‌کنند، به هیچ وجه با متون اصلی کتب اعتقادی آنها سازگار نیست.

این امر منحصر به فرزند بودن مسیح علیه السلام نیست، در ارتباط با مسئله تثلیث که مسلماً به معنی خدایان سه‌گانه است و جزء اعتقادات حتمی آنها است، چون مسلمانان از شنیدن

چنین سخن شرک‌آمیزی وحشت می‌کنند، لحن خود را در محیط‌های اسلامی تغییر داده و به نوعی از تشبیه و مجاز آن را توجیه می‌کنند (برای توضیح بیشتر به قاموس کتاب مقدس در مورد «مسیح» و «اقانیم سه گانه» مراجعه فرمایید).

﴿٩٠﴾ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا

نزدیک است آسمان‌ها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوه‌ها به شدت فرو ریزد.

﴿٩١﴾ اِنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا

از این رو که برای خداوند رحمن فرزندی ادعا کردند.

از آن‌جا که چنین نسبت ناروایی مخالف اصل توحید است، چراکه خداوند نه شبیه و مانندی دارد و نه نیاز به فرزند و نه عوارض جسم و جسمانیت، گویی تمام عالم هستی که بر پایه توحید بنا شده است، از این نسبت ناروا در وحشت و اضطراب فرو می‌روند.

چگونه آسمان‌ها متلاشی می‌شود؟

این‌که در آیه فوق خواندیم: «تَدْبِكُ اسْمَانَهَا مِنْ نَسَبِ نَارِوَا مِتْلَاشِي شُونْدُ وَ زَمِينَهَا مِنْ هَمْ بَشْكَافَنْدُ وَ كُوهَا فَرْو رِیْزَنْد» یا اشاره به این است که بر اساس تعبیرات قرآن مجید مجموعه عالم هستی دارای یک نوع حیات و درک و شعور است و آیاتی همچون آیه ۷۴ سورة بقره: «وَ اِنَّ مِنْهَا لَمَنْ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ: بَعْضِيْ اِزْ سَنَگْهَا اِزْ تَرَسْ خُدا اِزْ كُوهَا فَرْوَمِي غَلَطَنْدُ» و در آیه ۲۱/حشر: «لَوْ اَنْزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلٰی جَبَلٍ لَّرَاٰیْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ: اِگَر اَيْنِ قُرْآن رَا بِرِ كُوهَا نَازَلِ مِي كَرْدِيم اِزْ تَرَسْ خُدا خَاشَعِ مِي شَدَنْدُ وَ اِزْ هَمْ شَكَافَتْ» شاهد بر آن می‌باشد.

این نسبت ناروا به ساحت قدس پروردگار همه جهان را در وحشت عمیق فرو می‌برد. یا کنایه از زشتی فوق العاده آن است و نظیر این کنایه در زبان عرب و زبان فارسی کم نیست که می‌گوییم: کاری کردی که گویی آسمان و زمین را بر سر من کوبیدند.

﴿ ۹۲ ﴾ وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ اَنْ يَّتَّخِذَ وَلَدًا

و هرگز سزاوار نیست که او فرزندی برگزیند.

انسان فرزند را برای یکی از چند چیز می‌خواهد :
 یا به خاطر این است که عمر او پایان می‌پذیرد، برای بقاء نسل خود نیاز به تولیدمثل دارد.
 یا کمک و یار و یابوری می‌طلبد، چرا که نیرویش محدود است. یا از تنهایی و حشت دارد، مونسی
 برای تنهایی می‌جوید. یا به هنگام پیری و ناتوانی، یار و کمک کاری جوان می‌خواهد.
 اما هیچ‌یک از این مفاهیم درباره خدا معنی ندارد، نه قدرتش محدود است، نه حیات
 او پایان می‌گیرد، نه ضعف و سستی در وجود او راه دارد و نه احساس تنهایی و نه نیاز.
 از این گذشته داشتن فرزند، نشانه جسم بودن و همسر داشتن است و همه این معانی از
 ذات پاک او دور است.

﴿۹۳﴾ إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا

تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند بنده اویند.

﴿۹۴﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا

همه آنها را احصا کرده و دقیقاً شمرده است.

یعنی هرگز تصور نکنید که با وجود این همه بندگان چگونه ممکن است حساب آنها را داشته باشد ، علم او به قدری وسیع و گسترده است که نه تنها شماره آنها را دارد ، بلکه از تمام خصوصیات آنها آگاه است ، نه از حوزه حکومت او می توانند بگریزند و نه چیزی از اعمالشان بر او مکتوم است .

﴿ ۹۵ ﴾ وَ كُلُّهُمْ أَتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْدًا

و همگی روز رستاخیز تک و تنها نزد او حاضر می شوند .

﴿ ۹۶ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند ، خداوند رحمن محبت آنها را در دلها می افکند .

در حدیثی از پیامبر می خوانیم : « هنگامی که خداوند کسی از بندگان را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید : من فلان کسی را دوست دارم او را دوست بدار ، جبرئیل او را دوست خواهد داشت ، سپس در آسمانها ندا می دهد که : ای اهل آسمان ، خداوند فلان کسی را دوست دارد ، او را دوست

دارید و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود. و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید: من از او متنفرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می دارد، سپس در میان اهل آسمان ها ندای دهد که خداوند از او متنفر است، او را دشمن دارید، همه اهل آسمان ها از او متنفر می شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود» (۱).

این حدیث پرمعنی نشان می دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا می گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند و این محبت در قلوب انسان هایی که در زمین هستند، پرتوافکن می شود.

۱- این حدیث در بسیاری از منابع معروف حدیث و همچنین بسیاری از کتب تفسیر آمده است، ولی ما متنی را انتخاب کردیم که در تفسیر «فی ظلال» جلد ۵ صفحه ۴۵۴ از «احمد» و «مسلم» و «بخاری» نقل شده.

محبت علی علیه السلام در دل های مؤمنان

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شأن نزول آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) از پیامبر اکرم نقل شده است که نشان می دهد نخستین بار این آیه در مورد علی علیه السلام نازل گردیده است ، از جمله « علامه زمخشری » در کشاف و « سبط ابن الجوزی » در تذکره و « گنجی شافعی » و « قرطبی » در تفسیر مشهورش و « محب الدین طبری » در ذخائر العقبی و « نیشابوری » در تفسیر معروف خود و « ابن صباغ مالکی » در فصول المهمه و « سیوطی » در دُر المثور و « هیشمی » در در صَوَاعِقُ الْمُحَرِّقَةِ و « آلوسی » در روح المعانی را می توان نام برد ، از جمله :

﴿ ۱ - « ثعلبی » در تفسیر خود از « براء بن عازب » چنین نقل می کند : رسول خدا به علی علیه السلام فرمود : « قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا » . بگو خداوند ، برای من عهدهی نزد خودت قرارده و در دل های مؤمنان مودت مرا بيفكن ، در این هنگام ، آیه " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ... »

نازل گردید (۱) درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل گردیده و معنی آن این است که خدا محبت او را در دل‌های مؤمنان قرار می‌دهد. (۲)

۲- شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده: «اگر باین شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد، هرگز دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا (و نعمت‌هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به‌خاطر آن است که پیامبر به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت.» (۳)

۱ و ۲- طبق نقل «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۸۳ تا ۸۶.

۳- «روح المعانی» جلد ۱۶ صفحه ۱۳۰ و «مجمع البیان» جلد ۶ صفحه ۵۳۳ و همچنین «نهج البلاغه» کلمات قصار کلمه ۴۵.

نزول این آیه در مورد علی علیه السلام به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود.

﴿ ۹۷ ﴾ فَإِنَّمَا يَسْتَرْزَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا

ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی.

«لُدَّ» جمع «الْدَّ» به معنی دشمنی است که خصومت شدید دارد و به کسانی گفته می شود که در دشمنی کردن متعصب، لجوج و بی منطق هستند.

«يَسْتَرْزَاهُ» از ماده «تَيسَّرَ» به معنی تسهیل است، خداوند در این جمله می فرماید: «ما قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی» این تسهیل ممکن است از جهات مختلف بوده باشد:

۱- از این نظر که قرآن، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در گوش ها دل انگیز و تلاوت آن بر زبان ها آسان است.

۲- از نظر این که خداوند آن چنان تسلطی به پیامبرش بر آیات قرآن، داده بود که به آسانی

و در همه جا و برای حل هر مشکل، از آن استفاده می‌کرد و پیوسته بر مؤمنان تلاوت می‌نمود. ۳- از نظر محتوا که در عین عمیق و پر مایه بودن درک آن سهل و ساده و آسان است، اصولاً آن همه حقایق بزرگ و برجسته که در قالب این الفاظ محدود با سهولت درک معانی ریخته شده، خود نشانه‌ای است از آن‌چه در آیه فوق می‌خوانیم که بر اثر یک امداد الهی، صورت گرفته است.

در سوره قمر در آیات متعدد این جمله تکرار شده است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ: ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان کردیم آیا پند گیرنده‌ای هست».

﴿٩٨﴾ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً
چه بسیار اقوام (بی‌ایمان و گنهکاری) را قبل از آن‌ها هلاک کردیم، آیا احدی از آن‌ها را احساس می‌کنی یا کمترین صدایی از آنان می‌شنوی.

«رِکْز» به معنی صدای آهسته است و به چیزهایی که در زیر زمین پنهان می‌کنند «رِکْاز» گفته می‌شود، یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق و حقیقت آن‌چنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته‌ای از آنان به گوش نمی‌رسد. پایان سوره مریم

سورة طه

فضیلت تلاوت سورة « طه »

پیامبر اکرم فرمود: « خداوند سورة طه و یس را قبل از آفرینش آدم به دو هزار سال برای فرشتگان بازگو کرده ، هنگامی که فرشتگان این بخش از قرآن را شنیدند گفتند: "طُوبَى لِّأُمَّةٍ یَنْزِلُ هَذَا عَلَیْهَا وَ طُوبَى لِأَجْوَابٍ تَحْمِلُ هَذَا وَ طُوبَى لِلْأَلْسِنِ تَكَلَّمُ بِهِذَا" : خوشا به حال امتی که این سوره ها بر آنها نازل می گردد، خوشا به دل هایی که این آیات را در خود پذیرا می شود و خوشا به زبان هایی که این آیات بر آنها جاری می گردد». (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: « تلاوت سورة طه را ترک نکنید ، چرا که خدا آن را دوست می دارد و دوست می دارد کسانی را که آن را تلاوت کنند ، هر کس تلاوت آن را ادامه دهد خداوند در روز قیامت نامه اعمالش را به دست راستش می سپارد و بدون حساب به بهشت می رود و

در آخرت آن قدر پاداش به او می‌دهد که راضی شود»^(۱).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده بخشایگر

طه ﴿ ١ ﴾

طه .

« طه » به معنی « یا رَجُل » (ای مرد) است و در پاره‌ای از اشعار عرب نیز به کلمه « طه » برخورد می‌کنیم که مفهومی شبیه « یا رجل » و یا نزدیک به آن دارد که بعضی از این اشعار ممکن است مربوط به آغاز اسلام یا قبل از اسلام باشد.^(۲)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: « طه » از اسامی پیامبر است و معنی آن « یا طَالِبِ الْحَقِّ ، الْهَادِي إِلَيْهِ »: ای کسی که طالب حقی و هدایت کننده به سوی آنی ».

۱- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۶۷. ۲- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

از این حدیث چنین برمی آید که «طه» مرکب از دو حرف رمزی است «طا» اشاره به «طَالِبُ الْحَقِّ» و «ها» اشاره به «هَادِي إِلَيْهِ» می باشد. استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال، فراوان بوده است، مخصوصاً در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

کلمه «طه» مانند «یس» بر اثر گذشت زمان، تدریجاً به صورت «اسم خاص» برای پیامبر اسلام درآمده است، تا آن جا که آل پیامبر را نیز «آل طه» می گویند و از حضرت مهدی علیه السلام در دعای ندبه «يَا بَنَ طَه» تعبیر شده است.

﴿ ٢ ﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکني.

این قدر خود را به زحمت نیفکن

«تَشْقَى» از ماده «شَقَاوَت» بر ضد «سَعَادَت» است، ولی همان گونه که «راغب» در «مفردات» می گوید: گاه می شود که این ماده به معنی رنج و تعب می آید و در آیه فوق، منظور همین است، همان گونه که شأن نزول ها نیز

حکایت از آن می‌کنند .

درست است که عبادت و جستجوی قرب پروردگار از طریق نیایش او ، از بهترین کارها است ، ولی هر کار حسابی دارد ، عبادت هم حساب دارد ، نباید آن قدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود .

﴿ ۳ ﴾ إِلَّا تَذَكِّرَ لِمَنْ يَخْشَى

فقط آن را برای یادآوری کسانی که (از خدا) می‌ترسند نازل ساختیم .

تعبیر به « تَذَكِّرَ » از یک سو « لِمَنْ يَخْشَى » از سوی دیگر ، اشاره به واقعیت انکارناپذیری دارد : تذکره و یادآوری نشان می‌دهد که خمیر مایه همه تعلیمات الهی در درون جان انسان و سرشت او وجود دارد و تعلیمات انبیاء آن را بارور می‌سازد ، آن‌چنان که گویی مطلبی را یادآوری می‌کند .

نمی‌گوییم تمام علوم و دانش‌ها را انسان قبلاً می‌دانسته و از خاطر برده و نقش تعلیم در این جهان نقش یادآوری است (آن‌چنان‌که از افلاطون نقل می‌کنند) بلکه می‌گوییم مایه اصلی آن‌ها در سرشت آدمی نهفته است .

﴿ ۴ ﴾ تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى

این قرآن از سوی کسی نازل شده که خالق زمین و آسمان‌های بلند است .
در حقیقت این توصیف ، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می‌کند، انتهای آن زمین و
ابتدایش آسمان‌ها به معنی وسیع کلمه .
خداوندی که قدرت و تدبیر و حکمتش پهنه آسمان و زمین را فرا گرفته ، پیدا است اگر
کتابی نازل کند چه اندازه پر محتوا و پر بار است .

﴿ ۵ ﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى

او خداوندی است رحمن که بر عرش مسلط است .
« عَرْش » در لغت به چیزی می‌گویند که دارای سقف است و گاهی به خود سقف و یا
تخت‌های بلند پایه مانند تخت‌های سلاطین نیز عرش اطلاق می‌شود .
در داستان « سلیمان » می‌خوانیم: « أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا: کدام یک از شما می‌توانید
تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید » (۳۸ / نمل) .
بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی همانند حاکمان بشر ، بلکه منظور از

«عرش خدا» مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او محسوب می‌شود .
 بنابراین «إِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» ، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت
 به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است .
 اصولاً کلمه «عَرْش» در لغت عرب و «تخت» در فارسی غالباً کنایه از قدرت می‌باشد ،
 مثلاً می‌گوییم : فلان‌کس را از تخت فرو کشیدند ، یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند ،
 یا در عربی می‌گوییم : «ثُلَّ عَرْشُهُ : تختش فرو ریخت» .^(۱)
 ﴿لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرٰى﴾
 از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین و میان این دو و در اعماق زمین وجود دارد .
 «ثَرَى» در اصل به معنی خاک مرطوب است و از آن‌جا که تنها قشر روی زمین بر اثر
 تابش آفتاب و وزش باد می‌خشکد ، ولی طبقه زیرین غالباً مرطوب است ، به این طبقه ،

۱- در جلد ۶ «تفسیر نمونه» صفحه ۲۰۴ نیز در این باره بحث شده است .

« ثَرَى » گفته می شود و به این ترتیب « مَا تَحْتَ الثَّرَى » به معنی اعماق زمین و جوف آن است که همه آن ها مملوک مَالِكُ الْمُلُوكِ و خالق عالم هستی است .

وَإِنْ تَجَهَّرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

اگر سخن آشکارا بگویی (یا مخفی کنی) او پنهان ها و حتی پنهان تر از آن را نیز می داند . در حدیثی از امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام می خوانیم : « سر آن است که در دل پنهان نموده ای و اخفی آن است که به خاطر آمده ، اما فراموش کرده ای » . (۱)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾

او خداوندی است که معبودی جز او نیست و برای او نام های نیک است . تعبیر به « أَسْمَاءٌ حُسْنَى » هم در آیات قرآن و هم در کتب حدیث کراراً آمده است ، این تعبیر در اصل به معنی نام های نیک است ، بدیهی است که همه نام های پروردگار نیک است ،

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

ولی از آنجا که در میان اسماء و صفات خدا بعضی دارای اهمیت بیشتری است ، به عنوان « اَسْمَاءِ حُسْنٰی » نامیده شده است .

در بسیاری از روایات که از پیامبر و ائمه به ما رسیده می خوانیم : خداوند دارای ۱۹۹ اسم است، هرکس او را به این نام ها بخواند دعایش مستجاب می شود و هرکس آن ها را احصا کند ، اهل بهشت است ، این مضمون در منابع معروف حدیث اهل تسنن نیز دیده می شود . به نظر می رسد که منظور از احصاء و شماره کردن این نام ها همان « تَخْلُق » به این صفات است ، نه تنها ذکر الفاظ آن ها ، بدون شک اگر کسی با صفت عالم و قادر یا رحیم و غفور و امثال این ها ، تَخْلُق پیدا کند و اشعه ای از این صفات بزرگ الهی در وجود او بتابد هم بهشتی است و هم دعایش مستجاب (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۲۵ - ۲۸ مراجعه فرمایید) .

﴿ ۹ ﴾ وَ هَلْ أَتٰكَ حَدِیْثُ مُوسٰی

و آیا خبر موسی به تو رسیده است ؟

بدیهی است این استفهام برای کسب خبر نیست که او از همه اسرار آگاه است ، بلکه به تعبیر معروف این « استفهام تقریری » و یا به تعبیر دیگر استفهامی است که مقدمه بیان یک خبر مهم است ، همان گونه که در زبان روزمره نیز هنگام شروع به یک خبر مهم می گوئیم :
آیا این خبر را شنیده ای که ... ؟

﴿ ۱۰ ﴾ اِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ
عَلَى النَّارِ هُدًى

هنگامی که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت : اندکی مکث کنید
که من آتشی دیدم شاید شعله ای از آن را برای شما بیاورم ، یا به وسیله این
آتش راه را پیدا کنم .

آتشی در آن سوی بیابان

با توجه به این که « قَبَس » به معنی مختصری از آتش است که از مجموعه ای جدا
می کنند و با توجه به این که معمولاً مشاهده آتش در بیابان ها نشان می دهد که جمعیتی گرد آن

جمعند و یا این که شعله‌ای را بر بلندی روشن ساخته‌اند که کاروانیان در شب راه را گم نکنند و نیز با توجه به این که «أَمْكُثُوا» از ماده «مَكَثَ» به معنی توقف کوتاه است، از مجموع این تعبیرات چنین استفاده می‌شود که موسی با همسر و فرزند خود در شبی تاریک از بیابان عبور می‌کرده، شبی بود سرد و ظلمانی که راه را در آن گم کرده بود، شعله‌آتشی از دور نظر او را به خود جلب کرد، به محض دیدن این شعله به خانواده‌اش گفت: توقف کوتاهی کنید که من آتشی دیدم، بروم اندکی از آن را برای شما بیاورم و یا راه را به وسیله آتش یا کسانی که آن‌ها هستند پیدا کنم. در تواریخ نیز می‌خوانیم که موسی عليه السلام هنگامی که مدت قراردادش با «شعیب» در «مدین» پایان یافت، همسر و فرزند و همچنین گوسفندان خود را برداشت و از مدین به سوی مصر رهسپار شد، راه را گم کرد، شبی تاریک و ظلمانی بود، گوسفندان او در بیابان متفرق شدند، می‌خواست آتشی بیفزود تا در آن شب سرد، خود و فرزندانش گرم شوند، اما به وسیله آتش‌زنه، آتش روشن نشد، در این اثنا همسر باردارش دچار درد وضع حمل شد. طوفانی از حوادث سخت، او را محاصره کرد، در این هنگام بود که شعله‌ای از دور به

چشمش خورد ، ولی این آتش نبود ، بلکه نور الهی بود ، موسی به گمان این که آتش است برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله‌ای ، به سوی آتش حرکت کرد .^(۱)

﴿ ۱۱ ﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى

هنگامی که نزد آتش آمد ندا داده شد که ای موسی .

﴿ ۱۲ ﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى

من پروردگار توأم ، کفشهایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس « طوی » هستی .
از آیه ۳۰ سورة قصص استفاده می شود که موسی این ندا را از سوی درختی که در آن جا بود شنید . از مجموع این دو تعبیر استفاده می شود که موسی هنگامی که نزدیک شد ، آتش را در درون درخت مشاهده کرد و این خود قرینه روشنی بود که این آتش یک آتش معمولی نیست ، بلکه این نور الهی است که نه تنها درخت را نمی سوزاند ، بلکه

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

با آن هماهنگ و آشنا است ، نور حیات است و زندگی .

موسی با شنیدن این ندای روح پرور : « من پروردگار توأم » هیجان زده شد و لذت غیرقابل توصیفی سر تا پایش را احاطه کرد ، این کیست که با من سخن می گوید ؟ این پروردگار من است ، که با کلمه « رَبُّكَ » مرا مفتخر ساخته ، تا به من نشان دهد که در آغوش رحمتش از آغاز طفولیت تاکنون پرورش یافته ام و آماده رسالت عظیمی شده ام .

او مأمور شد تا کفش خود را از پای درآورد ، چراکه در سرزمین مقدسی به نام « طُوی » گام نهاده ، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه گر است ، پیام خدا را در آن می شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می شود ، باید با نهایت خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهاد ، این است دلیل بیرون آوردن کفش از پا .

﴿ ۱۳ ﴾ وَاَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ

و من تو را (برای مقام رسالت) انتخاب کردم ، اکنون به آنچه بر تو وحی می شود ، گوش فراده .

﴿١٤﴾ اِنِّى اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاَعْبُدْنِىْ وَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِىْ

من الله هستم ، معبودی جز من نیست ، مرا پرستش کن و نماز را برای یاد من بپادار .
این سه دستور با فرمان رسالت که در آیه قبل بود و مسأله معاد که در آیه بعد است یک مجموعه کامل و فشرده از اصول و فروع دین را بازگو می کند که با دستور به استقامت که در آخرین آیات مورد بحث خواهد آمد از هر نظر تکمیل می گردد .

﴿١٥﴾ اِنَّ السَّاعَةَ اَتَتْهُ اَكَادُ اُخْفِيْهَا لَتُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعٰى

رستاخیز به طور قطع خواهد آمد، من می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود جزا ببیند .

تعبیر فوق یک نوع مبالغه است و مفهومش این است که تاریخ شروع رستاخیز آن قدر مخفی و پنهان است که حتی نزدیک است من نیز از خودم پنهان دارم ، در این زمینه روایتی هم وارد شده است و احتمالاً این دسته از مفسران مطلب خود را از آن روایت اقتباس کرده اند .
بعضی از مفسران «اَکَادُ» را به معنی «اُرپدُ» (می خواهم) تفسیر کرده اند و در بعضی از

متون لغت نیز همین معنی صریحاً آمده است. (۱)

علت مخفی نگاه داشتن تاریخ قیامت، طبق آیه فوق آن است که «خداوند می خواهد هر کسی را به تلاش و کوشش هایش پاداش دهد» و به تعبیر دیگر: با مخفی بودن آن یک نوع آزادی عمل برای همگان پیدا می شود و از سوی دیگر چون وقت آن دقیقاً معلوم نیست و در هر زمانی محتمل است، نتیجه اش حالت آماده باش دائمی و یا پذیرش سریع برنامه های تربیتی است، همان گونه که درباره فلسفه اخفاء «شب قدر» گفته اند، منظور این است که مردم شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و پنجم از شب های ماه مبارک رمضان را گرامی دارند و به درگاه خدا بروند.

﴿۱۶﴾ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى

و هرگز نباید افرادی که ایمان به قیامت ندارند و از هوس های خویش پیروی

۱- در «قاموس اللغة» در ماده «كَادَ» می خوانیم: وَتَكُونُ بِمَعْنَى أَرَادَ - أَكَادُ أَخْفِيهَا - أُرِيدُ.

کردند ، تو را از آن بازدارند که هلاک خواهی شد .

در برابر افراد بی ایمان و وسوسه ها و کارشکنی های آنان محکم بایست ، نه از انبوه آنها وحشت کن و نه از توطئه های آنها ترسی به دل راه ده و نه هرگز در حقانیت دعوت و اصالت مکتب از این هیاهوها شک و تردیدی داشته باش .

موسی از کجا دانست صدایی را که می شنود از سوی خدا است

بعضی از مفسران در این جا سؤالی مطرح کرده اند و آن این که موسی چگونه و از کجا دانست این صدایی را که می شنود از سوی خدا است ؟ و از کجا یقین پیدا کرد که پروردگار دارد به او مأموریت می دهد ؟

این سؤال را که در مورد سایر پیامبران نیز قابل طرح است از دو راه می توان پاسخ داد : نخست این که در آن حالت یک نوع مکاشفه باطنی و احساس درونی که انسان را به قطع و یقین کامل می رساند و هرگونه شک و شبهه را زایل می کند به پیامبران دست می دهد . دیگر این که آغاز وحی ممکن است با مسائل خارق عادی توأم باشد که جز به نیروی

پروردگار ممکن نیست ، همان‌گونه که موسی علیه السلام آتش را از میان درخت سبز مشاهده کرد و از آن فهمید که مسأله یک مسأله الهی و اعجاز‌آمیز است .

این موضوع نیز لازم به یادآوری است که شنیدن سخن خدا ، آن هم بدون هیچ واسطه ، مفهومی این نیست که خداوند خنجره و صوتی دارد بلکه او به قدرت کامله اش امواج صوت را در فضا خلق می‌کند و به وسیله این امواج با پیامبرانش سخن می‌گوید و از آن‌جا که آغاز نبوت موسی علیه السلام به این گونه انجام یافت ، لقب « کلیم الله » به او داده شده است .

﴿ ۱۷ ﴾ **وَ مَا تِلْكَ يَمِينُكَ يَا مُوسَى**

و چه چیز در دست راست توست ای موسی ؟

﴿ ۱۸ ﴾ **قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْشَ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى**

گفت : این عصای من است ، بر آن تکیه می‌کنم ، برگ درختان را با آن برای

گوسفندانم فرو می‌ریزم و نیازهای دیگری را نیز با آن برطرف می‌کنم .

« أَهْشَ » از ماده « هَشَّ » به معنی زدن بر برگ درختان و ریختن آن‌است .

«مَآرِب» جمع «مَأْرِبَة» به معنی حاجت و نیاز و مقصد است .
 موسی در تعجب عمیقی فرو رفته بود که در این محضر بزرگ این چه سؤالی است و من
 چه جوابی دارم می گویم ، آن فرمان های قبل چه بود و این استفهام برای چیست ؟
 بدون شک پیامبران برای اثبات ارتباط خود با خدا نیاز به معجزه دارند و گر نه هر کس
 می تواند دعوی پیامبری کند ، بنابراین شناخت پیامبران راستین از دروغین جز از طریق
 معجزه میسر نیست ، این معجزه می تواند در محتوای خود دعوت و کتاب آسمانی پیامبر
 باشد و نیز می تواند مورد دیگری از قبیل معجزات حسی و جسمی باشد ، به علاوه معجزه در
 روح خود پیامبر نیز مؤثر است و به او قوت قلب و قدرت ایمان و استقامت می بخشد .
 به هر حال موسی علیه السلام پس از دریافت فرمان نبوت باید سند آن را هم دریافت دارد ،
 لذا در همان شب پر خاطره ، موسی علیه السلام دو معجزه بزرگ از خدا دریافت داشت .

﴿ ۱۹ ﴾ قَالَ اَلْقَهَا يَا مُوسٰی

گفت : ای موسی آن را بیفکن .

﴿۲۰﴾ فَأَلْقِيهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى

(موسی) آن را افکند ، ناگهان مار عظیمی شد و شروع به حرکت کرد .

« تَسْعَى » از ماده « سَعَى » به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسد .

﴿۲۱﴾ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى

فرمود : آن را بگیر و ترس ما آن را به همان صورت اول بازمی گردانیم .

«سپَرَه» آن چنان که راغب در مفردات می گوید: به معنی حالت باطنی است، اعم از این که

غریزی باشد یا اکتسابی، بعضی نیز آن را در این جا به معنی هیئت و صورت تفسیر کرده اند .

در آیه ۳۱ سوره قصص می خوانیم : « وَلَئِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ :

موسی با مشاهده کردن آن مار عظیم ، ترسید و فرار کرد ، خداوند باز دیگر فرمود : ای موسی بازگرد و ترس » .

گرچه مسأله ترس موسی در این جا برای جمعی از مفسران سؤال انگیز شده است که این

حالت با شجاعتی که در موسی سراغ داریم و عملاً در طول عمر خود به هنگام مبارزه با

فرعونیان به ثبوت رسانید ، به علاوه از شرایط کلی انبیاء است ، چگونه سازگار است ؟

ولی با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود ، زیرا طبیعت هر انسانی است ، هر قدر هم شجاع و نترس باشد که اگر ببیند ناگهان قطعه چوبی تبدیل به مار عظیمی شود و سریعاً به حرکت درآید ، موقتاً مُتَوَحِّش می شود و خود را کنار می کشد ، مگر آن که در برابر او این صحنه بارها تکرار شود ، این عکس العمل طبیعی هیچ گونه ایرادی بر موسی نخواهد بود و با آیه ۳۹ سورة احزاب که می گوید : « الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ : کسانی که ابلاغ رسالت های الهی می کنند و از او می ترسند و از هیچ کس جز او ترسی ندارند » منافاتی ندارد ، این یک وحشت طبیعی زودگذر و موقتی در برابر یک حادثه کاملاً بی سابقه و خارق عادت است .

﴿ ۲۲ ﴾ وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى
و دست خود را در گریبان تو فرو بر ، تا سفید و درخشنده بی عیب بیرون آید و این معجزه دیگری است .

« بَيْضَاء » به معنی سفید است و جمله « مِنْ غَيْرِ سُوءٍ » اشاره به این است که سفیدی

دست تو بر اثر بیماری پیسی و مانند آن نخواهد بود ، به دلیل این که درخشندگی خاصی دارد ، در یک لحظه ظاهر و در لحظه دیگری از بین می رود .

با توجه به آیه ۳۲ سوره قصص که می گوید : « أَشْلُكُ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ » و آیه ۱۲ سوره نمل که می گوید : « وَ ادْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ » به خوبی استفاده می شود که موسی مأمور بوده است دست خود را در گریبانش فرو برد و تا زیر بغل یا پهلوی ادامه دهد (چرا که "جَنَاح" در اصل به معنی بال پرندگان است و در این جا می تواند کنایه از زیر بغل بوده باشد) .

﴿ ۲۳ ﴾ لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى

می خواهیم آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم .

منظور از «آیات کبری» همان دو معجزه مهمی است که در بالا آمده و این که بعضی از مفسران احتمال داده اند، اشاره به معجزات دیگری است که بعد از آن خداوند در اختیار موسی گذاشت بسیار بعید به نظر می رسد .

عصای موسی علیه السلام و ید بیضاء دو معجزه بزرگ

بدون شک آنچه در بالا در زمینه تبدیل عصای موسی علیه السلام به مار عظیم که حتی در آیه ۱۰۷ سورة اعراف از آن تعبیر به « تُغْبِیَانِ » (اژدها) شده است و همچنین درخشندگی خاص دست در یک لحظه کوتاه و سپس بازگشت به حال اول یک امر عادی یا نادر و کمیاب نیست ، بلکه هر دو خارق عادت محسوب می شود که بدون اتکاء بر یک نیروی مافوق بشری ، یعنی قدرت خداوند بزرگ ، امکان پذیر نیست .

آنچه در معجزه مهم است آن است که عقلاً محال نباشد و در این مورد این امر کاملاً صادق است ، چراکه هیچ دلیل عقلی دلالت بر نفی امکان تبدیل عصا به مار عظیم نمی کند . مگر عصا و مار عظیم هر دو در گذشته های دور از خاک گرفته نشده اند ، البته شاید میلیون ها یا صدها میلیون سال طول کشید که از خاک این چنین موجوداتی به وجود آمد . متتهاکار اعجاز در این مورد بوده است که آن مراحل را که می بایست در طول سالیان دراز طی شود ، در یک لحظه و در مدتی بسیار کوتاه انجام داده است ، آیا چنین امری محال به نظر می رسد؟

﴿ ۲۴ ﴾ اِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ

برو به سوی فرعون که او طغیان کرده است .

آری برای اصلاح یک محیط فاسد و ایجاد یک انقلاب همه جانبه باید از سردمداران فساد و ائمه کفر شروع کرد از آن‌ها که در تمام ارکان جامعه نقش دارند ، خودشان و یا افکار و اعوان و انصارشان همه جا حاضرند ، آن‌هایی که تمام سازمان‌های تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته‌اند که اگر آن‌ها اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح ریشه کن گردند ، می‌توان به نجات جامعه امیدوار بود وگرنه هرگونه اصلاحی بشود ، سطحی و موقتی و گذرا است .

دلیل لزوم آغاز کردن از فرعون ، در یک جمله کوتاه « اِنَّهُ طَغَىٰ » (او طغیان کرده است) بیان شده که در این کلمه « طغیان » همه چیز جمع است ، آری طغیان و تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی و به همین جهت به این‌گونه افراد « طاغوت » گفته می‌شود که از همین ماده گرفته شده است .

﴿ ۲۵ ﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي

عرض کرد: پروردگارا سینه مرا گشاده دار.

نخستین سرمایه برای یک رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان، استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است و به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْأَلَةُ الرِّيَاسَةُ سِعَةُ الصَّدْرِ: وسیله رهبری و ریاست سینه گشاده است»^(۱) (در باره شرح صدر و مفهوم آن در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۴۳۶ ذیل آیه ۱۲۵ انعام نیز بحث شده است).

﴿ ۲۶ ﴾ وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي

کار مرا بر من آسان گردان.

و از آن جا که این راه مشکلات فراوانی دارد که جز به لطف خدا گشوده نمی شود، در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد که کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد.

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار حکمت ۱۷۶.

﴿ ۲۷ ﴾ **وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي**

و گره از زبانتم بگشا.

درست است که داشتن سرمایه شرح صدر ، مهم ترین سرمایه است ، ولی کارسازی این سرمایه در صورتی است که قدرت ارائه و اظهار آن به صورت کامل وجود داشته باشد ، به همین دلیل ، موسی عليه السلام بعد از تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع ، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد .

﴿ ۲۸ ﴾ **يَفْقَهُوا قَوْلِي**

تا سخنان مرا بفهمند .

این جمله در حقیقت ، آیه قبل را تفسیر می کند و از آن ، روشن می شود که منظور از گشوده شدن گره زبان ، این نبوده است که زبان موسی عليه السلام به خاطر سوختگی در دوران طفولیت یک نوع گرفتگی داشته (آن گونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند) بلکه منظور گره های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می گردد ، یعنی آن چنان فصیح

و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده‌ای منظور مرا به خوبی درک کند .
 شاهد دیگر این تفسیر ، آیه ۳۴ سورة قصص است : « وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا : برادرم هارون زبانش از من فصیح‌تر است » .

« أَفْصَحُ » از ماده « فَصَحَ » در اصل به معنی خالص بودن چیزی از زواید است و سپس به سخنی که رسا و گویا و خالی از حشو و زاید باشد ، گفته شده است .

به هر حال یک رهبر و پیشوای موفق و پیروز کسی است که علاوه بر سعه فکر و قدرت روح ، دارای بیانی گویا و خالی از هر گونه ابهام و نارسایی باشد .

﴿ ٢٩ ﴾ وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي

و وزیری از خاندانم برای من قرار بده .

« وَزِير » از ماده « وَزَرَ » در اصل به معنی بار سنگین است و از آن‌جا که وزیران ، بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند ، این نام بر آن‌ها گذارده شده است و نیز کلمه وزیر به معاون و یاور اطلاق می‌شود .

اما این که موسی علیه السلام تقاضا می کند که این وزیر از خانواده او باشد ، دلیلش روشن است ، چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت و هم دلسوزی فراوان تر ، چه خوب است که انسان بتواند با کسی همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی آنان را به هم مربوط ساخته است .

﴿ ۳۰ ﴾ هٰرُونَ أَخِي

برادرم هارون را .

هارون طبق نقل بعضی از مفسران ، برادر بزرگ تر موسی علیه السلام بود و سه سال با او فاصله سنی داشت ، قامتی بلند و رسا و زبانی گویا و درک عالی داشت و سه سال قبل از وفات موسی علیه السلام دنیا را ترک گفت .^(۱)

او از پیامبران مرسل بود، چنان که در آیه ۴۵ سوره مؤمنون می خوانیم : « ثُمَّ أَرْسَلْنَا

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ « و نیز دارای نور و روشنایی باطنی و وسیله تشخیص حق از باطل بود ، چنانکه در آیه ۴۸ سورة انبیاء می خوانیم : « وَ لَقَدْ اَنْتَبْنَا مُوسٰی وَ هَارُوْنَ الْفَرَقَانِ وَ ضِیَاءً » .

و بالاخره او پیامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی بخشید « وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِیًّا » (۵۳ / مریم) .

﴿ ۳۱ ﴾ اُنْشُدْ بِهٖ اُزْرٰی

به وسیله او پشتم را محکم کن .

« اُزْرَ » در اصل ، از ماده « اِزَار » به معنی لباس گرفته شده است ، مخصوصاً به لباسی گفته می شود که بند آن را بر کمر گره می زنند ، به همین جهت گاهی این کلمه به کمر ، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است .

﴿ ۳۲ ﴾ وَ اَشْرِكْهُ فِیْ اَمْـرِیْ

و او را در کار من شریک گردان .

برای هر کار برنامه و وسیله متناسب با آن لازم است

درس دیگری که این فراز از زندگی موسی علیه السلام به ما می‌دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسایل عادی، کمک می‌گرفتند، از بیان رسا و مؤثر و از نیروی فکری و جسمی معاونان. بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزه‌ها باشیم، باید برنامه و وسایل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد و آن‌جا که کارها گره می‌خورد باید در انتظار لطف الهی بود.

﴿۳۳﴾ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً

تا تو را بسیار تسبیح گوئیم.

﴿۳۴﴾ وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً

و تو را بسیار یاد کنیم.

﴿۳۵﴾ اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً

چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای.

تو نیازهای ما را به خوبی می‌دانی و به مشکلات این راه از هر کس آگاه‌تری ، ما از تو آن می‌خواهیم که ما را در اطاعت فرمانت قدرت بخشی و به انجام وظایف و تعهدها و مسئولیت‌هایمان موفق و پیروز داری .

﴿۳۶﴾ قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى

فرمود : آنچه را خواسته‌ای به تو داده شد ، ای موسی .

در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز که موسی علیه السلام برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می‌نهاد ، هر چه لازم داشت یک‌جا از او درخواست کرد و او نیز مهمانش را نهایت گرامی داشت و همه خواسته‌های او را در یک جمله کوتاه با ندایی حیاتبخش اجابت کرده ، بی‌آن‌که در آن قید و شرط یا چون و چرایی کند و با تکرار نام موسی علیه السلام که هرگونه ابهامی از دل می‌زداید آن را تکمیل فرموده و چه شوق‌انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد .

پیامبر اسلام همان خواسته‌های موسی علیه السلام را تکرار می‌کند

از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده استفاده می‌شود که پیغمبر گرامی اسلام نیز همین مسائل را که موسی علیه السلام برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود تمنا کرد ، با این تفاوت که به جای نام «هارون» ، نام «علی» علیه السلام را نهاد و چنین عرض کرد : « اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلَكَ اَخِيْ مُوسٰی اَنْ تَشْرَحَ لِيْ صَدْرِيْ وَ اَنْ تَنْسِرَ لِيْ اَمْرِيْ وَ اَنْ تَجِلَّ عَقْدَةً مِنْ لِسَانِيْ ، يَفْقَهُوا قَوْلِيْ ، وَاجْعَلْ لِيْ وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِيْ ، عَلِيًّا اَخِيْ ، اَشْدُدْ بِهِ اَزْرِيْ وَ اَشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِيْ ، كَيْ تُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا وَ تَذْكُرَكَ كَثِيْرًا ، اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا: پروردگارا من از تو همان تقاضا می‌کنم که برادرم موسی تقاضا کرد ، از تو می‌خواهم سینه‌ام را گشاده داری و کارها را بر من آسان کنی ، گره از زبانم بگشایی ، تا سخنانم را درک کنند ، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی ، برادرم علی علیه السلام را ، خداوند ایشتم را با او محکم کن و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گویم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی » .

این حدیث را « سیوطی » در تفسیر « در المثنور » و « مرحوم طبرسی » در « مجمع البیان »

و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی و شیعه با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند .
 مشابه این حدیث ، حدیث مَنزَلَة است که پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود : « أَلَا تَرْضَى
 أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي : آیا راضی نیستی که نسبت به من
 همانند هارون نسبت به موسی ﷺ باشی ، جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود » .
 این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده و به گفته محدث بحرانی (طبق نقل
 نورالثقلین) در کتاب « غایة المرام » از یک صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از
 طرق شیعه نقل شده است ، آن قدر معتبر می‌باشد که جای هیچ‌گونه انکار ندارد .
 اما آنچه ذکر آن را در این جا ضروری می‌دانیم این است که بعضی از
 مفسران (مانند آلوسی در روح المعانی) با قبول اصل روایت در دلالت آن ایراد
 کرده‌اند و گفته‌اند جمله « وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي » (او را شریک در کار من بنما) چیزی را جز
 شرکت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوی حق ، اثبات نمی‌کند .
 ولی پیدا است که مسأله شرکت در ارشاد و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر

و گسترش دعوت حق، وظیفه فرد مسلمانان است و این چیزی نبوده است که پیامبر برای علی علیه السلام بخواهد، این یک توضیح واضح است که هرگز نمی توان دعای پیامبر را به آن تفسیر کرد.

از سوی دیگر می دانیم که منظور، شرکت در امر نبوت هم نبوده است، بنابراین نتیجه می گیریم که مقام خاصی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشاد، آیا این جز مسأله ولایت خاصه چیزی خواهد بود؟ آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصی که شیعه برای آن قائل است) نیست؟ و جمله «وَزِيْرًا» نیز آن را تأیید و تقویت می کند.

﴿۳۷﴾ وَ لَقَدْ مَنَّاْ عَلَیْكَ مَرَّةً اُخْرٰی

و ما بار دیگر نیز تو را مشمول نعمت خود ساختیم.

﴿۳۸﴾ اِذْ اَوْحٰیْنَاْ اِلَیْ اُمِّكَ مَا یُوحٰی

آن زمان که به مادرت آنچه را لازم بود الهام کردیم.

کلمه «مَنْت» در اصل از «مَنْ» به معنی سنگ های بزرگی که با آنها وزن می کنند گرفته

شده است ، به همین جهت بخشیدن هر نعمت سنگین و گرانبهائی را منت می‌گویند و در آیه فوق ، منظور همین معنی است و این مفهوم ، مفهوم زیبا و ارزنده آن است ، ولی اگر کسی کار کوچک خود را با سخن بزرگ کند و به رخ طرف بکشد ، عملی است زشت و مصداق نکوهیده منت است .

تمام خطوطی که منتهی به نجات موسی عليه السلام از چنگال فرعونیان در آن روز می‌شد ، همه را به مادر تعلیم دادیم .

مادر احساس می‌کند که جان نوزادش در خطر است و مخفی نگاه داشتن موقتی او مشکل را حل نخواهد کرد ، در این هنگام خدایی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده است ، به قلب این مادر الهام می‌کند که او را از این بعد به ما بسپار و ببین چگونه او را حفظ خواهیم کرد و به تو باز خواهیم گرداند .

بحثی پیرامون انواع وحی

بی‌شک وحی در قرآن مجید معانی گوناگونی دارد . گاهی به معنی صدای آهسته ، یا

چیزی را آهسته گفتن آمده ، (این معنی اصلی آن در لغت عرب است) .
 گاهی به معنی اشاره رمزی به چیزی می باشد مانند « فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ
 عَشِيًّا : زکریا که زبانش در آن ساعت از کار افتاده بود با اشاره به بنی اسرائیل گفت خدا را صبح و عصر
 تسبیح کنید » (۱۱ / مریم) .

و گاه به معنی الهام غریزی است مانند « أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ : خداوند به زنبور عسل الهام
 غریزی کرد » (۶۸ / نحل) .

گاه به معنی فرمان تکوینی است ، فرمانی که با زبان آفرینش داده می شود مانند : « يَوْمَئِذٍ
 نُخَبِّرُكَ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا : در قیامت زمین خبرهای خود را بازگو می کند، چرا که پروردگارت به
 او وحی کرده است » (۵ / زلزال) .

و گاه به معنی الهام می آید ، الهامی که به قلب افراد باایمان می فرستد ، هر چند پیامبر و
 امام نباشد ، مانند : « إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ : مایه مادر تو ای موسی آنچه باید وحی
 کنیم ، کردیم » (۳۸ / طه) .

اما یکی از مهم ترین موارد استعمال آن در قرآن مجید پیام های الهی است که مخصوص پیامبران است ، مانند « اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلَى نُوْحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ : ما به تو وحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم » (۱۶۳ / نساء) .

بنابر این کلمه وحی ، مفهوم وسیع و جامعی دارد که همه این موارد را شامل می شود و به این ترتیب تعجب نخواهیم کرد اگر در آیات فوق ، کلمه وحی در مورد مادر موسی به کار رفته است .

﴿ ۳۹ ﴾ اَنْ قَذَفْنَاهُ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفْهُ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ الْفَقِيتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي

که او را در صندوقی بیفکن و آن صندوق را به دریا بینداز ، تا دریا آن را به ساحل بیفکند و دشمن من و دشمن او آن را بگیرد و من مجبی از خودم بر تو افکنم ، تا در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی .

کلمه « تابوت » به معنی صندوق چوبی و به عکس آنچه بعضی می پندارند همیشه به

معنی صندوقی که مردگان را در آن می‌نهند نیست ، بلکه مفهوم وسیعی دارد که گاهی به صندوق‌های دیگر نیز گفته می‌شود ، همان‌گونه که در داستان طالوت و جالوت در سوره بقره ذیل آیه ۲۴۸ خواندیم .^(۱)

« یَمَّ » در این جا به معنی رود عظیم نیل است که بر اثر وسعت و آب فراوان گاهی دریا به آن اطلاق می‌شود .

تعبیر به « إِقْذِفِهِ فِي التَّابُوتِ » (آن را در صندوق بیفکن) شاید اشاره به این باشد که بدون هیچ ترس و واهمه دل از او بردار و شجاعانه در صندوقش بگذار و بی اعتنا ، به شط نیلش بیفکن و ترس و وحشتی به خود راه مده .

سپس اضافه می‌کند : « دریا مأمور است که آن را به ساحل بیفکند ، تا سرانجام دشمن من و دشمن او دی را بگیرد » (و در دامان خویش پرورش دهد) (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوْلَهُ) .

۱- به جلد ۲ « تفسیر نمونه » صفحه ۱۷۳ مراجعه فرمایید .

جالب این‌که: کلمه «عَدُوّ» در این‌جا تکرار شده و این در حقیقت تأکیدی است بر دشمنی فرعون هم نسبت به خداوند و هم نسبت به موسی و بنی اسرائیل و اشاره به این‌که کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت، پافشاری داشت، عاقبت خدمت و پرورش موسی را بر عهده گرفت، تا بشر خاکی بدانند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد، بلکه خدا دشمن او را با دست خودش در دامانش پرورش خواهد داد.

و از آن‌جا که موسی عليه السلام باید در این راه پرنشیب و فراز که در پیش دارد، در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتویی از محبت خود را بر او می‌افکند، آن‌چنان‌که هر کس وی را ببیند دل‌باخته او می‌شود، نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود، بلکه راضی نمی‌شود که مویی از سرش کم شود، آن‌چنان‌که قرآن در ادامه این آیات می‌گوید: «مَنْ مَجَّبْتَنِي مِنْ خَدَمِي بِرَأْسِي فَأَكُنْ مِنْهُمْ» (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّْي).

چه سپر عجیبی، کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکم‌تر. می‌گویند: قابله موسی از فرعونیان بود و تصمیم داشت گزارش تولد او را به دستگاه جبار فرعون بدهد، اما

نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد ، گویی برقی از چشم او جستن کرد که اعماق قلب قابله را روشن ساخت و رشته محبت او را در گردنش افکند و هرگونه فکر بدی را از مغز او دور ساخت .

در این زمینه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم : « هنگامی که موسی علیه السلام متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است ، رنگ از صورتش پرید ، قابله پرسید : چرا این گونه رنگت زرد شد ؟ گفت : از این می ترسم که سر پسر را ببرند ، ولی قابله گفت : هرگز چنین ترسی به خود راه مده " وَ كَانَ مُوسَى لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا أَحَبَّهُ : موسی چنان بود که هر کس او را می دید دوستش می داشت " ^(۱) و همین سپر محبت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملاً حفظ کرد .

﴿ ۴۰ ﴾ إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَ قَتَلْتُ نَفْسًا فَجَنَيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فِتْنَاكَ فُتُونَا فَلَبِثْتَ

سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى
 در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت: آیا خانواده ای
 را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای اوست) و به دنبال
 آن مالتو را به مادرت بازگردانیم، تا چشمش به تو روشن شود و غمگین نگردد و تو
 کسی (از فرعونیان) را کشتی، اما مالتو را از اندوه نجات دادیم، پس از آن سالیانی در میان
 مردم مدین توقف نمودی و تو را بارها آزمودیم، سپس در زمان مقدر (برای فرمان رسالت)
 به این جا آمدی ای موسی.

از قرائن موجود در این آیات و آیات مشابه آن در قرآن مجید و آنچه در روایات و
 تواریخ آمده، به خوبی استفاده می شود که مادر موسی علیه السلام سرانجام با وحشت و نگرانی
 صندوقی را که موسی علیه السلام در آن بود به نیل افکند، امواج نیل آن را بر دوش خود حمل
 کرد و مادر که منظره را می دید در تب و تاب فرو رفت، اما خداوند به دل او الهام کرد که
 اندوه و غمی به خود راه مده، ما سرانجام او را سالم به تو باز می گردانیم.

کاخ فرعون بر گوشه‌ای از شط نیل ساخته شده بود و احتمالاً شعبه‌ای از این شط عظیم از درون کاخش می‌گذشت ، امواج آب صندوق نجات موسی (علیه السلام) را با خود به آن شعبه کشانید ، در حالی که فرعون و همسرش در کنار آب به تماشای امواج مشغول بودند ، ناگهان این صندوق مرموز توجه آن‌ها را به خود جلب کرد ، مأمورین را دستور داد تا صندوق را از آب بگیرند، هنگامی که در صندوق گشوده شد با کمال تعجب نوزاد زیبایی را در آن دیدند ، چیزی که شاید حتی احتمال آن را نمی‌دادند .

فرعون متوجه شد که این نوزاد باید از بنی اسرائیل باشد که از ترس مأموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است و دستور کشتن او را صادر کرد ، ولی همسرش که «نازا» بود سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرد و او را مجذوب و فریفته خود ساخت .

دست به دامن فرعون زد و در حالی که از این کودک به نور چشمان (قُرَّةُ عَیْنٍ) تعبیر می‌نمود ، تقاضا کرد از کشتنش صرف‌نظر شود ، حتی بالاتر از آن درخواست کرد به

عنوان فرزند خویش و مایه امید آینده‌شان او را در دامن پرورش دهند و بالاخره با اصرار موفق شد سخن خود را به کرسی بنشاند .

اما از سوی دیگر کودک گرسنه شده و شیر می‌خواهد ، گریه می‌کند و اشک می‌ریزد ، گریه و اشکی که قلب همسر فرعون را به‌لرزه آورده ، چاره‌ای نبود جزاین‌که مأموران هرچه زودتر به جستجوی دایه‌ای بروند، ولی هر دایه‌ای آوردند، نوزاد پستان او را نگرفت ، چراکه خدا مقدر کرده بود تنها به مادرش برگردد ، مأمورین باز به جستجو برخاستند و دربردر به دنبال دایه تازه می‌گشتند .

اکنون بقیه داستان را از آیات فوق می‌خوانیم :

آری ای موسی ما مقدر کرده بودیم که در برابر دیدگان (علم) ما پرورش یابی « در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می‌رفت » و به دستور مادر ، مراقب اوضاع و سرنوشت تو بود (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ) .

او به مأموران فرعون « می‌گفت : آیا زنی را به شما معرفی بکنم که توانایی سرپرستی این نوزاد را

دارد» (فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ) و شاید اضافه کرد این زن شیرپاکی دارد که من مطمئنم نوزاد آن را پذیرا خواهد شد.

مأمورین خوشحال شدند و به امید این که شاید گمشده آن‌ها از این طریق پیدا شود همراه او حرکت کردند، خواهر موسی که خود را به صورت فردی ناشناس و بیگانه، نشان می‌داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد، مادر نیز بی‌آن که خونسردی خود را از دست دهد، در حالی که طوفانی از عشق و امید تمام قلب او را احاطه کرده بود، به دربار فرعون آمد، کودک را به دامن او انداختند، کودک بوی مادر را شنید، بویی آشنا، ناگهان پستان او را همچون جانی شیرین در برگرفت و با عشق و علاقه بسیار، مشغول نوشیدن شیر شد، غریو شادی از حاضران برخاست و آثار خشنودی و شوق در چشمان همسرفرعون نمایان شد. بعضی می‌گویند: فرعون از این ماجرا تعجب کرد، گفت: تو کیستی که این نوزاد شیر تو را پذیرفت، در حالی که دیگران را همه رد کرد؟ مادر گفت: من زنی پاکیزه بوی و پاک شیرم و هیچ کودکی شیر مرا رد نمی‌کند.

به هر حال فرعون کودک را به او سپرد و همسرش تأکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد و دستور داد در فاصله‌های کوتاه کودک را به نظر او برساند .
 این جا است که قرآن می‌گوید : « ما تو را به مادرت باز گردانیدیم تا چشمش به تو روشن شود و غم و اندوهی به خود راه ندهد » (فَرَجَعْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ) .
 و بتواند با آسودگی خاطر و اطمینان از عدم وجود خطری برای او از ناحیه فرعونیان به پرورش فرزند بپردازد .
 سال‌ها گذشت و موسی علیه السلام در میان هاله‌ای از لطف و محبت خداوند و محیطی امن و امان پرورش یافت ، کم کم به صورت نوجوانی درآمد .
 روزی از راهی عبور می‌کرد دو نفر را در برابر خود به جنگ و نزاع مشغول دید که یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان (مصریان و هواخواهان فرعون) بود ، از آن جا که همیشه بنی اسرائیل تحت فشار و آزار قبطیان ستمگر بودند ، موسی علیه السلام به کمک مظلوم که از بنی اسرائیل بود شتافت و برای دفاع از او ، مشتی محکم بر پیکر مرد قبطی وارد آورد ،

اما این دفاع از مظلوم به جای باریکی رسید و همان یک مشت کار قبطی را ساخت .
 موسی علیه السلام از این ماجرا ناراحت شد چراکه مأموران فرعون سرانجام متوجه شدند که
 این قتل به دست چه کسی واقع شده و شدیداً به تعقیب او برخاستند .
 اما موسی علیه السلام طبق توصیه بعضی از دوستانش ، مخفیانه از مصر بیرون آمد و به سوی
 مَدَیْن شتافت و در آن جا محیطی امن و امان در کنار شُعَیْب پیغمبر که شرح آن به
 خواست خدا در تفسیر سوره قصص خواهد آمد ، پیدا کرد .
 این جا است که قرآن می گوید : «تو کسی را کشتی و در اندوه فرو رفتی ، اما ما تو را از آن غم و
 اندوه رهایی بخشیدیم» (وَ قَتَلْتَ نَفْسًا مِّنْ فَتْنَتِكَ الْغَمِّ) و پس از آن «تو را در کوره های حوادث
 یکی از بعد از دیگری آزمودیم» (وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا) .
 «پس از آن سالیانی در میان مردم مدین توقف نمودی» (فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) .
 و بعد از پیمودن این راه طولانی و آمادگی روحی و جسمی و بیرون آمدن از
 کوره حوادث با سرافرازی و پیروزی «سپس در زمانی که برای گرفتن فرمان رسالت مقدر بود

به این جا آمدی «ثُمَّ جِئْتُ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ» .

﴿٤١﴾ وَاصْطَنَعْتُ لَكَ لِنَفْسِي

و من تو را برای خودم پرورش دادم .

«اِصْطِنَاعٌ» از ماده «صَنَعَ» به معنی «اصرار و اقدام مؤکد برای اصلاح چیزی است» (آن گونه که راغب در مفردات گفته است) یعنی تو را از هر نظر اصلاح کردم ، گویی برای خودم می خواهم و این محبت آمیزترین سخنی است که خداوند در حق این پیامبر بزرگ فرمود . برای وظیفه سنگین دریافت وحی ، برای قبول رسالت ، برای هدایت و رهبری بندگانم، تو را پرورش دادم و در کوران های حوادث آزمودم و نیرو و توان بخشیدم و اکنون که این مأموریت بر دوش تو گذارده می شود از هر نظر ساخته شده ای .

قدرت نمایی عجیب خدا

در طول تاریخ بسیار دیده ایم افرادی قلدر و زورمند به مبارزه در برابر قدرت حق برخاسته اند ، ولی جالب این که در هیچ مورد خداوند لشکریان زمین و

آسمان را برای کوبیدن آنها بسیج نمی‌کند ، بلکه آن‌چنان ساده و آسان ، آنها را مغلوب می‌کند که هیچ‌کس تصور آن را هم نمی‌کرد .
 مخصوصاً بسیار می‌شود که خود آنها را دنبال وسایل مرگشان می‌فرستد و مأموریت اعدامشان را به خودشان می‌سپارد .
 در همین داستان فرعون می‌بینیم دشمن اصلی او یعنی موسی علیه السلام را در دامان خود او پرورش می‌دهد و در حوزه حفاظت او وارد می‌سازد .
 و جالب‌تر این‌که طبق نقل تواریخ ، قابله موسی علیه السلام از قبطیان بود ، نجاری که صندوق نجات او را ساخت نیز یک قبطی بود ، گیرندگان صندوق از آب ، مأموران فرعون بودند و گشاینده صندوق ، شخص همسر او بود ، به وسیله دستگاه فرعون از مادر موسی علیه السلام دعوت به عنوان دایه شیر دهنده شد و تعقیب موسی بعد از ماجرای قتل مرد قبطی ، از ناحیه فرعونیان ، سبب هجرت او به مدین و گذراندن یک دوره آموزش و تربیت کامل در مکتب شعیب پیغمبر گشت .

آری هنگامی که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد ، این چنین می کند تا همه گردنکشان بدانند کوچک تر از آن هستند که در برابر اراده و مشیتش عرضه اندام کنند .

﴿ ۴۲ ﴾ اِذْهَبْ اَنْتَ وَ اَخُوكَ بِاٰیَاتِیْ وَ لَا تَنِیَا فِیْ ذِكْرِیْ

تو و برادرت با آیات من به سوی فرعون بروید و دریاد من کوتاهی نکنید .

﴿ ۴۳ ﴾ اِذْهَبَا اِلَیْ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی

به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است .

﴿ ۴۴ ﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا لَّعَلَّهُ یَتَذَكَّرُ اَوْ یَخْشٰی

اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکر شود یا از (خدا) بترسد .

فرق میان « یَتَذَكَّرُ » و « یَخْشٰی » در این جا این است که اگر با سخن نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب را با صراحت و قاطعیت بیان کنید یک احتمال این است که او دلایل منطقی شما را از دل بپذیرد و ایمان آورد ، احتمال دیگر این که لاقلاً از ترس مجازات الهی در دنیا یا آخرت و بر باد رفتن قدرتش ، سر تسلیم فرود آورند و با شما مخالفت نکند .

البته احتمال سومی نیز وجود دارد و آن این که نه متذکر شود و نه از خدا بترسد ، بلکه راه مخالفت و مبارزه را پیش گیرد که با تعبیر « لَعَلَّ » (شاید) به آن اشاره شده است و در این صورت نسبت به او اتمام حجت شده است و در هیچ حال اجرای این برنامه بی فایده نیست.^(۱)

برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان

برای نفوذ در قلوب مردم (هرچند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و توأم با مهر و عواطف انسانی است و توسل به خشونت مربوط به مراحل بعد است که برخوردهای دوستانه اثر نگذارد . هدف آن است مردم جذب شوند ، متذکر شوند و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند (لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) .

۱- درباره معنی « لَعَلَّ » و این که در قرآن به چه معنی آمده ، به طور مشروح در جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۳۵ ذیل آیه ۸۴ سوره نساء بحث شده است .

هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد و بی دلیل، افراد را از خود دفع نکند ، سرگذشت پیامبران و ائمه دین به خوبی نشان می دهد که آن ها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند .

آری ممکن است ، هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد و راه منحصرأً توسل به خشونت باشد ، آن در جای خود صحیح است ، اما نه به عنوان یک اصل کلی و برای آغاز کار ، برنامه نخستین محبت است و ملایمت و این همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می گوید .

جالب این که در بعضی از روایات می خوانیم : حتّی موسی مأمور بود ، فرعون را با بهترین نامش صدا کند ، شاید در دل تاریک او اثر بگذارد .

﴿ ٢٥ ﴾ قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى

(موسی و هارون) گفتند: پروردگارا از این می ترسیم که او بر ما پیشی بگیرد یا طغیان کند.

« یَفْرِطُ » از ماده « فَرَطَ » به معنی پیش افتادن است و به همین جهت به کسی که قبل از

همه وارد آبگاه می شود ، « فَارِطٌ » می گویند ، در سخنان علی علیه السلام که در برابر قبرهای مردگان ، پشت دروازه کوفه فرمود می خوانیم : « أَنْتُمْ لَنَا قَرُطٌ سَابِقٌ : شما پیشگامان این قافله بودید و قبل از ما به دیار آخرت شتافتید » . (۱)

به هر حال موسی علیه السلام و برادرش از دو چیز بیم داشتند ، نخست آنکه فرعون قبل از آنکه سخنانشان را بشنود ، شدت عمل به خرج دهد و یا بعد از شنیدن بلافاصله و بدون مطالعه دست به چنین اقدامی بزند و در هر دو حال مأموریت آنها به خطر بیفتد و ناتمام بماند .

﴿ ٤٦ ﴾ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى

فرمود نترسید ، من با شما هستم (همه چیز را) می شنوم و می بینم .
بنابراین با وجود خداوند توانایی که همه جا با شما است و به همین دلیل ، همه سخن ها را می شنود و همه چیز را می بیند و حامی و پشتیبان شما است ، ترس و وحشت معنایی ندارد .

﴿ ۴۷ ﴾ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ
بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

شما به سراغ او بروید و بگویید : ما فرستاده‌های پروردگار توایم ، بنی اسرائیل را با ما
بفرست و آن‌ها را شکنجه و آزار مکن، ما آیت روشنی از سوی پروردگارت برای تو
آورده‌ایم و سلام و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می‌کند .
سپس دقیقاً چگونگی پیاده کردن دعوتشان را در حضور فرعون در پنج جمله کوتاه و
قاطع و پرمحتوا برای آن‌ها بیان می‌فرماید، نخست می‌گوید: « فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ » .
جالب این‌که به جای پروردگار ما می‌گوید : پروردگار تو ، تا عواطف فرعون را متوجه
این نکته سازند که او پروردگاری دارد و این‌ها نمایندگان پروردگار اویند ، ضمناً به طور
کنایه به او فهمانده باشند که ادعای ربوبیت از هیچ کس صحیح نیست و مخصوص خدا است .
دیگر این‌که : « فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ » .
درست است که دعوت موسی تنها برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نبوده ،

بلکه به گواهی سایر آیات قرآن به منظور نجات خود فرعون و فرعونیان از چنگال شرک و بت پرستی نیز بوده است ، ولی اهمیت این موضوع و ارتباط منطقی او با موسی سبب شده است که او مخصوصاً انگشت روی این مسأله بگذارد ، چراکه استثمار و به بردگی کشیدن بنی اسرائیل با آن همه شکنجه و آزار مطلبی نبوده است که قابل توجیه باشد . سپس اشاره به دلیل و مدرک خود کرده می گوید : به او بگوئید « قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ » . ما بیهوده سخن نمی گوئیم و بی دلیل حرفی نمی زنیم ، بنابراین به حکم عقل لازم است لااقل در سخنان ما بیندیشی و اگر درست بود پذیری .

سپس به عنوان تشویق مؤمنان اضافه می کنند : « درود بر آن ها که از هدایت پیروی می کنند » (وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی) .

این جمله ممکن است به معنی دیگری نیز اشاره باشد و آن این که سلامت در این جهان و جهان دیگر از ناراحتی ها و رنج ها و عذاب های دردناک الهی و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از آن کسانی است که از هدایت الهی پیروی کنند و این در حقیقت نتیجه نهایی دعوت موسی است .

﴿٤٨﴾ اِنَّا قَدْ اُوْحِيَ اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلٰی

(به او بگوئید) به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی) را تکذیب کند و سرپیچی نماید.

این بیان نتیجه برخورد نامناسب به یک واقعیت است و تهدید خاص و برخورد خصوصی و شدت عمل در آن وجود ندارد و به تعبیر دیگر این واقعیتی است که باید بی پرده به فرعون گفته می شد.

﴿٤٩﴾ قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمَا يَا مُوسٰی

(فرعون) گفت پروردگار شما کیست، ای موسی؟

پروردگار شما کیست؟

موسی بعد از گرفتن فرمان رسالت و یک دستور العمل کامل و جامع و همه جانبه درباره چگونگی برخورد با فرعون از آن سرزمین مقدس حرکت می کند و با برادرش هارون (به گفته مورخان) در نزدیکی مصر همراه می شود و هر دو به سراغ فرعون

می آیند و با مشکلات زیادی می توانند به درون کاخ افسانه ای فرعون که افراد کمی به آن راه داشتند ، راه پیدا کنند .

هنگامی که موسی در برابر فرعون قرار گرفت ، جمله های حساب شده و مؤثری را که خداوند به هنگام فرمان رسالت به او آموخته بود بازگو می کند : ما فرستادگان پروردگار توایم . بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه و آزار مکن . ما دلیل و معجزه روشنی با خود از سوی پروردگارت آورده ایم . سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند و این را نیز بدان که به ما وحی شده است که عذاب در انتظار کسانی است که ما را تکذیب کنند و از فرمان خدا روی بگردانند .

هنگامی که فرعون این سخنان را شنید نخستین عکس العملش این بود گفت : « بگوئید بیستم پروردگار شما کیست ای موسی ؟ »

عجیب این که فرعون مغرور و از خود راضی حتی حاضر نشد بگوید پروردگار من که شما مدعی هستید کیست ؟ بلکه گفت : پروردگار شما کیست ؟

﴿٥٠﴾ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حُلُقَهُ ثُمَّ هَدَى

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داده، سپس رهبریش کرده است. در این سخن کوتاه، موسی اشاره به دو اصل اساسی از آفرینش و هستی می‌کند که هر یک دلیل مستقل و روشنی برای شناسایی پروردگار است: نخست این‌که خداوند به هر موجودی آنچه نیاز داشته بخشیده است، این همان مطلبی است که درباره آن می‌توان کتاب‌ها نوشت، بلکه کتاب‌ها نوشته‌اند. اگر ما اندکی درباره گیاهان و جاندارانی که در هر منطقه‌ای زندگی می‌کنند، اعم از پرندگان، حیوانات دریایی، حشرات، خزندگان دقت کنیم، خواهیم دید که هر کدام هماهنگی کامل با محیط خود دارند و آنچه مورد نیازشان است در اختیارشان می‌باشد. مسأله دوم: مسأله هدایت و رهبری موجودات است که قرآن آن را با کلمه «ثُمَّ» در درجه بعد از تأمین نیازمندی‌ها قرار داده است.

ممکن است کسی یا چیزی وسایل حیاتی را در اختیار داشته باشد ، اما طرز استفاده از آن را نداند ، مهم آن است که به طرز کاربرد آن‌ها آشنا باشد و این همان چیزی است که ما در موجودات مختلف به خوبی می‌بینیم که چگونه هر کدام از آن‌ها نیروهایشان را دقیقاً در مسیر ادامه حیاتشان به کار می‌گیرند، چگونه لانه می‌سازند ، تولیدمثل می‌کنند ، فرزندان خود را پرورش می‌دهند و از دسترس دشمنان مخفی می‌شوند و یا به مبارزه با دشمن برمی‌خیزند .

انسان‌ها نیز دارای این هدایت تکوینی هستند ، ولی از آن‌جا که انسان موجودی است دارای عقل و شعور ، خداوند هدایت تکوینش را با هدایت تشریعی او به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است که اگر از آن مسیر منحرف نشود ، مسلماً به مقصد خواهد رسید .

﴿۵۱﴾ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ

گفت : پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد بود ؟

﴿۵۲﴾ قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى

گفت: آگاهی مربوط به آن‌ها نزد پروردگار من در کتابی ثبت است، پروردگار من هرگز گمراه نمی‌شود و فراموش نمی‌کند.

بنابراین حساب و کتاب آن‌ها محفوظ است و سرانجام به پاداش و کیفر اعمالشان خواهند رسید، نگهدارنده این حساب، خدایی است که نه اشتباه در کار او وجود دارد و نه فراموشی و با توجه به آنچه موسی عليه السلام در اصل توحید و معرفی خدا بیان کرد، کاملاً روشن است که نگهداشتن این حساب برای آن کس که به هر موجودی، دقیقاً نیازمندی‌هایش را داده و سپس آن را هدایت می‌کند کار مشکلی نخواهد بود.

ضمناً «لَا يَضِلُّ» اشاره به نفی هر گونه اشتباه از پروردگار است و «لَا يَنْسَى» اشاره به نفی نسیان، یعنی نه در آغاز کار در حساب افراد اشتباه می‌کند و نه در نگهداری حسابشان گرفتار نسیان می‌گردد.

﴿۵۳﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

فَاَخْرَجْنَا بِهٖ اَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى

همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد و راههایی در آن ایجاد کرد و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن انواع گوناگون گیاهان مختلف را (از خاک تیره) برآوردیم .

کلمه « مَهْد » و « مِهَاد » هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه « مَهْد » به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن) . گویی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است و در این گاهواره همه وسایل زندگی و تغذیه او فراهم است .

كُلُوا وَارْزَعُوا اَنْعَامَكُمْ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّاُولٰٓئِی النُّهٰی ﴿٥٤﴾

هم خودتان بخورید و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید که در این نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل .

« نُهٰی » جمع « نُهْيَة » در اصل از ماده « نَهَى » (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی عقل

و دانشی است که انسان را از زشتی‌ها نهی می‌کند .

اشاره به این‌که فرآورده‌های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی و لباس و پوشاک و سایر وسایل زندگی شما را تشکیل می‌دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می‌شود .

و در پایان در حالی که به همه این نعمت‌ها اشاره کرده می‌فرماید :
« إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى » .

هرگونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست ، بلکه عقل و اندیشه‌های مسؤول می‌تواند به این واقعیت پی ببرد .

در تفسیر « أُولُوا النُّهَى » در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر نقل شده است چنین می‌خوانیم : « إِنَّ خِيَارَكُمْ أُولُوا النُّهَى ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أُولُوا النُّهَى ؟ قَالَ هُمْ أُولُوا الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ وَالْأَخْلَامِ الرَّزِينَةِ وَصِلَةُ الْأَرْحَامِ وَالْبَرَّةُ بِالْأُمَّهَاتِ وَالْأَبَاءِ وَ الْمُتَعَاهِدِينَ لِلْفُقَرَاءِ وَالْجِيرَانِ وَالْيَتَامَى وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ وَيَقْضُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَيُصَلُّونَ وَالنَّاسُ

نَبِيَّامُ غَافِلُونَ: بهترین شما اولوالنهی (صاحبان اندیشه‌های مسؤول) است، از پیامبر پرسیدند: اولوالنهی کیانند؟ فرمود: آن‌ها که دارای اخلاق حسنه و عقل‌های پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران و کمک کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان، آن‌ها که گرسنگان را سیر می‌کنند، صلح در جهان می‌گسترانند، همان‌ها که نماز می‌خوانند در حالی که مردم خوابند» (۱).

﴿۵۵﴾ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى

ما شمارا از آن (خاک) آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم و از آن نیز بار دیگر شمارا بیرون می‌آوریم.

چه تعبیر گویا و فشرده‌ای از گذشته و امروز و آینده انسان‌ها، همه از خاک به وجود آمده‌ایم، همه به خاک برمی‌گردیم و همه بار دیگر از خاک برانگیخته می‌شویم. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب المؤمن و علاماته و صفاته حدیث ۳۲.

دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد ، امام فرمود : « معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آن است که پروردگارا من در آغاز از این خاک بوم و هنگامی که سر برمی داری مفهومی این است مرا از این خاک بیرون فرستادی و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می گردانی و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری مفهومی این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد » . (۱)

﴿ ۵۶ ﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ

ما همه آیات خود را به او نشان دادیم اما او تکذیب کرد و سر باز زد . مسلماً منظور از آیات ، در این جا تمام معجزاتی که در طول عمر موسی و زندگیش در مصر به وسیله او ظاهر شد ، نیست ، بلکه این مربوط به معجزاتی است که در آغاز دعوت به فرعون ارائه داد ، « معجزه عصا » و « ید بیضاء » و « محتوای دعوت جامع آسمانش » که خود دلیل زنده ای بر حقانیتش بود .

﴿۵۷﴾ قَالَ اجْتَنِبْنَا لِنُخْرِجَنَّا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى

گفت: ای موسی آیا آمده‌ای که ما را از سرزمینمان با این سحر بیرون کنی؟
این تهمت درست همان حربه‌ای است که همه زورگویان و استعمارگران در طول تاریخ داشته‌اند که هرگاه خود را در خطر می‌دیدند، برای تحریک مردم به نفع خود، مسأله خطری که مملکت را تهدید می‌کرد، پیش می‌کشیدند، مملکت یعنی حکومت این زورگویان و موجودیتش یعنی موجودیت آن‌ها.

﴿۵۸﴾ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى

ما هم قطعاً سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد، هم اکنون (تاریخش را تعیین کن و) می‌عادی میان ما و خودت قرارده که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم، آن هم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد.

در تفسیر «مَكَانًا سُوًى» بعضی گفته‌اند: منظور آن بوده که فاصله آن از ما و تو یکسان

باشد و بعضی گفته‌اند فاصله‌اش نسبت به مردم شهر یکسان باشد ، یعنی محلی درست در مرکز شهر و بعضی گفته‌اند منظور یک سرزمین مسطح است که همگان بر آن اشراف داشته و عالی و دانی در آن یکسان باشد و می‌توان همه این معانی را در آن جمع دانست .

﴿۵۹﴾ قَالِ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحًى

گفت: میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است ، مشروط بر این که همه مردم هنگامی که روز بالا می‌آید ، جمع شوند .

« ضَحًى » در لغت به معنی گسترش آفتاب ، یا بالا آمدن خورشید است .

تعبیر به « يَوْمَ الزَّيْنَةِ » (روز زینت) مسلماً اشاره به یک روز عید بوده که نمی‌توانیم دقیقاً آن را تعیین کنیم ، ولی مهم آن است که مردم در آن روز کسب و کار خود را تعطیل می‌کردند و طبعاً آماده شرکت در چنین برنامه‌ای بودند .

﴿۶۰﴾ فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ

فرعون آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را (در روز موعود) آورد .

در این جمله کوتاه سرگذشت‌های مفصلی که در سوره اعراف و شعراء به طور مبسوط آمده، خلاصه شده است، زیرا فرعون پس از ترک آن مجلس و جدا شدن از موسی و هارون، جلسات مختلفی با مشاوران مخصوص و اطرافیان مستکبرش تشکیل داد، سپس از سراسر مصر، ساحران را دعوت به پایتخت نمود و آنها را با وسایل تشویق فراوان به این مبارزه سرنوشت‌ساز دعوت کرد.

﴿٦١﴾ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ

موسی به آنها گفت: وای بر شما دروغ بر خدا نیندید که شما را با عذاب خود نابود می‌سازد و نومیدی و (شکست) از آن کسی است که دروغ (بر خدا) بیندد. سرانجام روز موعود فرا رسید، موسی عليه السلام در برابر انبوه جمعیت قرار گرفت، جمعیتی که گروهی از آن ساحران بودند و تعداد آنها به گفته بعضی از مفسران ۷۲ نفر و به گفته بعضی دیگر به چهارصد نفر هم می‌رسد و بعضی دیگر نیز اعداد بزرگ‌تری گفته‌اند.

و گروهی از آنها ، فرعون و اطرافیان او را تشکیل می دادند و بالاخره گروه سوم که اکثریت از آن تشکیل یافته بود ، توده های تماشاچی مردم بودند .
 واضح است که منظور موسی از افترای بر خدا ، آن است که کسی یا چیزی را شریک او قرار داده ، معجزات فرستاده خدا را به سحر نسبت دهند و فرعون را معبود و اله خود بپندارند ، مسلماً کسی که چنین دروغ هایی به خدا ببندد و با تمام قوا برای خاموش کردن نور حق بکوشد ، خداوند چنین کسانی را بدون مجازات نخواهد گذارد .

﴿۶۲﴾ فَتَنَّا زَعْوَاهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرَوْا النَّجْوَى

آن هادر میان خود در ادامه راهشان به نزاع بر خاستند و مخفیانه و در گوشى با هم سخن گفتند .

این سخن قاطع موسی که هیچ شباهتی به سخن ساحران نداشت ، بلکه آهنگش آهنگ دعوت همه پیامبران راستین بود و از دل پاک موسی برخاسته بود ، بر بعضی از دل ها اثر گذاشت و در میان جمعیت اختلاف افتاد ، بعضی طرفدار شدت عمل بودند و بعضی به

شک و تردید افتادند و احتمال می‌دادند، موسی پیامبر بزرگ خدا باشد و تهدیدهای او مؤثر گردد، به خصوص که لباس ساده او و برادرش هارون، همان لباس ساده چوپانی بود و چهره مصمم آنها که به رغم تنها بودن، ضعف و فتوری در آن مشاهده نمی‌گشت، دلیل دیگری بر اصالت گفتار و برنامه‌های آنها محسوس می‌شد.

﴿۶۳﴾ قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ زَانٍ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُذْلَىٰ

گفتند: این دو مسلماً ساحرند، می‌خواهند شما را با سحرشان از سرزمین تان بیرون کنند و آیین عالی شمارا از بین ببرند.

«طریقه» به معنی روش و در این جا منظور مذهب است و «مُذْلَى» از ماده «مَثَل»

در این جا به معنی عالی و افضل است.

ولی به هر حال طرفداران ادامه مبارزه و شدت عمل، پیروز شدند و رشته سخن را به دست گرفتند و از طرق مختلف، به تحریک مبارزه‌کنندگان با موسی پرداختند.

نخست این‌که : «گفتند این دو مسلماً ساحرند» ، بنابراین وحشتی از مبارزه با آن‌ها نباید به خود راه داد ، چراکه شما بزرگان و سردمداران سحر در این کشور پهناورید و توان و نیروی شما از آن‌ها بیشتر است .

دیگر این‌که : « آن‌ها می‌خواهند شما را از سرزمینتان با سحرشان بیرون کنند » سرزمینی که همچون جان شما عزیز است و به آن تعلق دارید آن هم به شما تعلق دارد .
به علاوه این‌ها تنها به بیرون کردن شما از وطنتان قانع نیستند ، این‌ها می‌خواهند مقدسات شما را هم بازیچه قرار دهند « و آیین عالی و مذهب حق شما را از میان ببرند » (وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى) .

﴿ ۶۴ ﴾ فَاجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى

اکنون که چنین است تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید و در یک صف (به میدان مبارزه)

بیایید و رستگاری امروز از آن کسی است که برتری خودش را اثبات کند .

اکنون که چنین است به هیچ وجه به خود تردید راه ندهید و « تمام نیرو و نقشه

و مهارت و توانتان را جمع کنید و به کار بگیرید».

«سپس همگی متحد در صف واحدی به میدان مبارزه، گام نهید».

چراکه وحدت و اتحاد رمز پیروزی شما در این مبارزه سرنوشت ساز است و بالاخره «فلاح و رستگاری، امروز، از آن کسی است که بتواند برتری خود را بر حریفش اثبات نماید».

﴿۶۵﴾ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى

(ساحران) گفتند: ای موسی آیات تو اول (عصای خود را) می افکنی یا ما اول بیفکنیم؟

تعبیر فوق شاید برای این بوده که اعتماد به نفس خود را در برابر توده های مردم اظهار نمایند.

﴿۶۶﴾ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى

گفت: شما اول بیفکنید، در این هنگام طناب ها و عصاهایشان به خاطر سحر آن ها چنان

به نظر می رسید که حرکت می کنند.

موسى ﷺ نیز به میدان می آید

ساحران پذیرفتند و آن چه عصا و طناب برای سحر کردن با خود آورده بودند، یک باره

به میان میدان افکندند و اگر روایتی را که می‌گوید: آنها هزاران نفر بودند، بپذیریم مفهومی این می‌شود که در یک لحظه هزاران عصا و طناب که مواد مخصوصی در درون آنها ذخیره شده بودند، به وسط میدان انداختند.

آری به صورت مارهایی کوچک و بزرگ، رنگارنگ در اشکال مختلف به جنب و جوش درآمدند، در آیات دیگر قرآن در این زمینه می‌خوانیم که: «آنها چشم مردم را سحر کردند و آنها را در وحشت فرو بردند و سحر عظیمی به وجود آوردند» (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ) (۱۱۶ / اعراف).

بسیاری از مفسران نوشته‌اند که آنها مواد هم چون «جیوه» در درون این طناب‌ها و عصاها قرار داده بودند که تابش آفتاب و گرم شدن این ماده فوق العاده فرار، حرکات مختلف و سریعی به آنها دست داد، این حرکات مسلماً راه رفتن نبود، ولی با تلقین‌هایی که ساحران به مردم کرده بودند و صحنه خاصی که در آنجا به وجود آمده بود، این چنین در چشم مردم مجسم می‌شد که این موجودات جان گرفته‌اند و مشغول حرکتند (تعبیر

« سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ » یعنی چشم مردم را سحر کردند ، نیز اشاره به همین معنی است و همچنین تعبیر « يُخَيِّلُ إِلَيْهِ » یعنی در نظر موسی چنین منعکس شد نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد) .

به هر حال صحنه بسیار عجیبی بود ، ساحران که هم تعدادشان زیاد بود و هم آگاهیشان در این فن و طرز استفاده از خواص مرموز فیزیکی و شیمیایی اجسام و مانند آن را به خوبی می دانستند ، توانستند آن چنان در افکار حاضران نفوذ کنند که این باور برای آنها پیدا شود که این همه موجودات بی جان ، جان گرفتند .
گریو شادی از فرعونیان برخاست ، گروهی از ترس و وحشت فریاد زدند و خود را عقب می کشیدند .

﴿ ٦٧ ﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى

در این هنگام موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد .
« أَوْجَسَ » از ماده « اِجْأَسَ » در اصل از « وَجَسَ » به معنی صدای پنهان گرفته شده است ،

بنابراین «اِبْجَاس» به معنی یک احساس پنهانی و درونی است و این تعبیر نشان می‌دهد که ترس درونی موسی، سطحی و خفیف بود، تازه آن هم به خاطر این نبود که برای صحنه رعب‌انگیزی که بر اثر سحر ساحران به وجود آمده بود، اهمیتی قائل شده باشد، بلکه از این بیم داشت که نکند مردم تحت تأثیر این صحنه واقع شوند، آن‌چنان که بازگرداندن آن‌ها آسان نباشد.

یا این‌که پیش از آن‌که موسی مجال نشان دادن معجزه خود را داشته باشد، جمعی صحنه را ترک گویند یا از صحنه پیرو نشان کنند و حق آشکار نگردد.

چنان‌که در خطبه ۶ نهج البلاغه می‌خوانیم: «موسی عليه السلام هرگز به خاطر خودش در درون دل احساس ترس نکرد، بلکه از آن ترسید که جاهلان غلبه کنند و دولت‌های ضلال، پیروز شوند».

﴿٦٨﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى

گفتیم: ترس تو مسلماً (پیروز و) برتری.

این جمله با قاطعیت تمام، موسی را در پیرویش دلگرم می‌سازد و به این‌گونه موسی،

قوت قلبش را که لحظات کوتاهی متزلزل شده بود ، بازیافت .

﴿ ۶۹ ﴾ وَالْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى

و چیزی را که در دست راست داری بیفکن ، تمام آنچه را آن‌ها ساخته‌اند می‌بلعد ،

چرا که آن‌ها مکر ساحر است و ساحر هر کجا برود رستگار نخواهد شد .

« تَلَقَّفْ » از ماده « لَقَفَ » به معنی بلعیدن است ، ولی « راغب » در « مفردات »

می‌گوید : این کلمه در اصل به معنی برگرفتن چیزی است با مهارت ، خواه به

وسیله دهان بوده باشد یا با دست و بعضی از ارباب لغت آن را به معنی « برگرفتن به

سرعت » دانسته‌اند که در فارسی به جای آن « ربودن » به کار می‌رود .

جالب این‌که : نمی‌گوید « عصایت را بیفکن » بلکه می‌گوید : « آنچه در دست راست داری

بیفکن » این تعبیر شاید به عنوان بی‌اعتنایی به عصا باشد و اشاره به این‌که عصا مسأله مهمی

نیست ، آنچه مهم است اراده و فرمان خدا است که اگر اراده او باشد عصا که سهل است

کمتر و کوچک‌تر از آن هم می‌تواند چنین قدرت‌نمایی کند .
حقیقت سحر چیست ؟

« سحر » در اصل به معنی هر کار و هر چیزی است که مأخذ آن ، مخفی و پنهان باشد ، ولی در زبان روزمره ، به کارهای خارق‌العاده‌ای می‌گویند که با استفاده از وسایل مختلف انجام می‌شود .

گاهی صرفاً جنبهٔ نیرنگ و خدعه و چشم‌بندی و تردستی دارد . گاهی از عوامل تلقینی در آن استفاده می‌شود و گاه از خواص ناشناختهٔ فیزیکی و شیمیایی بعضی اجسام و مواد و گاه از طریق کمک گرفتن از شیاطین و همهٔ این‌ها در آن مفهوم جامع لغوی درج است . در طول تاریخ به داستان‌های زیادی در زمینهٔ سحر و ساحران برخورد می‌کنیم و هم اکنون در عصر ما کسانی که دست به این‌گونه کارها می‌زنند ، کم نیستند ، ولی چون بسیاری از خواص موجوداتی که در گذشته بر تودهٔ مردم ، مخفی بود در زمان ما آشکار شده است و حتی کتاب‌هایی در زمینهٔ آثار اعجاب‌انگیز موجودات مختلفی نوشته‌اند ، قسمت زیادی از

سحرهای ساحران از دستشان گرفته شده است .
مثلاً در شیمی امروز اجسام بسیاری را می‌شناسیم که وزنشان از هوا سبک‌تر است و اگر درون جسمی قرار داده شوند ممکن است آن جسم به حرکت درآید و کسی هم تعجب نمی‌کند، حتی بسیاری از وسایل بازی کودکان امروز شاید در گذشته یک نوع سحر به نظر می‌رسید .
در هر حال سحر چیزی نیست که وجود آن را بتوان انکار کرد یا به خرافات نسبت داد ، چه در گذشته و چه در امروز .
نکته قابل توجه این‌که : سحر در اسلام ، ممنوع و از گناهان کبیره است ، چراکه در بسیاری از موارد ، باعث گمراه ساختن مردم و تحریف حقایق و متزلزل ساختن پایه عقاید افراد ساده ذهن می‌شود ، البته این حکم اسلامی مانند بسیاری از احکام دیگر، موارد استثناء نیز دارد ، از جمله فراگرفتن سحر ، برای ابطال ادعای مدعیان دروغین نبوت و یا برای از بین بردن اثر آن در مورد کسانی که از آن آسیب دیده‌اند .

﴿ ٧٠ ﴾ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى

(موسی عصای خود را افکند و آنچه را که آنها ساخته بودند ، بلعید) ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند : ما به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم .

پیروزی عظیم موسی عليه السلام

موسی عليه السلام عصای خود را افکند ، عصا تبدیل به مار عظیمی شد و تمام اسباب و آلات سحر ساحران را بلعید ، غوغا و ولوله ای در تمام جمعیت افتاد ، فرعون سخت متوحش شد و دهان های اطرافیانش از تعجب باز ماند .

ساحران که تا آن زمان با چنین صحنه ای روبرو نشده بودند و به خوبی سحر را از غیر سحر می شناختند ، یقین کردند که این امر ، چیزی جز معجزه الهی نیست و این مرد فرستاده خدا است که آنها را دعوت به سوی پروردگارشان می کند ، طوفانی در دل آنها به وجود آمد و انقلاب عظیمی در روحشان پدیدار گشت .

تعبیر به « الْقِي » (با استفاده از فعل مجهول) گویا اشاره به این است که آنچنان

مجدوب موسی علیه السلام و تحت تأثیر معجزه او واقع شدند که گویی بی اختیار به سجده افتادند.

علم سرچشمه ایمان و انقلاب است

مهم ترین مسأله ای که در آیه فوق به چشم می خورد دگرگونی عمیق و سریع ساحران در برابر موسی علیه السلام است ، آن ها به هنگامی که در برابر موسی ، قرار گرفتند دشمن سرسخت او بودند ، اما با مشاهده نخستین معجزه موسی ، چنان تکان خوردند و بیدار شدند و تغییر مسیر دادند که همگان در تعجب فرو رفتند .

این تغییر مسیر سریع و فوری از کفر به ایمان و از انحراف به درستی و استقامت و از کژی به راستی و از ظلمت به نور ، چنان همه را غافلگیر ساخت که شاید برای فرعون هم ، باور کردنی نبود و لذا کوشید آن را به یک توطئه حساب شده قبلی ، نسبت دهد در حالی که خودش هم می دانست این نسبت دروغ است .

چه عاملی سبب این دگرگونی عمیق و سریع شد ؟ چه عاملی نور ایمان را آن چنان نیرومند در قلب آن ها تابانید که حتی حاضر شدند تمام وجود و هستی خود را بر سر این کار

بگذارند ، چراکه فرعون به تهدید خود جامعه عمل پوشانید و آن‌ها را به طرز وحشیانه‌ای شهید کرد .

آیا عاملی جز علم و آگاهی در این جا سراغ داریم ؟ آن‌ها چون به فنون و رموز سحر آشنا بودند و به روشنی دریافتند که برنامه موسی عليه السلام ، سحر نیست بلکه معجزه الهی است ، این چنین شجاعانه و قاطعانه تغییر مسیر دادند و از این جا به خوبی درمی‌یابیم که برای دگرگون ساختن افراد یا جامعه‌های منحرف و به‌وجود آوردن یک انقلاب سریع و راستین باید قبل از هر چیز به آن‌ها آگاهی داد .^(۱)

﴿ ٧١ ﴾ قَالَ أَمِنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَتَعْلَمُنَّ

۱- در این زمینه در جلد ۶ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۳۰۵ ذیل آیات ۱۲۳ - ۱۲۶ / اعراف بحث

شده است .

أَيُّهَا أَشَدُّ عَذَاباً وَ أَبْقَى

(فرعون) گفت: آیا پیش از آن که به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟ مسلماً او بزرگ شما است که سحر به شما آموخته، به یقین دست و پا های شما را به طور مختلف قطع می کنم و بر فراز شاخه های نخل به دار می آویزم و خواهید دانست کدام یک از ما مجازاتش در دنیا کمتر و پایداری تر است .

بدیهی است که این عمل ساحران ، ضربه سنگینی بر پیکر فرعون و حکومت جبار و خودکامه و بیدادگرش وارد ساخت و تمام ارکان آن را به لرزه درآورد ، چرا که مدت ها در سرتاسر مصر روی این مسأله تبلیغ شده بود و ساحران را از هر گوشه و کنار گردآوری کرده بودند و هرگونه پاداش و امتیازی برای آن ها در صورت پیروزی قائل شده بودند . اما الان مشاهده می کنند که همان ها که در صف اول مبارزه بودند ، یک باره تسلیم دشمن ، نه تسلیم ، بلکه مدافع سرسخت او شدند و این مسأله هرگز برای فرعون قابل پیش بینی نبود و بدون شک گروهی از مردم نیز به پیروی از ساحران به موسی و آیینش دل بستند .

لذا فرعون ، چاره‌ای جز این ندید که با داد و فریاد و تهدیدهای غلیظ و شدید ته مانده حیثیتی را که نداشت ، جمع و جور کند ، رو به سوی ساحران کرد و «گفت : آیایم از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟»

این جبار مستکبر، نه تنها مدعی بود که بر جسم و جان مردم ، حکومت دارد ، بلکه می‌خواست بگوید قلب شما هم در اختیار من و متعلق به من است و باید با اجازه من تصمیم بگیرد ، این همان کاری است که همه فرعون‌ها در هر عصر و زمان، طرفدار آن هستند. فرعون به این قناعت نکرد ، فوراً و صله‌ای به دامان ساحران چسبانید و آن‌ها را متهم کرد و گفت : « إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ » .

بدون شک فرعون می‌دانست و یقین داشت این سخن دروغ است و اساساً چنین توطئه‌ای که سرتاسر مصر را فرا گیرد و مأموران مخفی و جاسوسان او از آن بی‌خبر بمانند ، امکان‌پذیر نیست ، اصولاً فرعون موسی را در آغوش خود پرورش داده بود و غیبت او از مصر برایش مسلم بود ، اگر او بزرگ ساحران مصر بود ، همه جا به این عنوان معروف

می شد و چیزی نبود که بتوان آن را مخفی کرد .
 تازه به این نیز قناعت نکرد و ساحران را با شدیدترین لحنی ، تهدید به مرگ نمود و گفت : « فَلَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَ... » .
 در حقیقت جمله « أَيْنَا أَشَدُّ عَذَاباً » اشاره به تهدیدی است که موسی قبلاً کرده بود و مخصوصاً به ساحران قبل از این ماجرا گوشزد کرد که اگر شما بر خدا دروغ ببندید ، شما را با عذاب و مجازات خود ریشه کن خواهد کرد .
 این نکته نیز قابل ملاحظه است که در عرف آن زمان دار زدن آنچنان که در عرف ما معمول است نبوده ، طناب دار را به گردن شخصی که می خواستند او را دار بزنند نمی انداختند ، بلکه به دست ها یا شانه ها می بستند تا زجرکش شود .
 ﴿ ٧٢ ﴾ قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
 گفتند: به خدایی که ما را آفریده ما تو را هرگز بر دلایل روشنی که به ما رسیده

مقدم نخواهیم داشت ، هر حکمی می‌خواهی بکن که تنهایی توانی در این زندگی دنیا دوری کنی .

ما تورا بر « بینات » مقدم نمی‌داریم

آن‌ها منطقی‌ترین تعبیر را در برابر فرعون بی‌منطق ، انتخاب کردند ، نخست گفتند : ما دلایل روشن آشکاری بر حقانیت موسی و دعوت الهیش یافته‌ایم و ما هیچ چیز را بر این دلایل روشن مقدم نخواهیم شمرد و بعد با جمله : « وَ الَّذِي فَطَرَنَا : سوگند به خدایی که ما را آفریده » این مطلب را تأکید کردند که خود این تعبیر با توجه به کلمه « فَطَرْنَا » گویا اشاره به فطرت توحیدی آن‌ها است ، یعنی ما هم از درون جان نور توحید را می‌نگریم ، هم از دلیل عقل ، با این دلایل آشکار ، چگونه می‌توانیم این راه راست را رها کرده و به کج راه‌های توگام نهیم ؟ ﴿ ۷۳ 〉 اِنَّا اَمَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا كَرِهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهِ خَيْرٌ وَ اَبْقٰی ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشد و خدا بهتر و باقی‌تر است .

خلاصه این که هدف ما پاک شدن از گناهان گذشته از جمله مبارزه با پیامبر راستین خدا است ، ما از این طریق می خواهیم به سعادت جاویدان برسیم ، ولی تو ما را تهدید به مرگ این دنیا می کنی ، ما این ضرر کم را در مقابل آن خیر عظیم پذیرا هستیم .

﴿ ۷۴ ﴾ إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ

هرکس مجرم در محضر پروردگارش حاضر شود، آتش دوزخ برای او است، که نه در آن می میرد و نه زنده می شود .

» مجرم کیست « ؟

با توجه به آیه فوق که می گوید : « هر کسی ، مجرم وارد صحنه محشر شود ، برای او آتش دوزخ است » که ظاهر آن جاودانگی عذاب می باشد ، این سؤال پیش می آید که مگر هر مجرمی چنین سرنوشتی دارد ؟

ولی با توجه به این که در آیه بعد که نقطه مقابل آن را بیان می کند کلمه « مؤمن » آمده است روشن می شود که منظور از « مجرم » در این جا کافر است ، به علاوه استعمال این کلمه

به معنی کافر در بسیاری از آیات قرآن نیز دیده می شود .

مثلاً در مورد قوم لوط که هرگز به پیامبرشان ایمان نیاوردند می خوانیم : « وَ أَصْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ : ما بارانی از سنگ بر آن هافرستادیم ، بین پایان کار مجرمان به کجا رسید » (۸۴ / اعراف) .

﴿ ۷۵ ﴾ وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى
و هرکس مؤمن باشد و عمل صالح انجام داده باشد در محضر او حاضر شود درجات عالی برای او است .

﴿ ۷۶ ﴾ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى
باغ های جاویدان بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است ، همیشه در آن خواهند بود و این است پاداش کسی که خود را پاک کند .

جبر محیط افسانه است

سرگذشت ساحران در آیات فوق نشان داد که مسأله جبر محیط یک دروغ بیش نیست ،

انسان فاعل مختار است و صاحب آزادی اراده ، هر زمان تصمیم بگیرد می تواند مسیر خود را از باطل به سوی حق تغییر دهد ، هر چند تمام مردم محیط او غرق در گناه و گرفتار انحراف باشند ، ساحرانی که سالیان دراز در آن محیط شرک آلود ، خود مرتکب شرک آمیزترین اعمال می شدند، به هنگامی که تصمیم گرفتند ، حق را پذیرا شوند و در راه آن عاشقانه ایستادگی کنند ، از هیچ تهدیدی نترسیدند و به هدف خود نایل شدند و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی : « كَانُوا أَوَّلَ النَّهَارِ كُفَّاراً سَحَرَةً وَ آخِرَ النَّهَارِ شُهَدَاءَ بَرَزَةٍ : صبحگاهان کافر بودند و ساحر ، اما شامگاهان شهیدان نیکوکار راه حق » .^(۱)

و نیز از این جا به خوبی روشن می شود که افسانه های مادی ها و مخصوصاً مارکسیست ها در زمینه پیدایش مذهب تا چه اندازه سست و بی پایه است ، آن ها عامل هر حرکتی را مسائل اقتصادی می دانند ، در حالی که در این جا کاملاً بر عکس بود ، زیرا

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۶۴ (ذیل آیه ۱۲۶ / اعراف) .

ساحران در آغاز به خاطر فشار دستگاه فرعون از یکسو و تشویق‌های اقتصادی او از سوی دیگر در میدان مبارزه با حق گام نهادند ، ولی ایمان به الله همه این‌ها را از بین برد ، هم مال و مقامی را که فرعون به آن‌ها وعده داده بود بر پای ایمان خود ریختند و هم جان عزیز خویش را بر سر این عشق نهادند .

﴿ ۷۷ ﴾ **وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ**

ما به موسی وحی فرستادیم که بندگانم را شبانه (از مصر) با خود ببر و برای آن‌ها راهی خشک در دریایگشا که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید و نه از غرق شدن در دریا. «راغب» در «مفردات» می‌گوید: به طنابی که متصل به طناب دیگری می‌کنند تا به آب برسد «دَرَك» گفته می‌شود .

بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران و پیروزی قاطع و چشمگیرش بر آن‌ها و ایمان آوردن آن جمعیت عظیم ، موسی و آیین او رسماً وارد افکار مردم مصر شد ، هرچند

اکثریت «قبطیان» آن را نپذیرفتند ، ولی همیشه برای آن‌ها یک مسأله بود و بنی اسرائیل تحت رهبری موسی ، به اتفاق اقلیتی از مصریان ، به طور دائم با فرعونیان درگیر بودند .

سال‌ها بر این منوال گذشت و حوادث تلخ و شیرینی روی داد ، که قرآن بخش‌هایی از آن را در سورة اعراف از آیه ۱۲۷ به بعد آورده است .

آیه مورد بحث به آخرین فراز از این ماجراها یعنی برنامه خروج بنی اسرائیل از مصر اشاره می‌کند .

بنی اسرائیل آماده حرکت به سوی سرزمین موعود (فلسطین) شدند ، اما هنگامی که به کرانه‌های نیل رسیدند فرعونیان ، آگاه گشتند و فرعون با لشگری عظیم آن‌ها را تعقیب کرد ، آن‌ها خود را در محاصره دریا و دشمن دیدند ، از یک‌سو رود عظیم نیل ، از سوی دیگر دشمن نیرومند خونخوار و خشمگین .

اما خدا که خواست این جمعیت ستم کشیده محروم و با ایمان را از چنگال ظالمان رهایی بخشد و ستمگران را به دیار فنا بفرستد .

نه تنها راه گشوده شد ، بلکه این راه ، به فرمان خدا ، راه خشکی بود ، با این که معمولاً چنین است که اگر آب رودخانه یا دریا کنار برود باز اعماق آن تا مدت ها غیرقابل عبور است .
 ﴿۷۸﴾ فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ
 (به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آن ها را دنبال کردند و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) به طور کامل پوشانید .

نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان

«يَمٌّ» به معنی دریا و همچنین رودخانه عظیم است ، بعضی از محققان معتقدند این یک لغت قدیم مصری است نه عربی .
 و به این ترتیب موسی و بنی اسرائیل وارد جاده هایی شدند که در درون دریا با کنار رفتن آب ها پیدا شدند ، در این هنگام فرعون به همراه لشکریانش به کنار دریا رسید و با این صحنه غیرمنتظره و شگفت انگیز روبرو شد «و فرعون لشکریانش خود را به دنبال بنی اسرائیل فرستاد و خود نیز وارد همان جاده ها شد» .

مسلماً ارتش فرعون در آغاز اکراه داشت که در این جای خطرناک ناشناخته گام بگذارد و بنی اسرائیل را تعقیب کند ، حداقل مشاهده چنین معجزه شگرفی کافی بود که آنها را از ادامه این راه بازدارد .

ولی فرعون که باد غرور و نخوت مغزش را پر کرده بود و در لجابت و خیره سری غوطه ور بود ، بی اعتنا از کنار یک چنین معجزه بزرگی گذشت و لشکر خود را تشویق به ورود در این جاده های ناشناخته دریایی کرد .

از این سو آخرین نفر لشکر فرعون وارد دریا شد و از آن سو آخرین نفر بنی اسرائیل خارج گردید .

در این هنگام به امواج آب فرمان داده شد به جای نخستین باز گردند . امواج همانند ساختمان فرسوده ای که پایه آن را بکشند ، به یکباره فرو ریختند « و دریا آنها را در میان امواج خروشان خود پوشاند ، پوشاندنی کامل » .

و به این ترتیب ، یک قدرت جبار ستمگر با لشکر نیرومند و قهارش در میان امواج آب

غوطه‌ور شدند و طعمه آماده‌ای برای ماهیان دریا .

﴿ ۷۹ ﴾ وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ

و فرعون قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایت نکرد .

درست است که جمله « أَضَلَّ » و جمله « مَا هَدَىٰ » تقریباً یک مفهوم را می‌رساند و شاید به همین جهت بعضی از مفسرین آن را تأکید دانسته‌اند ، ولی ظاهر این است که این دو ، با هم تفاوتی دارد و آن این‌که « أَضَلَّ » اشاره به گمراه ساختن است و « مَا هَدَىٰ » اشاره به عدم هدایت بعد از روشن شدن گمراهی است .

توضیح این‌که : یک رهبر گاهی اشتباه می‌کند و پیروانش را به جاده انحرافی می‌کشاند ، اما به هنگامی که متوجه شد فوراً آن‌ها را به مسیر صحیح بازمی‌گرداند ، اما فرعون آن‌چنان لجاجتی داشت که پس از مشاهده گمراهی باز حقیقت را برای قومش بیان نکرد و همچنان آن‌ها را در بیراهه‌ها کشاند تا خودش و آن‌ها نابود شدند .

﴿ ۸۰ ﴾ يَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ

الطُّورِ الْإِيْمَنَ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى

ای بنی اسرائیل ما شما را از (چنگال) دشمنان نجات دادیم و در طرف راست کوه طور با شما وعده گذاردیم و مَنّ و سلوی بر شما نازل کردیم .

تنها راه نجات

« مَنّ » یک نوع عسل طبیعی بوده که در کوه‌های مجاور آن بیابان وجود داشته و یا شیرهای نیروبخش مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان می‌رویده آشکار می‌گردید و « سَلْوَى » نوعی پرندۀ حلال گوشت شبیه به کبوتر بوده است. بدیهی است پایه هر فعالیت مثبتی ، نجات و رهایی از چنگال عوامل سلطه‌جو و کسب استقلال و آزادی است و به همین دلیل قبل از هر چیز به آن اشاره شده است . سپس به یکی از نعمت‌های مهم معنوی اشاره کرده می‌گوید : « وَاعْذُنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْإِيْمَنَ » .

این اشاره به جریان رفتن موسی عليه السلام به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل به میعادگاه طور

است ، در همین میعادگاه بود که خداوند الواح تورات را بر موسی (علیه السلام) نازل کرد و با او سخن گفت و جلوه خاص پروردگار را همگان مشاهده کردند .^(۱)

و سرانجام به یک نعمت مهم مادی که از الطاف خاص خداوند نسبت به بنی اسرائیل سرچشمه می گرفت ، اشاره کرده می فرماید : « وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى » .

در آن بیابانی که سرگردان بودید و غذای مناسبی نداشتید ، لطف خدا به یاریتان شتافت و از غذای لذیذ و خوشمزه ای به مقداری که به آن احتیاج داشتید در اختیارتان قرارداد و از آن استفاده می کردید.

﴿ ۸۱ ﴾ **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ**

بخورید از روزی های پاکیزه ای که به شما دادیم ، ولی در آن طغیان نکنید که غضب من

۱- شرح مبسوط این ماجرا را در جلد ۶ تفسیر نمونه ذیل ۱۵۵ و ۱۵۶ / اعراف (صفحه ۳۸۸) مطالعه فرمایید .

بر شما وارد خواهد شد و هرکس غضبم بر او وارد شود سقوط می‌کند .
 « هَوَى » در اصل به معنی سقوط کردن از بلندی است ، که معمولاً نتیجه آن نابودی است ، به علاوه در این جا اشاره به سقوط مقامی و دوری از قرب پروردگار و رانده شدن از درگاهش نیز می‌باشد .

طغیان در نعمت‌ها آن است که انسان به جای این‌که از آن‌ها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند ، آن‌ها را وسیله‌ای برای گناه ، ناسپاسی و کفران و گردنکشی و اسیر افکاری قرار دهد ، همان‌گونه که بنی اسرائیل چنین کردند ، این همه نعمت‌های الهی را دریافت داشتند و سپس راه کفر و طغیان و گناه را پیمودند .

﴿ ۸۲ ﴾ **وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى**

من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت شوند ، می‌آمزم .

با توجه به این‌که « غَفَّار » صیغهٔ مبالغه است نشان می‌دهد که خداوند چنین افراد را نه

تنها یک بار که بارها مضمول آمرزش خود قرار می دهد .
قابل توجه این که نخستین شرط توبه بازگشت از گناه است و بعد از آن که صفحه روح انسان از این آلودگی شستشو شد ، شرط دوم آن است که نور ایمان به خدا و توحید بر آن بنشیند .
و در مرحله سوم باید شکوفه های ایمان و توحید که اعمال صالح و کارهای شایسته است بر شاخسار وجود انسان ظاهر گردد .
ولی در این جا برخلاف سایر آیات قرآن که فقط از توبه و ایمان و عمل صالح سخن می گوید ، شرط چهارمی تحت عنوان « ثُمَّ اهْتَدَى » اضافه شده است .
در معنی این جمله ، مفسران بحث های فراوانی دارند که از میان همه آنها دو تفسیر ، جالب تر به نظر می رسد .
نخست این که : اشاره به ادامه دادن راه ایمان و تقوی و عمل صالح است ، یعنی توبه گذشته را می شوید و باعث نجات می شود ، مشروط بر این که بار دیگر شخص توبه کار در همان دره شرک و گناه ، سقوط نکند و دائماً مراقب باشد که وسوسه های شیطان و نفس او را

به خط سابق باز نگرداند .

دیگر این که : این جمله اشاره به لزوم قبول ولایت و پذیرش رهبری رهبران الهی است ، یعنی توبه و ایمان و عمل صالح آن گاه باعث نجات است که در زیر چتر هدایت رهبران الهی قرار گیرد، در یک زمان موسی علیه السلام و در زمان دیگر پیامبر اسلام و در یک روز امیر مؤمنان علی علیه السلام و امروز حضرت مهدی (سلام الله علیه) می باشد . چراکه یکی از ارکان دین ، پذیرش دعوت پیامبر و رهبری او و سپس پذیرش رهبری جانشینان او می باشد .

مرحوم طبرسی ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند که فرمود : « منظور از جمله " ثُمَّ اهْتَدَى " هدایت به ولایت ما اهل بیت است » سپس اضافه کرد : « فَقَوَّ اللَّهُ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبْدَ اللَّهِ عُمُرَهُ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثُمَّ مَاتَ وَلَمْ يَجِءْ بِوَلَايَتِنَا لَأَكَبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ : به خدا سوگند اگر کسی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند و سپس از دنیا برود ، در حالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد ، خداوند او را به صورت در آتش جهنم خواهد افکند » .

این روایت را محدث معروف اهل تسنن «حاکم ابوالقاسم حسکانی» نیز نقل کرده است.^(۱)

﴿۸۳﴾ **وَمَا أَغْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى**

ای موسی چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟ از این آیه به بعد فراز مهم دیگری از زندگی موسی علیه السلام و بنی اسرائیل مطرح شده و آن مربوط به رفتن موسی علیه السلام به اتفاق نمایندگان بنی اسرائیل به میعادگاه طور و سپس گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیاب آنها است.

برنامه این بود که موسی علیه السلام برای گرفتن احکام تورات، به کوه طور برود و گروهی از بنی اسرائیل نیز او را در این مسیر همراهی کنند، تا حقایق تازه‌ای درباره‌ی خداشناسی و وحی در این سفر برای آنها آشکار گردد.

ولی از آنجا که شوق مناجات با پروردگار و شنیدن آهنگ وحی در دل موسی علیه السلام

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

شعله‌ور بود ، آن‌چنان که سر از پا نمی‌شناخت و همه چیز حتی خوردن و آشامیدن و استراحت را (طبق روایات) در این راه فراموش کرده بود ، با سرعت این راه را پیمود و قبل از دیگران تنها به میعادگاه پروردگار رسید .

﴿۸۴﴾ قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ

عرض کرد : پروردگارا آن‌ها به دنبال من هستند و من عجله کردم به سوی تو تا از من راضی شوی .

نه تنها عشق مناجات تو و شنیدن سخت مرا بیقرار ساخته بود ، بلکه مشتاق بودم هر چه زودتر قوانین و احکام تو را بگیرم و به بندگانت برسانم و از این راه رضایت تو را بهتر جلب کنم ، آری من عاشق رضای توأم و مشتاق شنیدن فرمانت .

﴿۸۵﴾ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنۢ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ

فرمود : ما قوم تو را بعد از تو به آزمایش گذاردیم و سامری آن‌ها را گمراه کرد .

غوغای سامری

ولی بالاخره در این دیدار ، جلوه‌های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب تمدید شد و زمینه‌های مختلفی که از قبل در میان بنی اسرائیل برای انحراف وجود داشت کار خود را کرد ، سامری آن مرد هوشیار منحرف می‌اندار شد و با استفاده کردن از وسایلی که بعداً اشاره خواهیم کرد ، گوساله‌ای ساخت و جمعیت را به پرستش آن فرا خواند . بدون شک زمینه‌هایی مانند مشاهده گوساله پرستی مصریان و یا دیدن صحنه بت پرستی (گاو پرستی) پس از عبور از رود نیل و تقاضای ساختن بتی همانند آن‌ها و همچنین تمدید میعاد موسی و بروز شایعه مرگ او از ناحیه منافقان و بالاخره جهل و نادانی این جمعیت در بروز این حادثه و انحراف بزرگ از توحید به کفر اثر داشت، چراکه حوادث اجتماعی معمولاً بدون مقدمه ، رخ نمی‌دهد منتها گاهی این مقدمات آشکار است و گاهی مرموز و پنهان .

به هر حال شرک در بدترین صورتش دامن بنی اسرائیل را گرفت ، به خصوص که

بزرگان قوم هم در خدمت موسی در میعادگاه بودند و تنها رهبر جمعیت هارون بود ، بی آنکه دستیاران مؤثری داشته باشد .

﴿ ۸۶ ﴾ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِيفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي

موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت : مگر پروردگار شما وعده نیکویی به شما نداد؟ آیامدت جدایی من از شما به طول انجامیده؟ یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟ این وعده نیکو یا وعده ای بوده که در زمینه نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن ، به بنی اسرائیل داده شده بود ، یا وعده نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت زمین شدن و یا وعده مغفرت و آمرزش برای کسانی که توبه کنند و ایمان و عمل صالح داشته باشند و یا همه این امور .

سپس افزود: (أَقْطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ) .

اشاره به این که گیرم مدت وعده بازگشت من از سی روز به چهل روز تمدید شد ، این زمانی طولانی نیست ، آیا شما نباید در این مدت کوتاه خودتان را حفظ کنید حتی اگر سالها من از شما دور بمانم ، آیین خدا را که به شما تعلیم داده‌ام و معجزاتی را که با چشم خود مشاهده کرده‌اید باید بر شما حاکم باشد .

من با شما عهد کرده بودم که بر خط توحید و راه اطاعت خالصانه بایستید و کمترین انحراف از آن پیدا نکنید ، اما شما گویا همه سخنان مرا در غیاب من فراموش کردید و از اطاعت فرمان برادرم هارون نیز سرپیچی کردید .

﴿ ۸۷ ﴾ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ

گفتند : ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم ، ولی ما مقداری از زینت آلات قوم را که با خود داشتیم افکندیم و سامری این چنین القا کرد .

در واقع این ما نبودیم که به اراده خود گرایش به گوساله پرستی کردیم «لکن مبالغی از زینت آلات فرعونیان به همراه ما بود که ما او را از خود دور ساختیم و سامری نیز آن را افکند». بعضی گفته‌اند: «قَذَفْنَاهَا» یعنی ما زینت آلاتی را که قبل از حرکت از مصر از فرعونیان گرفته بودیم در آتش افکندیم، سامری هم آن چه داشت نیز در آتش افکند تا ذوب شد و از آن گوساله ساخت.

به هر حال معمول است که وقتی بزرگی زیرستان خود را درباره گناهی که مرتکب شده‌اند ملامت می‌کند، آن‌ها سعی دارند، گناه را از خود رد کنند و به گردن دیگری بیفکنند، گوساله پرستان بنی اسرائیل که با میل و اراده خود از توحید به شرک گرائیده بودند، خواستند تمام گناه را برگردن سامری بیفکنند.

﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِیَ﴾
و برای آن‌ها مجسمه‌ای از گوساله که صدایی همچون صدای گوساله داشت، خارج ساخت و گفتند: این خدای شما و خدای موسی است و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود).

«خُوار» به معنی صدای گاو و گوساله است و گاهی به صدای شتر نیز گفته می شود .
 سامری از زینت آلات فرعونیان که از طریق ظلم و گناه در دست فرعونیان قرار گرفته بود و ارزشی جز این نداشت که خرج چنین کار حرامی بشود ، آری از مجموع این زینت آلات «مجسمه گوساله ای را برای آنها تهیه کرد جسد بی جانی که صدایی همچون گوساله داشت » .
 بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند ، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی را به دست فراموشی سپردند و به یکدیگر «گفتند این است خدای شما و خدای موسی » .
 «و به این ترتیب ، سامری عهد و پیمانش را با موسی بلکه با خدای موسی فراموش کرد » و مردم را به گمراهی کشاند (فَنَسِيَ) .

﴿١٩﴾ أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا

آیا آنها نمی بینند که (این گوساله) پاسخ آنها را نمی دهد و مالک هیچ گونه نفع و ضرری از آنها نیست ؟

یک معبود واقعی حداقل باید بتواند سؤالات بندگان را پاسخ گوید آیا تنها شنیده

شدن صدای گوساله از این مجسمه طلایی ، صدایی که هیچ اراده و اختیاری در آن احساس نمی شد ، می تواند دلیل پرستش باشد . و به فرض که پاسخ سخنان آن ها را هم بدهد ، تازه موجودی می شود همچون یک انسان ناتوان که مالک سود و زیان دیگری و حتی خودش نیست ، آیا با این حال می تواند معبود باشد ؟ کدام عقل اجازه می دهد که انسان یک مجسمه بی جان را که گاهگاه صدایی نامفهوم از آن برمی خیزد پرستش کند و در برابرش سر تعظیم فرود آورد ؟

﴿ ۹۰ ﴾ وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي

و هارون قبل از آن به آن ها گفته بود که ای قوم ، شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفتید ، پروردگار شما خداوند رحمان است ، از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمایید . بدون شک در این قال و غوغا ، هارون جانشین موسی علیه السلام و پیامبر بزرگ خدا دست از رسالت خویش برنداشت و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد را تا آن جا که در توان داشت ، انجام داد .

﴿ ۹۱ ﴾ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى

ولی آنها گفتند ما همچنان برگرد آن می گردیم (و به پرستش گوساله ادامه می دهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد .

«لَنْ نَبْرَحَ» از ماده «بَرَحَ» به معنی زائل شدن است و این که می بینیم جمله «بَرَحَ الْخَفَاءُ» به معنی آشکار شدن است به خاطر این است که «زائل شدن خفاء» چیزی جز ظهور نیست و از آن جا که کلمه «لَنْ» به معنی نفی است جمله «لَنْ نَبْرَحَ» مفهومی این است پیوسته به این کار ادامه می دهیم .

بنی اسرائیل چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که منطق نیرومند و دلایل روشن این مرد خدا و رهبر دلسوز در آنها مؤثر نیفتاد ، دو پا را در یک کفش کردند و گفتند: مطلب همین است و غیر این نیست ، باید برنامه گوساله پرستی همچنان ادامه یابد تا موسی برگردد و از او داوری بطلبیم . ای بسا خود او هم همراه ما در برابر گوساله سجده کند ، بنابراین خودت را زیاد خسته مکن و دست از سر ما بردار .

و به این ترتیب هم فرمان مسلم عقل را زیر پا گذاشتند و هم فرمان جانشین رهبرشان را. ولی به طوری که مفسران نوشته‌اند و قاعده نیز چنین اقتضا می‌کند، هنگامی که هارون رسالت خود را در این مبارزه انجام داد و اکثریت پذیرا نشدند، به اتفاق اقلیتی که تابع او بودند، از آن‌ها جدا شد و دوری گزید، مبادا اختلاط آن‌ها با یکدیگر دلیلی بر امضای برنامه‌های انحرافیشان گردد.

عجیب این‌که بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که این دگرگونی‌های انحرافی در بنی اسرائیل تنها در چند روز کوتاه واقع شد، هنگامی که ۳۵ روز از رفتن موسی به میعادگاه گذشت، سامری دست به کار شد و از بنی اسرائیل خواست تا تمام زیورآلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودند و بعد از داستان غرق آن‌ها با خود داشتند جمع کنند، در روز سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم همه آن‌ها را در بوته ریخت و آب کرد و مجسمه گوساله را ساخت و در روز ۳۹ آن‌ها را به پرستش آن دعوت کرد و گروه عظیمی (طبق پاره‌ای از روایات ششصد هزار نفر) آن را پذیرا گشتند و یک روز بعد، یعنی با پایان

گرفتن چهل روز موسی بازگشت.^(۱)

ولی به هر حال ، هارون با اقلیتی در حدود دوازده هزار نفر از مؤمنان ثابت قدم از جمعیت جدا شدند ، در حالی که اکثریت جاهل و لجوج نزدیک بود او را به قتل برسانند .

پاسخ به یک اشکال در مورد مقایسه برنامه هارون علیه السلام با علی علیه السلام

مفسر معروف فخر رازی در این جا ایرادی مطرح کرده و در پاسخ آن مانده است و آن این که می گوید : شیعه به گفته معروف پیامبر صلی الله علیه و آله : « أَنْتَ مِنْي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى : تَوْسِيتٌ بِهِ مِنْ هَارُونَ نَسَبَتْ بِهِ مُوسَى هَسْتِ » برای ولایت علی علیه السلام استدلال کرده اند ، در حالی که هارون در برابر انبوه عظیم بت پرستان هرگز به خود اجازه تقیه نداد و با صراحت مردم را به پیروی خود و ترک متابعت دیگران دعوت نمود .

اگر براستی امت محمد صلی الله علیه و آله بعد از رحلت او راه خطا پیمودند بر علی علیه السلام واجب بود

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

که همان برنامه هارون را عملی کند ، بر فراز منبر برود و بدون هیچ گونه ترس و تقیه « فَاتَّبِعُونِي وَ اطِيعُوا أَمْرِي » بگوید ، چون چنین کاری را نکرد مامی فهمیم که راه و رسم امت در آن زمان حق و صواب بوده است .

ولی گویا فخر رازی از دو نکته اساسی در این زمینه غفلت کرده است :
 ۱- این که می گوید علی علیه السلام چیزی در زمینه خلافت بلافصلی خود اظهار نداشت اشتباه است ، زیرا ما مدارک فراوانی در دست داریم که امام در موارد مختلف این موضوع را بیان فرمود ، گاهی صریح و عریان و گاه در پرده ، در کتاب نهج البلاغه فرازهای مختلفی به چشم می خورد مانند خطبه شقشقیه (خطبه ۳ و ۸۷ و ۹۷ و ۹۴ و ۱۵۴ و ۱۴۷ که همگی در این زمینه سخن می گوید) .

ما ذیل آیه ۶۷ سوره مائده پس از بیان داستان غدیر ، روایات متعددی نقل کرده ایم که خود علی علیه السلام کراراً به حدیث غدیر برای اثبات موقعیت و خلافت بلافصل خویش استناد کرده است .

بعد از وفات پیامبر شرایط خاصی بود ، منافقانی که در انتظار وفات پیامبر روز شماری می کردند خود را برای ضربه نهایی بر اسلام نوپا آماده ساخته بودند و لذا می بینیم اصحاب الردة (گروه ضدانقلاب اسلامی) بلافاصله در زمان خلافت ابوبکر قیام کردند و اگر وحدت و انسجام و هوشیاری مسلمانان نبود ، ممکن بود ضربات غیر قابل جبرانی بر اسلام وارد کنند ، علی علیه السلام به خاطر همین امر نیز کوتاه آمد تا دشمن سوء استفاده نکند .

اتفاقاً هارون با این که موسی در حیات بود در برابر سرزنش برادر که چرا کوتاهی کردی، صریحاً عرض کرد : « إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ : مَنْ أَزِىنَ تَرَسِدُمْ كِه بَه مِن بَكْوِي در میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی » (۹۴ / طه) و این نشان می دهد که او هم به خاطر ترس از اختلاف تا حدی کوتاه آمد .

﴿ ۹۲ ﴾ قَالَ يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا

گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند .

﴿ ۹۳ ﴾ أَلَا تَتَّبِعُنِ أَفْعَصِيَّتَ أُمِّرِي

از من پیروی نکردی ؟ آیا فرمان مرا عصیان نمودی .

منظور از جمله « أَلَا تَتَّبِعُنِ » این است که چرا از روش و سنت من در شدت عمل نسبت به بت پرستی پیروی نکردی .

﴿ ۹۴ ﴾ قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ

بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي

گفت: ای فرزند مادرم ، ریش و سر مرا مگیر ، من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی .

اهمیت حفظ وحدت و پرهیز از تفرقه

موسی با شدت و عصبانیت هرچه تمام تر این سخنان را با برادرش می گفت و بر او فریاد می زد ، در حالی که ریش و سر او را گرفته بود و می کشید .

هارون که ناراحتی شدید برادر را دید ، برای این که او را بر سر لطف آورد و از التهاب او

بکاهد و ضمناً عذر موجه خویش را در این ماجرا بیان کند ، گفت : « فرزند مادرم ! ریش و سر مرا بگیر ، من فکر کردم که اگر به مبارزه برخیزم و درگیری پیدا کنم ، تفرقه شدیدی در میان بنی اسرائیل می افتد و از این ترسیدم که تو به هنگام بازگشت بگویی چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سفارش مرا در غیاب من به کار نبستی » .

در حقیقت نظر هارون به همان سخنی است که موسی به هنگام حرکت به سوی میعادگاه به او گفته بود که محتوای آن ، دعوت به اصلاح است (۱۴۲ / اعراف) .

او می خواهد بگوید من اگر اقدام به درگیری می کردم ، برخلاف دستور تو بود و حق داشتی مرا مؤاخذه می کردی .

و به این ترتیب هارون بی گناهی خود را اثبات کرد ، مخصوصاً با توجه به جمله دیگری که در سورة اعراف آیه ۱۵۰ آمده : « إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي : این جمعیت نادان ، مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند و نزدیک بود مرا بکشند » من بی گناهم ، بی گناه .

در این جا این سؤال پیش می آید که موسی عليه السلام و هارون عليه السلام بدون شک هر دو پیامبر

بودند و معصوم ، این جرّ و بحث و عتاب و خطاب شدید ، از ناحیه موسی و دفاعی که هارون از خودش می‌کند ، چگونه قابل توجیه است ؟

در پاسخ می‌توان گفت : که موسی یقین داشت برادرش بی‌گناه است ، اما با این عمل دو مطلب را می‌خواست اثبات کند: نخست به بنی اسرائیل بفهماند که گناه بسیار عظیمی مرتکب شده‌اند ، گناهی که حتی پای برادر موسی را که خود پیامبری عالی‌قدر بود به محکمه و دادگاه کشانده است ، آن هم با آن شدت عمل ، یعنی مسأله به این سادگی نیست که بعضی از بنی اسرائیل پنداشته‌اند ، انحراف از توحید و بازگشت به شرک آن‌هم بعد از آن همه تعلیمات و دیدن آن‌همه معجزات و آثار عظمت حق ، این کار باور کردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد .

دیگر این‌که بی‌گناهی هارون با توضیحاتی که می‌دهد بر همگان ثابت شود و بعداً او را مَتَّهَم به مسامحه در اداء رسالتش نمی‌کنند .

﴿ ۹۵ ﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ

(موسی رو به سامری کرد و) گفت : تو چرا چنین کاری کردی ، ای سامری ؟
بعد از پایان گفتگو با برادرش هارون و تبرئه او ، به محاکمه سامری پرداخت و « گفت :
این چه کاری بود که تو انجام دادی و چه چیز انگیزه تو بود ای سامری ؟ »

﴿ ۹۶ ﴾ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا
وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي

گفت : من چیزی دیدم که آن هانیدند ، من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم ،
سپس آن را افکندم و این چنین نفس من مطلب را در نظرم جلوه داد .
در این که منظور سامری از این سخن چه بوده ؟ در میان مفسران دو تفسیر معروف
است که تفسیر برتر به شرح زیر می باشد :

« رَسُول » به معنی "موسی" و « أَثَر » به معنی "بخشی از تعلیمات" ، « نَبَذْتُهَا » به معنی
"رها کردن تعلیمات موسی عليه السلام" است . « بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ » اشاره به اطلاعات

خاصی درباره آیین موسی علیه السلام است .

در حدیثی در کتاب «احتجاج طبرسی» می خوانیم هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام بصره را فتح کرد ، مردم اطراف او را گرفتند و در میان آنها «حسن بصری» بود و الواحی با خود آورده بود که هر سخنی را امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمود فوراً یادداشت می کرد ، امام با صدای بلند او را در میان جمعیت مخاطب قرار داد و فرمود : «چه می کنی ؟» عرض کرد : «آثار و سخنان شما را می نویسم تا برای آیندگان بازگو کنم » ، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : « أَفَأَنْ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا وَ هَذَا سَامِرِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنَّهُ لَا يَقُولُ " لَا مِسَاسَ " وَ لَكِنَّهُ يَقُولُ " لَا قِتَالَ " : بدانید هر قوم و جمعیتی سامری دارد و این مرد (حسن بصری) سامری این امت است ، تنها تفاوتش با سامری زمان موسی علیه السلام این است که هر کس به سامری نزدیک می شد می گفت : " لَا مِسَاسَ " (هیچ کس با من تماس نگیرد) ولی این به مرد می گوید : " لَا قِتَالَ " (یعنی نباید جنگ کرد) حتی با منحرفان ، اشاره به تبلیغاتی است

که حسن بصری بر ضد جنگ جمل داشت» (۱).

از این حدیث چنین استفاده می‌شود که سامری نیز مرد منافقی بوده است که با استفاده از پاره‌ای مطالب حق به جانب، کوشش برای منحرف ساختن مردم داشته‌است و این معنی با تفسیر فوق مناسب‌تر است.

﴿۹۷﴾ قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا

(موسی) گفت: برو که بهره‌تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) خواهی گفت بامن تماس نگیر و تو می‌عادی (از عذاب خدا) داری که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد، (اکنون) بنگر به معبودت که پیوسته آن را پرستش می‌کردی و بین ما آن را نخست می‌سوزانیم، سپس ذرات آن را به دریا می‌پاشیم.

سرنوشت دردناک سامری

روشن است که پاسخ و عذر سامری در برابر سؤال موسی علیه السلام به هیچ وجه قابل قبول نبود، لذا موسی فرمان محکومیت او را در این دادگاه صادر کرد و سه دستور درباره او و گوساله اش داد:

نخست این که به او گفت: «باید از میان مردم دور شوی با کسی تماس نگیری و بهره تو در باقیمانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک می شود خواهی گفت: با من تماس نگیر.» و به این ترتیب با یک فرمان قاطع سامری را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید. بعضی از مفسران گفته اند که جمله «لا یتّمسّس» اشاره به یکی از قوانین جزایی شریعت موسی علیه السلام است که درباره بعضی افراد که گناه سنگینی داشتند صادر می شد، آن فرد به منزله موجودی که از نظر پلید و نجس و ناپاک بود، درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و

او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد.^(۱)

سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود و در بیابان‌ها متواری گردد و این است جزای انسان جاه‌طلبی که با بدعت‌های خود می‌خواست، گروه‌های عظیمی را منحرف ساخته و دور خود جمع کند، او باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد و برای این‌گونه اشخاص این طرد مطلق و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت‌تر است، چراکه او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می‌رانند. بعضی از مفسران نیز گفته‌اند که بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری موسی درباره او نفرین کرد و خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که تا زنده بود کسی نمی‌توانست با او تماس بگیرد و اگر کسی تماس می‌گرفت، گرفتار بیماری می‌شد. یا این‌که سامری گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از

۱- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۴۹۴.

هر انسانی شد، به طوری که هرکس نزدیک او می شد فریاد می زد: «لَا مِسَاسَ» (با من تماس نگیرید).^(۱)

مجازات دوم سامری این بود که موسی علیه السلام کیفر او را در قیامت به او گوشزد کرد و گفت: «تو وعده گاهی در پیش داری (وعده عذاب دردناک الهی) که هرگز از آن تخلف نخواهد شد». سومین برنامه این بود که موسی به سامری گفت: «به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی نگاه کن و بین ما آن را می سوزانیم و سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم».

﴿۹۸﴾ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا

معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نمی باشد و علم او همه چیز را فرا گرفته. نه همچون بت های ساختگی که نه سخنی می شنوند، نه پاسخی می گویند، نه مشکلی می گشایند و نه زیانی را دفع می کنند.

در واقع جمله « وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا » در مقابل توصیفی است که در چند آیه قبل درباره گوساله و نادانی و ناتوانی آن بیان شده بود .

﴿ ۹۹ ﴾ كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا

این چنین اخبار گذشته را برای تو بازگویی کنیم و ما از ناحیه خود ذکر (و قرآنی) به تو دادیم. اصولاً قسمت مهمی از قرآن مجید ، بیان سرگذشت پیشینیان است ، ذکر این همه تاریخ گذشتگان در قرآن که یک کتاب انسان ساز است ، بی دلیل نیست ، دلیلش بهره گیری از جنبه های مختلف تاریخ آنها ، عوامل پیروزی و شکست اسباب سعادت و بدبختی و استفاده از تجربیات فراوانی است که در لابلای صفحات تاریخ آنها نهفته شده است . به طور کلی ، از مطمئن ترین علوم ، علوم تجربی است که در آزمایشگاه به تجربه گذارده می شود و نتایج عینی آن مشهود می گردد .

حاصل زندگی انسان ، از یک نظر چیزی جز تجربه نیست و تاریخ در صورتی که خالی از هر گونه تحریف باشد ، محصول زندگی هزاران سال عمر بشر است که یک جا در

دسترس مطالعه‌کنندگان قرار داده می‌شود .

به همین دلیل امیرمؤمنان علی علیه السلام در اندرزهای حکیمانه‌اش به فرزندش امام مجتبی علیه السلام مخصوصاً روی این نکته تکیه کرده، می‌فرماید: «پسرم! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیسته‌اند عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، تابدان‌جا که همانند یکی از آنها شدم، بلکه گویی به خاطر آنچه از تاریخشان به من رسیده، با همه آنها از اول جهان تا امروز بوده‌ام، من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک باز شناختم و سود و زیانش را دانستم و از میان تمام آنها قسمت‌های مهم و برگزیده را برای خلاصه نمودم» (۱).

﴿۱۰۰﴾ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا

هر کس از آن روی گردان شود روز قیامت بار سنگینی (از گناه و مسؤولیت) بر دوش خواهد داشت .

۱- «نهج البلاغه»، نامه ۳۱ (از بخش نامه‌ها).

«وَزَّر» خود به معنی بار سنگین است و ذکر آن به صورت نکره تأکید بیشتری در این زمینه می‌کند.

آری اعراض از پروردگار، انسان را به آن‌چنان بیراهه‌ها می‌کشاند که بارهای سنگینی از انواع گناهان و انحرافات فکری و عقیدتی را بر دوش او می‌نهد.

﴿۱۰۱﴾ خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلًا

جاودانه در آن خواهند ماند و بد باری است برای آن‌ها در روز قیامت.

بدترین باری که بر دوش می‌کشند

ضمیر «فیه» در این آیه به «وَزَّر» باز می‌گردد، یعنی آن‌ها در همان وزر و مسؤولیت و بار سنگینشان، همیشه خواهند ماند، (دلیلی نداریم که در این جا چیزی را در تقدیر بگیریم و بگوییم آن‌ها در مجازات یا در دوزخ جاودانه می‌مانند) و این خود اشاره‌ای است به مسأله تجسم اعمال و این‌که انسان به وسیله همان اعمال و کارهایی که در این جهان انجام داده در قیامت پاداش نیک یا مجازات می‌بیند.

﴿۱۰۲﴾ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا

همان روز که در صور دمیده می شود و مجرمان را بآبدهای کبود در آن روز جمع می کنیم. واژه «زُرُق» جمع «أَزْرَق» معمولاً به معنی کبود چشم می آید، ولی گاه به کسی که اندامش بر اثر شدت درد و رنج، تیره و کبود شده نیز اطلاق می گردد، چه این که بدن به هنگام تحمل درد و رنج، نحیف و ضعیف شده، طراوت و رطوبت خود را از دست می دهد و کبود به نظر می رسد.

از آیات قرآن استفاده می شود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر با دو جنبش انقلابی و ناگهانی صورت خواهد گرفت که از هر کدام از آنها به «نَفْخَةُ صُور» (دمیدن در شیپور) تعبیر شده که شرح آن را در سوره زمر ذیل آیه ۶۸ بیان خواهیم کرد.

﴿۱۰۳﴾ يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا

آنها در میان خود آهسته گفتگو می کنند (بعضی می گویند) شما تنها ده (شبهانه روز در عالم برزخ) توقف کردید.

بدون شک مدت توقف آنها در عالم برزخ طولانی بوده است ، ولی در برابر عمر قیامت مدتی بسیار کوتاه به نظر می‌رسد .
این آهسته گفتن آنها یا به خاطر رعب و وحشت شدیدی است که از مشاهده صحنه قیامت به آنها دست می‌دهد و یا بر اثر شدت ضعف و ناتوانی است .
بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که این جمله اشاره به توقف آنها در دنیا بوده باشد که در مقابل آخرت و حوادث وحشتناکش به منزله چند روز کوتاه به حساب می‌آید .
﴿ ۱۰۴ ﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا
ما به آنچه آنها می‌گویند آگاه‌تریم ، هنگامی که آن کس که از همه آنها روشی بهتر دارد ، می‌گوید شما تنها یک روز درنگ کردید .
مسلماً ده روز مدتی است طولانی و نه یک روز ، ولی این تفاوت را با هم دارند که یک روز اشاره به کمترین اعداد آحاد است و ۱۰ روز به کمترین اعداد عشرات ، لذا اولی به مدت کمتری اشاره می‌کند ، به همین دلیل قرآن در مورد گوینده این سخن تعبیر به

«أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً» کرده است (کسی که روش و فکر او بهتر است) زیرا کوتاهی عمر دنیا یا برزخ، در برابر عمر آخرت و همچنین ناچیز بودن کیفیت این‌ها در برابر کیفیت آن، با کمترین عدد سازگارتر می‌باشد.

﴿١٠٥﴾ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا واز تو درباره کوه‌ها سؤال می‌کنند، بگو: پروردگارم آن‌ها را (متلاشی کرده) بر باد می‌دهد.

سرنوشت کوه‌ها در آستانه رستاخیز

ماده «نَسَف» به معنی ریختن دانه‌های غذایی در غریبال و تکان دادن و باد دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود و در این‌جا اشاره به متلاشی شدن و خرد شدن کوه‌ها و سپس بر باد رفتن آن‌ها است.

از مجموع آیات قرآن در مورد سرنوشت کوه‌ها چنین استفاده می‌شود که آن‌ها در آستانه رستاخیز مراحل مختلفی را طی می‌کنند:

نخست به لرزه درمی‌آیند «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ» (۱۴ / مزمل)، سپس به

حرکت درمی آیند « وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا » (۱۰ / طور) ، در سومین مرحله از هم متلاشی می شوند و به صورت انبوهی از شن درمی آیند « وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا » (۱۴ / مزمل) .
و در آخرین مرحله آن چنان طوفان و باد آن ها را از جا حرکت می دهد و در فضا می پاشد
که همچون پشم های زده شده به نظر می رسد « وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ » (۵ / قارعه) .

﴿ ۱۰۶ ﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا

سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه رهایی سازد .

« قَاعٌ » زمین صاف و مستوی است و بعضی آن را به محلی که آب در آن جمع می شود تفسیر کرده اند و اما « صَفْصَفٌ » گاهی به معنی زمینی که خالی از هر گونه گیاه است ، تفسیر شده و گاه به معنی زمین صاف و از مجموع این دو وصف استفاده می شود که در آن روز ، کوه ها و گیاهان همگی از صفحه زمین محو می شوند و زمینی صاف و ساده باقی می ماند .

﴿ ۱۰۷ ﴾ لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا

به گونه ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی بینی .

«عَوَج» به معنی کجی و گودی است و «أَفْت» به معنی زمین مرتفع و تپه است ، بنابراین آیه
مجموعاً چنین معنی می دهد که در آن روز هیچ گونه پستی و بلندی در زمین دیده نمی شود .
﴿۱۰۸﴾ **يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ
فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا**

در آن روز همگی از دعوت کننده الهی پیروی کرده (و دعوت او را به حیات مجدد لیبیک
می گویند) و همه صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان خاضع می گردد و جز صدای
آهسته چیزی نمی شنوی .

«هَمْس» آن چنان که «راغب» در « مفردات » می گوید به معنی صدای آهسته و پنهان است
و بعضی آن را به صدای آهسته پا (پاهای برهنه) تفسیر کرده اند و بعضی به
حرکت لب ها ، بی آن که صدایی از آن شنیده شود که تفاوت زیادی با هم ندارند .
آیا این دعوت کننده « اسرافیل » است یا فرشته دیگری از فرشتگان بزرگ خدا ؟ در
قرآن دقیقاً مشخص نشده است ، ولی هر کس که باشد آن چنان فرمانش نافذ است که هیچ کس

قدرت بر تخلف از آن را ندارد .

جمله « لَا عِوَجَ لَهُ » (هیچ انحراف و کجی ندارد) ممکن است توصیف برای دعوت این دعوت کننده بوده باشد و یا توصیفی برای پیروی کردن دعوت شدگان و یا هر دو ، جالب توجه این که همان گونه که سطح زمین آن چنان صاف و مستوی می شود که کمترین اعوجاجی در آن نیست ، فرمان الهی و دعوت کننده او نیز آن چنان صاف و مستقیم و پیروی از او آن چنان مشخص است که هیچ انحراف و کجی در آن نیز راه ندارد .

﴿ ۱۰۹ ﴾ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا

در آن روز شفاعت (هیچ کس) سودی نمی بخشد ، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است .

حقیقت این است که گروهی پندارهای غلطی از شفاعت دارند و آن را بی شباهت به پارتی بازی های دنیا نمی دانند ، در حالی که شفاعت از نظر منطق اسلام یک کلاس عالی تربیت است ، درسی است برای آن ها که راه حق را با پای تلاش و کوشش می پیمایند ، ولی

احیاناً گرفتار کمبودها و لغزش‌ها می‌شوند ، این لغزش‌ها ممکن است گرد و غبار یأس و نومی‌دی بر دل‌هاشان بی‌اشد ، در این‌جا است که شفاعت به عنوان یک نیروی محرک به سراغ آن‌ها می‌آید و می‌گوید : مأیوس نشوید و راه حق را همچنان ادامه دهید و دست از تلاش و کوشش در این راه برندارید و اگر لغزشی از شما سر زده است ، شفیعانی هستند که به اجازه خداوند رحمان که رحمت عامش همگان را فراگرفته از شما شفاعت می‌کنند .

شفاعت ، دعوت به تنبلی ، یا فرار از زیر بار مسؤولیت و یا چراغ سبز در برابر ارتکاب گناه نیست ، شفاعت دعوت به استقامت در راه حق و تقلیل گناه در سر حد امکان است .

﴿ ۱۱۰ ﴾ يٰۤعِلْمُ مَا يَبِيْنُ اٰیٰدِيْهِمْ وَ مَا خَلَقَهُمْ وَ لَا يُحِيطُوْنَ بِهٖ عِلْمًا

آن‌چه را آن‌ها (مجرمان) در پیش دارند و آن‌چه را (در دنیا) پشت سر گذاشتند می‌داند ، ولی آن‌ها احاطه به (علم) او ندارند .

و به این ترتیب احاطه علمی خداوند هم نسبت به اعمال آن‌ها است و هم نسبت به جزای آن‌ها و این دو در حقیقت دو رکن قضاوت کامل و عادلانه است ، که قاضی هم از

حوادثی که رخ داده کاملاً آگاه باشد و هم از حکم و جزای آن .

﴿ ۱۱۱ ﴾ وَ عَنَّتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا

و همه چهره‌ها (در آن روز) در برابر خداوند حی قیوم خاضع می‌شود و مأیوس (و زیانکار)

کسانی که بار ظلم بر دوش کشیدند .

« عَنَّتِ » از ماده « عَنَوَ » به معنی خضوع و ذلت آمده ، لذا به اسیر ، « عَانِي »

گفته می‌شود، چراکه در دست اسیر کننده ، خاضع و ذلیل است .

و اگر می‌بینیم در این جا خضوع به « وُجُوهُ » (صورت‌ها) نسبت داده شده ، به خاطر آن است

که همه پدیده‌های روانی از جمله خضوع نخستین بار، آثارش در چهره انسان ظاهر می‌شود.

انتخاب صفت « حَيِّ وَ قَيُّومِ » از میان صفات خدا در این جا به خاطر تناسبی است

که این دو صفت با مسأله رستاخیز که روز حیات و قیام همگان است دارد و در

پایان آیه، اضافه می‌کند: (وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا) .

گویی ظلم و ستم همچون بار عظیمی است که بر دوش انسان سنگینی می‌کند و از

پیشرفت او به سوی نعمت‌های جاویدان الهی باز می‌دارد ، ظالمان و ستمگران چه آن‌ها که بر خویش ستم کردند ، یا بر دیگران ، از این‌که در آن روز ، با چشم خود می‌بینند ، سبکباران به سوی بهشت می‌روند اما آن‌ها زیر بار سنگین ظلم در کنار جهنم زانو زده‌اند ، نومیدانه به آن‌ها نگاه می‌کنند و حسرت می‌برند .

﴿ ۱۱۲ ﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا

(اما) آن کس که اعمال صالحی انجام دهد در حالی که مؤمن

باشد نه از ظلمی می‌ترسد و نه از نقصان حقش .

« هَضْم » به معنی نقص است و اگر جذب شدن غذا را به بدن هضم می‌گویند به خاطر آن

است که آن غذا ظاهراً کم می‌شود و تفاله‌های آن باقی می‌ماند .

تعبیر به « مِنَ الصَّالِحَاتِ » اشاره به این است که اگر نتوانند همهٔ اعمال صالح را انجام

دهند ، لااقل بخشی از آن را به‌جا می‌آورند ، چراکه ایمان بدون عمل صالح ، درختی است

بی‌میوه ، همان‌گونه که عمل صالح بدون ایمان درختی است بی‌ریشه که ممکن است چند

روزی سر پا بماند ، اما سرانجام می خشکد ، به همین دلیل بعد از ذکر عمل صالح در آیه فوق ، قید « وَهُوَ مُؤْمِنٌ » آمده است .

مراحل نه گانه رستاخیز

در آیات ۱۰۲ تا ۱۱۲ به یک سلسله از حوادث که در آستانه رستاخیز و بعد از آن تحقق می یابد اشاره شده است :

- ❧ ۱- مردگان به حیات بازمی گردند (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ) .
- ❧ ۲- گنهکاران جمع و محشور می شوند (نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ) .
- ❧ ۳- کوه های زمین متلاشی و سپس همه جا پراکنده می شوند و صفحه زمین صاف و کاملاً مستوی می گردد (يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا) .
- ❧ ۴- همگان به فرمان دعوت کننده الهی گوش فرا می دهند و همه صداها خاموش و آهسته می گردد (يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ ...)
- ❧ ۵- در آن روز شفاعت بی اذن خدا مؤثر نیست (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ ...)

۶- خداوند با علم بی پایانش همه را برای حساب آماده می کند (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...) .

۷- همگی در برابر حکم او سر تسلیم فرود می آورند (وَعَنْتَ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ) .

۸- ظالمان مأیوس می گردند (وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا) .

۹- و مؤمنان به لطف پروردگار امیدوار (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ...) .

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾

و این گونه آن را قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم و انواع وعیدها (و انذار) را در

آن بازگو نمودیم ، شاید آن ها تقوا پیشه کنند ، یا برای آنان تذکری ایجاد نماید .

تعبیر به « كَذَلِكَ » در واقع ، اشاره به مطالبی است که قبل از این آیه بیان شده است و

درست به این می ماند که انسان مطالب بیدارکننده و عبرت انگیزی برای دیگری بگوید و

بعد اضافه کند: این چنین باید پند داد .

کلمه « عَرَبِيٌّ » گرچه به معنی زبان عربی است ، ولی از دو نظر در این جا

اشاره به فصاحت و بلاغت قرآن و رسا بودن مفاهیم آن می باشد .
 نخست این که : اصولاً زبان عربی به تصدیق زبان شناسان جهان یکی از رساترین لغات و ادبیات آن از قوی ترین ادبیات است . دیگر این که : گاه جمله « صَرَّفْنَا » اشاره به بیانات مختلفی است که قرآن از یک واقعیت دارد ، مثلاً مسأله وعید و مجازات مجرمان را ، گاهی در لباس بیان سرگذشت امت های پیشین و گاهی به صورت خطاب به حاضران و گاهی در شکل ترسیم حال آن ها در صحنه قیامت و گاه به لباس های دیگر بیان می کند .

﴿ ۱۱۴ ﴾ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

پس بلندمرتبه است خداوندی که سلطان حق است و نسبت به قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود و بگو : پروردگارا ! علم مرا افزون کن .

بگو : خداوندا علم مرا افزون کن

ممکن است ذکر کلمه « حَقَّ » بعد از کلمه « مَلِك » به خاطر این باشد که مردم معمولاً از

کلمه « مَلِك » (سلطان) خاطره بدی دارند و ظلم و ستم و خودکامگی از آن در ذهنشان تداعی می شود ، لذا بلافاصله می فرماید : « خداوند ملک بر حق است » .
و از آن جا که گاه پیامبر به خاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می کرد و کاملاً مهلت نمی داد تا جبرئیل سخن خود را تمام کند ، در دنباله این آیه به او تذکر داده می شود .

در علم افزون طلب باش

از آن جا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر ، نهی شده بلافاصله با جمله « قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا : بگو پروردگارا علم مرا زیاد کن » جلو این پندار گرفته شده است ، یعنی شتابزدگی درست نیست ، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است .

به این ترتیب در منطق اسلام کلمه « فارغ التحصیل » یک کلمه بی معنی است ، یک مسلمان راستین هرگز تحصیل علمش پایان نمی پذیرد ، همواره

دانشجو است و طالب علم ، حتی اگر برترین استاد شود .

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام می‌خوانیم که فرمود : «إِذَا أَتَى عَلَى يَوْمٍ لَا أَرْدَادُ فِيهِ عِلْمًا يُقَرَّبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بَارَكَ لِلَّهِ لِي فِي طُلُوعِ شَمْسِيهِ : آن روز که فرارسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود ، طلوع آفتاب آن روز را خداوند بر من مبارک نکرده » .

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم می‌خوانیم : «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ وَ أَكْثَرَ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا : داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید ، گرانیهاترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد » و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام .

﴿ ۱۱۵ ﴾ وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِيسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا

ما از آدم از قبل پیمان گرفته بودیم ، اما او فراموش کرد ، عزم استواری برای او نیافتیم .
در این که منظور از این عهد ، کدام عهد است ، بعضی گفته‌اند فرمان خدا دایر به نزدیک نشدن به درخت ممنوع است ، روایات متعددی نیز این تفسیر را تأیید می‌کند .

و اما «نسیان» در این جا مسلماً به معنی فراموشی مطلق نیست ، زیرا در فراموشی مطلق عتاب و ملامتی وجود ندارد ، بلکه یا به معنی "ترک کردن" است ، همان گونه که در تعبیرات روزمره به کسی که به عهد خودش وفا نکرده می گوئیم گویا عهد خود را فراموش کردی ، یعنی درک کردن تو همانند یک فرد فراموش کار است و یا به معنی فراموش کاری هایی است که به خاطر کم توجهی و به اصطلاح «تَرَكَ تَحَفُّظٌ» پیدا می شود . و منظور از «عَزَمَ» در این جا تصمیم و اراده محکمی است که انسان را در برابر وسوسه های نیرومند شیطان حفظ کند .

به هر حال بدون شک آدم ، مرتکب گناهی نشد ، بلکه تنها ترک اولایی از او سر زد ، یا به تعبیر دیگر دوران سکوت آدم در بهشت دوران تکلیف نبود ، بلکه یک دوران آزمایشی برای آماده شدن جهت زندگی در دنیا و پذیرش مسؤولیت تکالیف بود ، به خصوص این که نهی خداوند در این جا جنبه ارشادی داشته ، زیرا به او فرموده بود که اگر از درخت ممنوع بخوری حتماً گرفتار زحمت فراوان خواهی شد (شرح همه این ها و همچنین منظور از

شجره ممنوعه و مانند آن ذیل آیات ۱۹ تا ۲۲ سورة اعراف مشروحاً ذکر شده است .

﴿۱۱۶﴾ **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى**

آن هنگام که به فرشتگان گفتیم : برای آدم سجده کنید ، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد (و سجده نکرد) .

و از این جا به خوبی مقام با عظمت آدم روشن می شود ، آدمی که مسجود فرشتگان بود و مورد احترام این مخلوقات بزرگ پروردگار ، ضمناً عداوت ابلیس با او از نخستین گام آشکار می گردد ، که او هرگز سر تعظیم در برابر عظمت آدم فروود نیاورد . شک نیست که سجده به معنی پرستش مخصوص خدا است و غیر از خدا هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند معبود باشد ، بنابراین سجده فرشتگان در برابر خدا بود ، منتهی به خاطر آفرینش این موجود با عظمت . و یا سجده در این جا به معنی خضوع و تواضع است .

﴿۱۱۷﴾ **فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى**

گفتیم : ای آدم این دشمن تو و همسر تو است ، مبادا شما را از بهشت بیرون

کند که به زحمت و رنج خواهی افتاد .

روشن است که « جَنَّتْ » در این جا به معنی بهشت جاویدان سرای دیگر نیست که آن یک نقطه تکاملی است و بیرون آمدن و بازگشت به عقب در آن امکان ندارد ، این جنت باغی بوده است دارای همه چیز از باغ های این جهان ، که به لطف پروردگار ناراحتی در آن وجود نداشته و لذا خداوند به آدم اخطار می کند که اگر از این نقطه امن و امان بیرون بروی به دردسر خواهی افتاد (« تَشْقَى » از ماده شقاوت و یکی از معانی شقاوت درد و رنج است) .

﴿ ۱۱۸ ﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ

(اما تو در بهشت راحت هستی) در آن گرسنه نمی شوی و برهنه نخواهی شد .

﴿ ۱۱۹ ﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ

و در آن تشنه نمی شوی و حرارت آفتاب آزارت نمی دهد .

در این جا سؤالی برای مفسران مطرح شده و آن این که چرا در این آیات تشنگی با تابش آفتاب و گرسنگی با برهنگی ذکر شده، در حالی که معمولاً تشنگی را با گرسنگی همراه می آورند .

در پاسخ این سؤال چنین گفته‌اند که میان «تشنگی» و «تابش آفتاب» پیوند انکارناپذیری است، («تَضْحَى» از ماده «ضَحَى» به معنی تابش آفتاب بدون حجاب ابر و مانند آن است).

و اما جمع میان گرسنگی و برهنگی ممکن است به خاطر این باشد که گرسنگی نیز نوعی از برهنگی درون از غذا است (بهتر این است که گفته شود این دو: برهنگی و گرسنگی، دو نشانه مشخص فقر است که معمولاً با هم آورده می‌شوند).

به هر حال در این دو آیه به چهار نیاز اصلی و ابتدایی انسان یعنی نیاز به غذا و آب و لباس و مسکن (پوشش در مقابل آفتاب) اشاره شده است، تأمین این نیازمندی‌ها در بهشت به خاطر وفور نعمت بوده است و در واقع ذکر این امور توضیحی است برای آنچه در جمله «فَتَشَقَّى» (به زحمت خواهی افتاد) آمده است.

﴿١٢٠﴾ فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى
ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم! آیامی خواهی تو را به درخت

عمر جاویدان و ملک فناپذیر راهنمایی کنم.

آدم و فریبکاری شیطان

«وسوسه» در اصل به معنی صدای بسیار آهسته است، سپس به خطور مطالب بد و افکار بی‌اساس به ذهن گفته شده، اعم از این که از درون خود انسان بجوشد و یا کسی از بیرون عامل آن شود.

در واقع شیطان حساب کرد تمایل آدم به چیست و به این جا رسید که او تمایل به زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بی‌زوال دارد، لذا برای کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار، از این دو عامل استفاده کرد و به تعبیر دیگر، همان‌گونه که خداوند به آدم وعده داد که اگر شیطان را از خود دور سازی همیشه در بهشت مشمول نعمت‌های پروردگارت خواهی بود، شیطان نیز در وسوسه‌هایش انگشت روی همین نقطه گذارد، آری همیشه شیطان‌ها در آغاز، برنامه‌های خود را از همان راه‌هایی شروع می‌کنند که رهبران راه حق شروع کرده‌اند، ولی چیزی نمی‌گذرد که آن را به انحراف می‌کشانند و جاذبه راه حق را

وسيله‌ای برای رسیدن به بیراهه‌ها قرار می‌دهند .

﴿۱۲۱﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا
مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى

سرانجام هر دو از آن خوردند (و لباس بهشتیان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و از برگ‌های (درختان) بهشتی برای پوشاندن خود جامه دوختند (بالاخره) آدم نافرمانی پروردگارش را کرد و از پاداش او محروم شد .

«سَوَاتٍ» جمع «سَوْتَةٍ» در اصل به معنی هر چیزی است که ناخوشایند است و لذا گاه به «جسد مرده» و گاه به «عورت» گفته می‌شود و در این جا منظور همین معنی اخیر است . «يَخْصِفَانِ» از ماده «خَصَفَ» در این جا به معنی دوختن لباس است .

«غَوَى» از ماده «غَى» گرفته شده که به معنی کاری جاهلانه است که از اعتقاد نادرستی سرچشمه می‌گیرد و چون در این جا آدم به خاطر گمانی که از گفته شیطان برای او پیدا شده بود ناآگاهانه از شجره ممنوع خورد از آن تعبیر به «غَوَى» شده است .

به هر حال « غَى » نقطه مقابل رُشد است ، رشد آن است که انسان از طریقی برود و به مقصد برسد ، اما « غَى » آن است که از رسیدن به مقصود باز ماند .

﴿ ۱۲۲ ﴾ ثُمَّ اجْتَبَيْهِ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ

سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایتش کرد .

ولی از آن‌جا که آدم ذاتاً پاک و مؤمن بود و در طریق رضای خدا گام برمی‌داشت و این خطا که بر اثر وسوسه شیطان دامن او را گرفت جنبه استثنایی داشت ، خداوند او را از رحمت خود برای همیشه دور نساخت .

آیا حضرت آدم علیه السلام مرتکب معصیتی شد ؟

گرچه عصیان در عرف امروز معمولاً به معنی گناه می‌آید ، ولی در لغت به معنی خارج شدن از اطاعت و فرمان است (اعم از این‌که این فرمان ، یک فرمان وجوبی باشد یا مستحب) بنابراین به کار رفتن کلمه عصیان ، لزوماً به معنی ترک واجب یا ارتکاب حرام نیست ، بلکه می‌تواند ترک یک امر مستحب یا ارتکاب مکروه باشد .

از این گذشته گاهی « امر و نهی » جنبه ارشادی دارد ، همانند امر و نهی طبیب که به بیمار دستور می‌دهد فلان دوا را بخور و از فلان غذای نامناسب پرهیز کن ، شک نیست که اگر بیمار مخالفت دستور طبیب کند ، تنها به خود ضرر می‌زند ، چرا که ارشاد و راهنمایی طبیب را نادیده گرفته است .

خداوند نیز به آدم فرموده بود از میوه درخت ممنوع مخور که اگر بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت و در زمین گرفتار درد و رنج فراوان خواهی شد ، او مخالفت این فرمان ارشادی کرد و نتیجه‌اش را نیز دید .

این سخن مخصوصاً با توجه به این‌که دوران توقف آدم در بهشت دوران آزمایش بود نه دوران تکلیف ، مفهوم روشن‌تری به خود می‌گیرد .

از این گذشته عصیان و گناه گاه جنبه مطلق دارد ، یعنی برای همه بدون استثناء گناه است ، مانند دروغ گفتن و ظلم کردن و اموال حرام خوردن و گاه جنبه نسبی دارد یعنی کاری است ، که اگر از یک نفر سر بزند نه تنها گناه نیست ، بلکه گاه نسبت به او یک عمل

مطلوب و شایسته است ، اما اگر از دیگری سر بزند با مقایسه به مقام او کار نامناسبی است .
این همان است که می‌گوییم : « حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ » (حسنات نیکان
گناهان مقربان است) .

و نیز این همان چیزی است که به عنوان تَرْکِ اَوَّلِ معروف شده است و ما از آن
به عنوان «گناه نسبی» یاد می‌کنیم ، که نه گناه است و نه مخالف مقام عصمت .
﴿ ۱۲۳ ﴾ قَالَ أَهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ
اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى

(خداوند) فرمود: هر دو (همچنین شیطان) از آن (بهشت) فرود آید ، در حالی که دشمن
یکدیگر خواهید بود ، ولی هر گاه هدایت من به سراغ شما آید هر کس از هدایت من
پیروی کند ، نه گمراه می‌شود و نه در رنج خواهد بود .

«هبوط» چیست ؟

«هبوط» به معنی پایین آمدن اجباری است ، مانند سقوط سنگ از بلندی و هنگامی که

در مورد انسان به کار رود به معنی پایین رانده شدن به عنوان مجازات است.

با توجه به این که آدم برای زندگی در روی زمین آفریده شده بود و بهشت نیز منطقه سرسبز و پر نعمتی از همین جهان بود، هبوط و نزول آدم در این جا به معنی نزول مقامی است، نه مکانی، یعنی خداوند مقام او را به خاطر ترک اولی تنزل داد و از آن همه نعمت های بهشتی محروم ساخت و گرفتار رنج های این جهان کرد.

قابل توجه این که مخاطب در این جا به صورت تثنیه ذکر شد (إِهْبِطَا) یعنی شما هر دو هبوط کنید، ممکن است منظور آدم و حوا بوده باشد و اگر در بعضی دیگر از آیات قرآن «إِهْبِطُوا» به صورت جمع ذکر شده، به خاطر آن است که شیطان هم در این خطاب شرکت داشته، چون او هم از بهشت بیرون رانده شد.

مخاطب در جمله «إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» (هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید) حتماً فرزندان آدم و حوا هستند، زیرا هدایت الهی مخصوص آنها است، اما شیطان و ذریه اش که حساب خود را از برنامه هدایت الهی جدا کرده اند در این خطاب مطرح نیستند.

﴿ ۱۲۴ ﴾ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمًى
و هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز قیامت
او را نایبنا محشور می‌کنیم .

سختی‌های زندگی به خاطر غفلت از یاد حق است

« ضَنْكٌ » به معنی سختی و تنگی است ، این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می‌رود
و تثنیه و جمع و مؤنث ندارد .

گاه می‌شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می‌شود و دست به هر کاری
می‌زند با درهای بسته رو به رو می‌گردد و گاهی به عکس به هر جا روی می‌آورد خود را در
برابر درهای گشوده می‌بیند ، مقدمات هر کار فراهم است و بن بست و گرهی در برابر او
نیست ، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از اولی به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر
می‌شود، منظور از « مَعِيشَةً ضَنْكٌ » که در آیات بالا آمد نیز همین است .
راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می‌شود، قرآن می‌گوید : عامل

اصلیش اعراض از یاد حق است . یاد خدا مایه آرامش جان و تقوا و شهادت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است .

در روایات اسلامی می‌خوانیم که از امام صادق علیه السلام پرسیدند منظور از آیه « مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً » چیست ؟ فرمود : « اعراض از ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است »^(۱) آری آن کس که الگوی خود را از زندگی علی علیه السلام بگیرد همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزش تر بود ، آن چنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد ، او هر کس باشد ، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت ، اما آن‌ها که این الگو را فراموش کنند در هر شرایط گرفتار معیشت ضنک هستند .

﴿ ۱۲۵ ﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا
می‌گوید : پروردگارا ! چرا مرا نابینا محسور کردی ؟ من که بینا بودم .

۱- « نورالقلوب » ، جلد ۳ ، صفحه ۴۰۵ .

﴿۱۲۶﴾ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى
می فرماید: این به خاطر آن است که آیات من به تو رسید و آن‌ها را فراموش کردی ،
امروز نیز تو فراموش خواهی شد .

نابینایی درون و برون

برای کسانی که از یاد خدا روی می گردانند دو مجازات در آیات فوق تعیین شده : یکی
معیشت ضنك در این جهان است و دیگری نابینایی در جهان دیگر .
عالم آخرت تجسم وسیع و گسترده‌ای از عالم دنیا است و همه حقایق این جهان در
آن جا به صورت متناسبی مجسم می گردد ، آن‌ها که چشم جانشان در این عالم از دیدن
حقایق نابیناست در آن جا چشم جسمشان نیز نابینا خواهد بود ، لذا هنگامی که می گویند ما
قبلاً بینا بودیم ، چرا نابینا محسوس شدیم ؟ به آن‌ها گفته می شود این به خاطر آن است که
آیات الهی را به دست فراموشی سپردید (و این حالت انعکاس آن حالت است) .
در این جا این سؤال پیش می آید که ظاهر بعضی از آیات قرآن آن است که همه مردم در

قیامت «بینا» هستند و به آن‌ها گفته می‌شود نامه اعمال‌تان را بخوانید (اقْرَأْ كِتَابَكَ ... ۱۴/اسراء) یا این‌که گنهکاران آتش جهنم را با چشم خود می‌بینند (وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ ... ۵۳/کهف) این تعبیرات با نابینا بودن گروهی چگونه سازگار است؟

بعضی از مفسران بزرگ گفته‌اند وضع آن جهان با این جهان متفاوت است چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستند و از مشاهده بعضی دیگر نابینا و به نقل مرحوم طبرسی از بعضی از مفسران: «إِنَّهُمْ أَعْمَى عَنْ جِهَاتِ الْخَيْرِ لَا يَهْتَدِي لِشَيْءٍ مِنْهَا: آن‌ها در برابر آنچه خیر و سعادت و نعمت است نابینا هستند و آنچه عذاب و شر و مایه حسرت و بدبختی است بینا می‌باشند» چرا که نظام آن جهان با نظام این جهان متفاوت است.

این احتمال نیز وجود دارد که آن‌ها در پاره‌ای از منازل و مواقف نابینا هستند و در پاره‌ای بینا می‌شوند.

ضمناً منظور از فراموش شدن مجرمان در جهان دیگر این نیست که خداوند آن‌ها را فراموش می‌کند، بلکه روشن است که منظور معامله فراموشی با آن‌ها کردن است،

همان‌گونه که در تعبیرات روزمره خود داریم که اگر کسی به دیگری بی‌اعتنایی کرد می‌گوید:
چرا ما را فراموش کردی؟

﴿۱۲۷﴾ وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى
و این‌گونه جزا می‌دهیم کسی را که اسراف کند و ایمان به آیات پروردگارش نیاورد و
عذاب آخرت شدیدتر و پایدارتر است.

اسراف در گناه

تعبیر به «اسراف» در این‌جا ممکن است اشاره به این باشد که آن‌ها نعمت‌هایی خداداد
مانند چشم و گوش و عقل را در مسیرهای غلط به کار انداختند و اسراف چیزی جز این
نیست که انسان نعمت را بیهوده بر باد دهد.

و یا اشاره به این است که گنهکاران دو دسته‌اند، گروهی گناهان محدودی دارند و ترسی
از خدا در دل، یعنی رابطه خود را به کلی با پروردگار نبریده‌اند، اگر فرضاً ظلم و ستمی
می‌کند بر یتیم و بینوا روا نمی‌دارد و در عین حال خود را مقصر می‌شمرد و در پیشگاه خدا

روسپاه می داند ، بدون شک چنین فردی گنهکار است و مستحق مجازات اما با کسی که بی حساب گناه می کند و هیچ قید و شرطی برای گناه قائل نیست و گاهی به انجام گناه افتخار می کند و یا گناه را کوچک می شمرد ، فرق بسیار دارد ، چراکه دسته اول ممکن است سرانجام در مقام توبه و جبران برآیند اما آن ها که در گناه اسراف می کنند ، نه .

﴿۱۲۸﴾ أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى

آیا برای هدایت آن ها کافی نیست که بسیاری از پیشینیان را (که طغیان و فساد کردند) هلاک کردیم و این هادر مساکین (ویران شده) آنان رفت و آمد دارند ، در این ها دلایل روشنی است برای صاحبان عقل .

از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید

« قُرُون » جمع « قَرْن » به معنی مردمی است که در یک عصر زندگی می کنند و گاهی به خود آن زمان نیز قرن گفته می شود (از ماده مُقَارَنَة).

« نَهَى » از ماده « نَهَى » در این جا به معنی « عقل » است ، چرا که عقل ، انسان را از زشتی‌ها و بدی‌ها نهی می‌کند .

این‌ها در مسیر رفت و آمد خود ، به خانه‌های قوم عاد (در سفرهای یمن) و مساکن ویران شده قوم ثمود (در سفر شام) و منازل زیر و رو گشته قوم لوط (در سفر فلسطین) می‌گذرند ، آثار آن‌ها را می‌بینند ، ولی درس عبرت نمی‌گیرند . ویرانی‌هایی که با زبان بی‌زبانی، ماجراهای دردناک پیشین را بازگو می‌کند و به مردم امروز و آینده هشدار می‌دهد، فریاد می‌کشد و سرانجام ظلم و کفر و فساد را بیان می‌دارد .

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام می‌خوانیم : « أَغْفُلُ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ خَالٍ إِلَى خَالٍ : غافل‌ترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد »^(۱) و از ورق‌گردانی لیل و نهار اندیشه نکند .

۱- « سفينة البحار » (ماده عبر) ، جلد ۲ ، صفحه ۱۴۶ .

﴿ ۱۲۹ ﴾ **وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَاجِلاً مُسَمًّى**

و اگر سنت و تقدیر پروردگارت و ملاحظه زمان مقرر نبود، عذاب الهی به زودی دامان آن‌ها را می‌گرفت.

این سنت الهی که در قرآن در موارد متعدد به عنوان «کَلِمَة» از آن یاد شده، اشاره‌ای به فرمان آفرینش دایر به آزادی انسان‌ها است، زیرا اگر هر مجرمی بلافاصله و بدون هیچ‌گونه مهلت مجازات شود، ایمان و عمل صالح، تقریباً جنبه اضطراری و اجباری پیدا می‌کند و بیشتر به خاطر ترس و وحشت از مجازات فوری خواهد بود، بنابراین وسیله تکامل که هدف اصلی است نخواهد شد.

به علاوه اگر حکم شود که همه مجرمان فوراً مجازات شوند، کسی در روی زمین زنده نخواهد ماند (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ) (۶۱ / نحل).
بنابراین باید مهلتی باشد تا گنهکاران به خود آیند و راه اصلاح در پیش گیرند و هم فرصتی برای خودسازی، به همه پویندگان راه حق داده شود.

تعبیر به « أَجَلٌ مُّسَمًّى » به طوری که از مجموعه آیات قرآن استفاده می‌شود، اشاره به زمان حتمی پایان زندگی انسان است. ^(۱)

﴿۱۳۰﴾ فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا
وَمِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ

بنابراین در برابر آن چه آن‌ها می‌گویند صبر کن و قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و همچنین در اثناء شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور تا خشنود شوی. در این که منظور از حمد و تسبیح مطلق است و یا اشاره به خصوص نمازهای پنج‌گانه روزانه، در میان مفسران گفتگو است، جمعی معتقدند که باید ظاهر عبارت را به همان معنی وسیعش رها کرد و از آن تسبیح و حمد مطلق استفاده نمود، در حالی که گروهی دیگر آن را اشاره به نمازهای پنج‌گانه می‌دانند، به این ترتیب که:

۱- برای توضیح بیشتر به جلد ۵ ذیل ۱ و ۲ انعام صفحه ۱۴۸ مراجعه فرمایید.

« قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ » اشاره به نماز صبح و « قَبْلَ غُرُوبِهَا » اشاره به نماز عصر (یا اشاره به نماز ظهر و عصر است که وقت آن‌ها تا غروب ادامه دارد). « مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ » اشاره به نماز مغرب و عشاء و همچنین نماز شب است. اما تعبیر به « أَطْرَافَ النَّهَارِ » یا اشاره به نماز ظهر است، زیرا « أَطْرَافَ » جمع « طَرَفَ » به معنی جانب است و اگر روز را دو نیم کنیم، نماز ظهر در یک طرف نیمه دوم قرار گرفته است.

از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که « أَطْرَافَ النَّهَارِ » اشاره به نمازهای مستحبی است که انسان در اوقات مختلف روز می‌تواند انجام دهد، زیرا « أَطْرَافَ النَّهَارِ » در این جا در مقابل « أَوَّلِ اللَّيْلِ » قرار گرفته و تمام ساعات روز را در بر می‌گیرد (مخصوصاً با توجه به این که اطراف به صورت جمع آمده در حالی که روز دو طرف بیشتر ندارد، روشن می‌شود که اطراف معنی وسیعی دارد که ساعات مختلف روز را شامل می‌شود).

ولی به هر حال این تفسیرها منافاتی با هم ندارد و ممکن است آیه هم اشاره به تسبیحات و هم اشاره به نمازهای واجب و مستحب در روز و شب باشد و به این ترتیب

تضادی در میان روایاتی که در این زمینه رسیده نخواهد بود ، زیرا در بعضی از روایات به اذکار مخصوص و در بعضی به نماز تفسیر شده است .

ضمناً گرچه مخاطب در این آیه پیامبر اسلام است ولی قرائن نشان می‌دهد که این حکم جنبه عمومی دارد .

﴿۱۳۱﴾ وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْثَنَّهُمْ فِيهِ وَ رَزَقُكَ رَبُّكَ ذَيْئًا وَ أَبْقَىٰ

و هرگز چشم خود را به نعمت‌های مادی که به گروه‌هایی از آن‌ها داده‌ایم مینفکن ، که این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیا است و برای آن است که آنان را با آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است .

آری ، «این نعمت‌های ناپایدار که شکوفه‌های زندگی دنیا است» ، شکوفه‌هایی که زود می‌شکند و پژمرده می‌شود و پرپرمی‌گردد و بر روی زمین می‌ریزد و چند صبحی بیشتر پایدار نمی‌ماند . خداوند انواع مواهب و نعمت‌ها را به تو بخشیده است ، ایمان و اسلام ، قرآن و آیات

الهی ، روزی های حلال و پاکیزه و سرانجام نعمت های جاویدان آخرت این روزی ها پایدارند و جاودانی .

﴿۱۳۲﴾ وَأُمِرَ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقَىٰ

و خانواده خود را به نماز دستورده و بر انجام آن شکیا باش ، ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه ما به تو روزی می دهیم و عاقبت نیک برای تقوا است . بدون شک ظاهر «أَهْلُ» در این جا خاندان پیامبر به طور کلی است ، ولی از آن جا که این سوره در مکه نازل شده در آن زمان مصداق اهل ، خدیجه و علی علیه السلام بوده اند و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر را نیز شامل شود ، ولی با گذشت زمان دامنه خاندان پیامبر گسترده شد .

سپس اضافه می کند اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است ، منافع و برکاتش تنها متوجه خود شما است «ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه به تو روزی می دهیم» (لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ).

این نماز چیزی بر عظمت پروردگار نمی‌افزاید ، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل شما انسان‌ها و کلاس عالی تربیت است .

و به این ترتیب نتیجه عبادات مستقیماً به خود عبادت‌کنندگان باز می‌گردد و در پایان آیه اضافه می‌کند (وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) .

آنچه باقی می‌ماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیات‌بخش است ، همان تقوا و پرهیزکاری است ، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بی‌تقوایان محکوم به شکست .

﴿ ۱۳۳ ﴾ وَ قَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ يَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى

و آن‌ها گفتند چرا (پیامبر) معجزه و نشانه‌ای از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد، بگو :

آیا خبرهای روشن اقوام پیشین که در کتب آسمانی نخستین بوده است برای آن‌ها نیامد.

اقوام پیشین پی در پی برای آوردن معجزات بهانه‌جویی می‌کردند و پس از مشاهده

معجزات به کفر و انکار ادامه می‌دادند و عذاب شدید الهی دامنشان را می‌گرفت ، آیا

نمی‌دانند اگر این‌ها نیز همین راه را بروند همان سرنوشت در انتظارشان است .

﴿۱۳۴﴾ وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنْزِلَ وَنَخْزِي

و اگر ما آنها را قبل از آن (قبل از نزول قرآن) با عذابی هلاک می کردیم (در قیامت) می گفتند: پروردگارا! چرا برای ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که دلیل و رسوا شویم.

ولی اکنون که این پیامبر بزرگ با این کتاب با عظمت به سراغ آنها آمده، هر روز سخنی می گویند و برای فرار از حق بهانه ای می تراشند.

﴿۱۳۵﴾ قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتْرٍ بَصُوفَاسْتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى

بگو همه (ما و شما) در انتظاریم (ما در انتظار وعده پیروزی بر شما هستیم و شما در انتظار شکست ما) حال که چنین است انتظار بکشید، اما به زودی می دانید چه کسی از اصحاب صراط مستقیم است و چه کسی هدایت یافته است.

ما انتظار وعده های الهی را در مورد شما داریم، شما هم در انتظار این هستید که

مشکلات و مصائب دامن ما را بگیرد . اما به زودی خواهید دانست چه کسانی اهل راه مستقیم و آیین حقند و چه کسانی به منزلگاه حق و نعمت جاودان الهی هدایت یافتند (أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى) . و با این جمله قاطع و پرمعنی گفتگوی خود را با این منکران لجوج و بهانه جو در این جا پایان می دهد .

خلاصه از آن جا که این سوره در « مکه » نازل شده و در آن زمان پیامبر و مسلمانان تحت فشار شدیدی از ناحیه دشمنان قرار داشتند ، خداوند در پایان این سوره به آنها دلداری می دهد ، گاه می گوید : اموال و ثروت های آنها که سرمایه زودگذر این دنیا است و برای آزمایش و امتحان است چشم شما را به خود متوجه نکند و گاه دستور به نماز و استقامت می دهد تا نیروی معنوی آنان را در برابر انبوه دشمنان تقویت کنند . و سرانجام به مسلمانان بشارت می دهد که این گروه اگر ایمان نیاورند سرنوشت شوم و تاریکی دارند که باید در انتظار آن باشند .

پایان سوره طه

پایان جزء شانزدهم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
مقدمه	۱۰
اسرار درونی این حوادث	۱۷
ذوالقرنین که بود؟	۲۲
سرگذشت عجیب ذوالقرنین	۳۳
یاجوج و ماجوج چه کسانی بودند؟	۴۲
لقاء الله چیست؟	۵۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
توزیع اعمال	۵۸
زیانکارترین مردم «أَخْسَرُ بِنِ أَعْمَالاً» چه کسانی هستند؟	۶۰
فردوس جای چه کسانی است؟	۶۵
آنها که امید لقاء خدا را دارند	۷۱
فضیلت تلاوت سوره «مریم»	۷۶
یحیی پیامبر وارسته الهی	۸۲
کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر	۸۹
نبوت در خرد سالی	۹۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
شهادت حضرت یحییٰ (علیه السلام).....	۹۳
سرآغاز تولد مسیح (علیه السلام).....	۹۵
«نَمُّ ل» چیست؟.....	۹۷
مریم در کشاکش سخت‌ترین طوفان‌های زندگی.....	۱۰۱
پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم.....	۱۰۶
روزۀ سکوت.....	۱۰۶
مسیح در گاهواره سخن می‌گوید.....	۱۰۸
چگونه نوزاد سخن می‌گوید.....	۱۱۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
مگر فرزند برای خدا ممکن است	۱۱۵
رستاخیز روز حسرت و تأسف	۱۱۹
منطق گیرا و کوبنده ابراهیم عليه السلام	۱۲۱
دلیل پیروی از عالم	۱۲۲
راه نفوذ در دیگران	۱۲۵
موسی پیامبری مخلص و برگزیده	۱۳۳
فرق رسول و نبی	۱۳۴
اسماعیل پیامبر صادق الوعد	۱۳۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
ادریس کیست؟	۱۴۰
توصیفی از بهشت	۱۴۵
شأن نزول	۱۴۹
توصیفی از دوزخیان	۱۵۲
همه وارد جهنم می‌شوند	۱۵۴
یک تفکر خرافی و انحرافی	۱۶۲
معنی «عَهْد» چیست؟	۱۷۰
هنوز هم مسیح علیه السلام را فرزند خدا می‌پندارند	۱۷۳

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
چگونه آسمان‌ها متلاشی می‌شود؟	۱۷۵
محبت علی (علیه السلام) در دل‌های مؤمنان	۱۷۹
فضیلت تلاوت «سوره طه»	۱۸۳
این قدر خود را به زحمت نیفکن	۱۸۵
آنشی در آن سوی بیابان	۱۹۱
موسی از کجا دانست صدایی را که می‌شنود از سوی خدا است	۱۹۷
عصای موسی (علیه السلام) و ید بیضاء دو معجزه بزرگ	۲۰۳
برای هر کار برنامه و وسیله متناسب با آن لازم است	۲۱۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
پیامبر اسلام همان خواسته‌های موسی علیه السلام را تکرار می‌کند	۲۱۲
بحثی پیرامون انواع وحی	۲۱۵
قدرت‌نمایی عجیب خدا	۲۲۷
برخوردملایم و محبت‌آمیز بادشمنان	۲۳۰
پروردگار شما کیست؟	۲۳۵
موسی علیه السلام نیز به میدان می‌آید	۲۵۰
حقیقت سحر چیست؟	۲۵۵
پیروزی عظیم موسی علیه السلام	۲۵۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
علم سرچشمه ایمان و انقلاب است	۲۵۸
ما تورا بر « یینات » مقدم نمی داریم	۲۶۳
« مجرم کیست » ؟	۲۶۴
جبر محیط افسانه است	۲۶۵
نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان	۲۶۹
تنه راه نجات	۲۷۲
غوغای سامری	۲۷۹
پاسخ به یک اشکال در مورد مقایسه برنامه هارون علیه السلام با علی علیه السلام	۲۸۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اهمیت حفظ وحدت و پرهیز از تفرقه	۲۹۰
سرنوشت دردناک سامری	۲۹۶
بدترین باری که بر دوش می‌کشند	۳۰۱
سرنوشت کوه‌ها در آستانه رستاخیز	۳۰۴
مراحل نه‌گانه رستاخیز	۳۱۱
بگو: خداوند! علم مرا افزون کن	۳۱۳
در علم افزون طلب باش	۳۱۴
آدم و فریگاری شیطان	۳۲۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آیا حضرت آدم عليه السلام مرتکب معصیتی شد؟	۳۲۲
«هبوط» چیست؟	۳۲۴
سختی‌های زندگی به خاطر غفلت از یاد حق است	۳۲۶
نابینایی درون و برون	۳۲۸
اسراف در گناه	۳۳۰
از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید	۳۳۱